

کتابخانه محکمہ کتب و خطبات
وزارت تعلیم و سائنس
پاکستان

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3978

مہر و جملہ

طائر فانی

بمقام کانپور

درمطبع میرزا غلام امین
نشری نو کشف مطبوعہ
جہانگیر آباد

اطلاع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ دار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک کتاب کو چھاپنے کے وقت ہر کتب کو ملاحظہ فرمائے گا۔ اس کے علاوہ کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے پیش کی گئی کہ تین صفحہ جو سادہ ہیں ان میں کتب طب فارسی و اردو وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب جو وہ کارخانہ سے قدر انون کو اکابر کی ذرا سی

کتب فارسی

اکبر اعظم - چار جلد میں جامع کلیات و معالجات
طب و تفریح حکیم محمد علی خان لکھا طب بہ حکیم نادر جان
مختصر فصول تقریظی - مشہور کتاب بقرطی جسکی
تفصیل مولوی غلام حسین نے فرمائی -

خلاصۃ التجارب - میرزا حکیم علی خان نے حکیم نادر
ایضاً - مطبوعہ جدید -

مجموعات اکبری - محشی تصنیف حکیم محمد اکبر خان غفران
تکلیف الحکمت - مصنفہ حکیم سلیم الدین خان

کھانیہ منصورہ - مع رسالہ چوب چینی مشہور
کتاب معالجہ و تشریح میں مصنفہ حکیم منصور بن حکیم محمد
ضیاء الابصار - مصنفہ حکیم محمود خان
مجموعات رضائی - معالجہ امراض ضعف باہ و شامہ
بین مولفہ حکیم سید رضا حسین -

دستور العالج - مصنفہ حکیم سلطان علی خراسانی
میزان الطب - محشی مشہور کتاب کی جو نسخہ سلازلی تصنیف
۱۔ میزان الطب محشی مصنفہ حکیم محمد زرافانی - ۲۔ رسالہ الامراض
۳۔ رسالہ امراض البطل - ۴۔ رسالہ بحران مع جدول بامکمل
انفیس لاطبا - مصنفہ مولوی محمد صادق علی یہ کتاب
علم طب کے مشتاقین کی بڑی بجا آمد اور نفع بخش ہے
سبب مولوی خان - نسخہ اور دستخط کا جو حکیم علی

مضج القلوب مصنفہ حکیم محمد اکبر زرافانی

عجائز نافہ - مصنفہ حکیم محمد شریف خان -

۱۔ امراض العالج - غریب رسالہ جو حاوی تراکیب بجا طبیہ تصنیف حکیم
امان اللہ فیروز جنگا بہ مدد نور الدین محمد جگہ یاد شاہ غازی
طب یوسفی - مع مجموعہ چند رسائل ذیل - ۱۔ رسالہ فاضل

۲۔ رسالہ فاروقہ - ۳۔ رسالہ صفحہ فوریہ - ۴۔ رسالہ صفحہ
۵۔ رسالہ ماکول و مشروب - ۶۔ قصیدہ دھنیا صحت - ۷۔ رسالہ کربا

زاد غریب - غریب اور مسافرین کے لیے نادر نسخہ
تدابیر معالجہ ہضم کی رعایت کوڑی کی دوا لکھوں کا فائدہ
بخشی جو حکیم صادق علی خان غلف حکیم شریف خان -

قرابادین قادری تصنیف حکیم محمد اکبر زرافانی
علاج الابدان رسالہ غریب المفاہد حسین

علاج امراض انسانی کا خود انسان میں موجود ذریعہ تندرستی
طبیہ ثابت کیا کہ مولفہ حکیم مولوی عبدالحی صاحب

کنز الاسرار - معالجات اسرار طب کا مبداء و مآب
تصنیف حکیم ہادی حسن مراد آبادی -

۱۔ معجزات - تصنیف حکیم قدرت احمد
رسالہ جنۃ الواقعہ لیسام الامراض الباطنیہ

خاص امراض بائی کا علاج اور اسکو سبب علامات کا
بیان تصنیف حکیم سید فضل علی الخاں شفا والد
رموز الحکمت - مصنفہ مولوی حبیب علی مراد آبادی

علاج الامراض مولفہ حکیم محمد شریف خان مستطوریہ و غیرہ
رسالہ ارادة الطريق لطالب الشیخ -

تحقیقات طب کی بطور مباحثہ ڈاکٹری دیوانی حکیم
رسالہ دافع المنیہ و نافع البریہ - فی احکام التذلل و الامور
الغریبہ و اشیاء تنفیحات تحریر محشی ہندیہ کلیدان مع علاج

طب اردو و علاج النساء

تشریح الاسباب - موزن مظهر المعلوم
مع نقشہ روح فلکی حکیم تاجی اکی بخشش

رسالہ زبد المفردات نظم بارتقو حکیم شمس الدین
زبدہ الحکمت - فصول ربیعہ میں روزہ و جہیز و نکاح

امثال کا بیان جو مولفہ حکیم سید قمر علی بیس مستعد
مفید الاجسام مع غامد عجیبہ ہر قسم امراض کے

نسخہ مولفہ سید فضل علی ندوۃ اکثر
علاج الغریب اسکی کوریوں کی دوا قیمتی کام کرے جو نسخہ

قانون عترت عمدتاً ہر قسم طب کا علاج و فسادات
و تب مزمن کا مصنفہ حکیم قدرت حسین -

تحفۃ لاطبا - ہم باجوہ حکیم شمس الدین خیر آبادی -
قرابادین کی اردو مترجمہ حکیم محمد ہادی حسین مراد آبادی

قرابادین کالی - فارسی مصنفہ حکیم کا ملاحظہ ان اردو مترجمہ
حکیم محمد ہادی حسین خان مراد آبادی

انفیس لاطبا اردو تالیف حکیم مولوی محمد صادق علی حکیم

فهرست ابواب فصل طب کبر هر دو جلد کامل

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۳	باب در امراض سر	۱۹	فصل در امراض	۳۷	قسم اول آنکه سبب پیش نهاد بخارات بود
۴	فصل در صداع	۲۰	فصل در سرد و دودار	۳۸	قسم دوم آنکه سبب کابوس رسیدن سر و با
۵	قسم اول در صداع سافج	۲۱	قسم اول در سرد	۳۹	فصل در ریح
۶	قسم دوم در صداع مادی	۲۲	قسم دوم در دودار	۴۰	فصل در سکه
۷	قسم سوم در صداع شرکی	۲۳	ترکیب مار الجبین	۴۱	قسم اول در سکه استلانی
۸	قسم چهارم در صداع صنف دماغی	۲۴	فصل در سبات و آن خوابیت طویل	۴۲	قسم دوم در سکه انقباضی
۹	قسم پنجم در صداع قوت حس دماغی	۲۵	فصل در سرد و آن بیداری و خوابیت	۴۳	فصل در امراض و نالج
۱۰	قسم ششم در صداع عصبی	۲۶	فصل در سبات سرد و سرد سباتی	۴۴	فصل در تشنج
۱۱	قسم هفتم در صداع عصبی	۲۷	بیان علامات روده	۴۵	قسم اول در ریحی
۱۲	قسم هشتم در صداع عصبی	۲۸	فصل در سرد و ای در باطل شدن حرکت	۴۶	قسم دوم در امراض
۱۳	قسم نهم در صداع جماعی	۲۹	فصل در انقباض	۴۷	قسم سوم در تشنج یا بس
۱۴	قسم دهم در صداع شرابی	۳۰	قسم اول در فساد و فکر	۴۸	فصل در تده و کزاز
۱۵	قسم یازدهم در صداع ضربی و سقلی	۳۱	قسم دوم در فساد و فکر	۴۹	فصل در رعشه
۱۶	قسم دوازدهم در صداع بطنی	۳۲	قسم سوم در فساد و تشنج	۵۰	نوع اول آنکه از ضعف قوت حرکت افتد
۱۷	قسم سیزدهم در صداع کسبی	۳۳	فصل در امراض و ای یعنی انقباض طعن و فکر	۵۱	نوع دوم آنکه از ضعف آنکه حرکت افتد
۱۸	قسم چهاردهم در صداع شمی	۳۴	قسم اول در سرد و ای یا سودای طبعی	۵۲	نوع سوم آنکه از ضعف قوت و از ضعف حرکت افتد
۱۹	قسم پانزدهم در صداع سرد	۳۵	قسم دوم در سرد و ای یا سودای طبعی	۵۳	فصل در حذر
۲۰	قسم شانزدهم در صداع دود	۳۶	قسم سوم در سرد و ای یا سودای طبعی	۵۴	قسم اول در لقوه تشنجی
۲۱	قسم هجدهم در صداع تر و غریب	۳۷	فصل در انواع و دیوانگیها	۵۵	قسم دوم در لقوه استرخانی
۲۲	قسم بیستم در صداع که پس از خواب پدید آید	۳۸	قسم اول در قطرب	۵۶	فصل در کام و نزله
۲۳	قسم بیست و یکم در صداع که آنرا شقیقه گویند	۳۹	قسم دوم در انقباض ای جنون سبی	۵۷	نوع اول در صرع و ای
۲۴	فصل در سمام	۴۰	قسم سوم در دودار الکلب	۵۸	نوع دوم در دودار
۲۵	قسم اول در قرانطیس	۴۱	قسم چهارم در صرع ای جنون مفراط	۵۹	نوع سوم در غلبه
۲۶	قسم دوم در قرانطیس خالص	۴۲	انقباض العقل و المذبان	۶۰	نوع چهارم در صرع و ای
۲۷	قسم سوم در سرسام سودا و س	۴۳	فصل در رعونت و محق	۶۱	فصل در امراض و ای
۲۸	قسم چهارم در سرسام بلغمی	۴۴	فصل در عشق	۶۲	باب در امراض چشم
۲۹		۴۵	فصل در کابوس		

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۶۵	فصل در امراض طبقه	۷۳	فصل در اعطال طبقه ملته	۹۷	فصل در ذیاب بصر
۶۶	قسم اول در ورم طبقه فعلیه	۷۴	قسم اول در رم	۹۸	فصل در خفش
۶۷	قسم دوم در ورم پوست	۷۵	قسم دوم در طرف	۹۹	فصل در رمور
۶۸	قسم سوم در ملتوی شدن طبقه صلبیه التوا	۷۶	قسم سوم در طرفه	۱۰۰	فصل در سل العین
۶۹	قسم چهارم در استرخا که بصلبیه عارض شود	۷۷	قسم چهارم در سل	۱۰۱	قسم اول در سل العین
۷۰	فصل در اعطال طبقه ریشمیه	۷۸	قسم پنجم در استرخا ملته	۱۰۲	قسم دوم در سل العین
۷۱	فصل در اعطال طبقه شبکیه	۷۹	قسم ششم از امراض ملته	۱۰۳	فصل در حنوطا
۷۲	فصل در اعطال رطوبت زجاجیه	۸۰	قسم هفتم در توتیه که بر ملته پدید آید	۱۰۴	فصل در بعضی العین عن اشجاع
۷۳	فصل در اعطال رطوبت جلیدیه	۸۱	فصل در ورمه	۱۰۵	فصل در کینه
۷۴	قسم اول بیمار پانیک در جلیدیه افتد	۸۲	فصل در بلواتین	۱۰۶	فصل در استرخا
۷۵	قسم دوم در مرضی که جلیدیه است	۸۳	فصل در کینه	۱۰۷	فصل در اتصاق الجفنین
۷۶	فصل در اعطال طبقه عنکبوتیه	۸۴	فصل در قذعه	۱۰۸	فصل در شتره
۷۷	قسم اول در بیان مرضی که عارض شود درین طبقه	۸۵	قسم اول در آفاده	۱۰۹	فصل در شراق
۷۸	قسم دوم در بیماری که مخصوص در همین طبقه افتد	۸۶	قسم دوم در افتادون یا نور در چشم	۱۱۰	فصل در انتشار الابداب
۷۹	فصل در اعطال رطوبت میخیه	۸۷	فصل در ضربه که بر چشم افتد	۱۱۱	فصل در جرب الاحقان
۸۰	قسم اول در آن دو یا در جسم	۸۸	قسم اول در قرصه قرینه	۱۱۲	فصل در جرب
۸۱	قسم سوم در کدورت و غلظت	۸۹	قسم دوم در قرصه که باطن قرینه افتد	۱۱۳	فصل در صلابت الاحقان و غلظتها
۸۲	فصل در اعطال طبقه عنینیه	۹۰	فصل در بیاض	۱۱۴	فصل در سلاق
۸۳	قسم اول در قرصه	۹۱	فصل در جمل	۱۱۵	فصل در قمل الاحقان
۸۴	قسم دوم در امتلا رعنیه	۹۲	نوع اول در آنچه حول بکوه کان افتد	۱۱۶	فصل در شعیره
۸۵	قسم چهارم و پنجم که آن اشاع و ضیق است	۹۳	نوع دوم در جمل که بزرگان افتد	۱۱۷	فصل در توتیه الاحقان
۸۶	فصل در اعطال طبقه	۹۴	فصل در غشاء	۱۱۸	فصل در تجر
۸۷	قسم اول در خشونت و درشتی	۹۵	فصل در جهر	۱۱۹	فصل در قروح الجفن
۸۸	قسم دوم در توتیه و القرینه	۹۶	فصل در اشاع و انتشار	۱۲۰	فصل در توجع و اشتغاف
۸۹	قسم سوم در اشتغاف که در قرینه افتد	۹۷	قسم اول در اشتغاف عصب	۱۲۱	فصل در کدکد
۹۰	قسم چهارم در اشتغاف که در قرینه افتد	۹۸	قسم دوم در اشتغاف ثقبه	۱۲۲	فصل در ثلول
۹۱	قسم پنجم و ششم که آن در قروح و جرب است	۹۹	قسم سوم در اشتغاف	۱۲۳	فصل در شرک
۹۲	قسم هفتم در سرطان قرینه	۱۰۰	فصل در ضیق	۱۲۴	فصل در غلظه
۹۳	قسم هشتم در زبور قرینه	۱۰۱	فصل در تحلیلات	۱۲۵	فصل در سقفه بیک
۹۴	قسم نهم آنکه بجم در زیر قرینه حاصل شود	۱۰۲	فصل در نزول الماس	۱۲۶	فصل در سلقه
		۱۰۳	فصل در زرقه	۱۲۷	فصل در کبودی
		۱۰۴	فصل در ضعف بصر	۱۲۸	فصل در غروب

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۱۰۹	فصل در حکمة امان و اخجان	۱۰۹	فصل در نقل اللسان	۱۰۹	فصل در تغییر رنگ دندان
۱۱۰	فصل در غده	۱۱۰	فصل در عظم اللسان	۱۱۰	فصل در تحرک و جنبیدن و تقادون دندان
۱۱۱	باب در امراض گوش	۱۱۱	فصل در استرخاء اللسان	۱۱۱	فصل در تدبیر دندان کودکان
۱۱۲	فصل اول در وجع الاذن	۱۱۲	فصل در صفت	۱۱۲	قسم اول آنکه حجم در زیاد و شود
۱۱۳	فصل در طرش	۱۱۳	فصل در شقاق اللسان	۱۱۳	قسم دوم آنکه از زیاد و در طول دندان پیدا آید
۱۱۴	فصل در فنین و دود	۱۱۴	فصل در جفاف اللسان	۱۱۴	فصل حکمة الاسنان
۱۱۵	در انقباض و برآمدن خون از گوش	۱۱۵	فصل در حرقة اللسان	۱۱۵	فصل در صریح الاسنان فی النوم
۱۱۶	فصل در انکسار الاذن	۱۱۶	فصل در تفتش	۱۱۶	فصل در ورم لثه
۱۱۷	فصل در انقلاص	۱۱۷	فصل در کلام	۱۱۷	فصل در لثه داسه
۱۱۸	فصل در اوزام	۱۱۸	فصل در اکلة الفم	۱۱۸	فصل در قرحة ناصور که لثه افتد
۱۱۹	فصل در جراحات و شقاق پنج گوش	۱۱۹	فصل در کثرت الدباب و سیلان و از دهن	۱۱۹	فصل در نقصان و استرخاء
۱۲۰	فصل در حکمة الاذن	۱۲۰	فصل در نخر الفم	۱۲۰	باب در امراض حلق و مری و قصبه
۱۲۱	فصل در برنجیدن و تنفس کردن گوش از اذن با قوت	۱۲۱	فصل در ورم الحنک	۱۲۱	فصل در ورم لپات
۱۲۲	فصل اول در چشم	۱۲۲	باب در امراض لب	۱۲۲	فصل در خفا
۱۲۳	فصل در فساد چشم	۱۲۳	فصل در بياض اشنة	۱۲۳	قسم اول در لزومین و خشکی خارج حلق و مری
۱۲۴	قسم اول آنکه حاشیة و ارجح به یک آنکه بکند	۱۲۴	فصل در تشقق و تشنج و جفاف لب	۱۲۴	قسم دوم آنکه سستی و خفای
۱۲۵	قسم دوم آنکه از یک چیز بسیار غشایه نشین شود	۱۲۵	فصل در اختلاج اشنة	۱۲۵	قسم سوم آنکه سستی است بدیده
۱۲۶	قسم سوم بعضی بوسیله اشنة حس کنند	۱۲۶	فصل در تقلص شفتین	۱۲۶	قسم چهارم آنکه سببش ورم و غشای شکر باشد
۱۲۷	فصل در شور مینی	۱۲۷	فصل در بولاسیر لب	۱۲۷	فصل در شوره حلقه محرقة
۱۲۸	فصل در خروج مینی	۱۲۸	فصل در آکاس لب	۱۲۸	فصل در خلاق و بوج
۱۲۹	فصل در رجات	۱۲۹	فصل در شوب لب	۱۲۹	فصل در مایع الا به
۱۳۰	فصل در نخر الانف	۱۳۰	فصل در قرص لب	۱۳۰	فصل در تشبث خار و ماندن طعاسم
۱۳۱	فصل در ورم الانف	۱۳۱	فصل اندر سو و مزاج سافج	۱۳۱	فصل در انقباض المرء
۱۳۲	فصل در حکمة الانف	۱۳۲	فصل در اکلة	۱۳۲	فصل در استرخاء
۱۳۳	فصل در تدبیر آوردن چیزی که به بینی اندر ماند	۱۳۳	باب در اسنان و لثه	۱۳۳	فصل در حاکک المرء
۱۳۴	باب در امراض زبان	۱۳۴	فصل در وجع الاسنان	۱۳۴	فصل در اختلاج و ارتعاش قصبه روده
۱۳۵	فصل در ورم لسان و داس	۱۳۵	فصل در ضرس دندان	۱۳۵	فصل در تدبیر مخوف بویست
۱۳۶	فصل در بطلان ذوق و فساد آن	۱۳۶	فصل در ورم لثه و اسنان	۱۳۶	فصل در ورم المرء
		۱۳۷	فصل در ناکل و نفث دندان	۱۳۷	فصل در ورم المرء
		۱۳۸	فصل در خضر	۱۳۸	فصل در تشقق الفم المرء

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۶۵	فصل در امراض طبقه	۷۳	فصل در اعلاال طبقه ملته	۶۵	فصل در امراض طبقه
۶۶	قسم اول در دوم طبقه صلیبیه	۷۵	قسم اول در دوم	۶۶	قسم اول در دوم طبقه صلیبیه
۶۷	قسم دوم در دوم طبقه	۷۶	قسم دوم در طرفه	۶۷	قسم دوم در دوم طبقه
۶۸	قسم سوم در مثنوی شدن طبقه صلیبیه و المتوا	۷۷	قسم سوم در طرفه	۶۸	قسم سوم در مثنوی شدن طبقه صلیبیه و المتوا
۶۹	قسم چهارم در استرخا که بصلیبیه عارض شود	۷۸	قسم چهارم در سل	۶۹	قسم چهارم در استرخا که بصلیبیه عارض شود
۷۰	فصل در اعلاال طبقه مشیمیه	۷۹	قسم پنجم در استرخا ملته	۷۰	فصل در اعلاال طبقه مشیمیه
۷۱	فصل در اعلاال طبقه شبکیه	۸۰	قسم ششم از امراض ملته	۷۱	فصل در اعلاال طبقه شبکیه
۷۲	فصل در اعلاال رطوبت زجاجیه	۸۱	قسم هفتم از امراض ملته	۷۲	فصل در اعلاال رطوبت زجاجیه
۷۳	فصل در اعلاال رطوبت صلیبیه	۸۲	قسم نهم در مثنوی که بر طبقه پدید آید	۷۳	فصل در اعلاال رطوبت صلیبیه
۷۴	قسم اول بیماریا که در صلیبیه افتد	۸۳	فصل در دومه	۷۴	قسم اول بیماریا که در صلیبیه افتد
۷۵	قسم دوم در مرضی که بصلیبیه است	۸۴	فصل در رطوبتین	۷۵	قسم دوم در مرضی که بصلیبیه است
۷۶	فصل در اعلاال طبقه عنکبوتیه	۸۵	فصل در مکنه	۷۶	فصل در اعلاال طبقه عنکبوتیه
۷۷	قسم اول در بیان مرضی که عارض شود درین طبقه	۸۶	فصل در قذسه	۷۷	قسم اول در بیان مرضی که عارض شود درین طبقه
۷۸	قسم دوم در بیماری که مخصوص و درین طبقه افتد	۸۷	قسم اول در آند	۷۸	قسم دوم در بیماری که مخصوص و درین طبقه افتد
۷۹	فصل در اعلاال رطوبت بغضیه	۸۸	قسم دوم در افتادن با نور در چشم	۷۹	فصل در اعلاال رطوبت بغضیه
۸۰	قسم اول در از دیاجسم	۸۹	فصل در ضربه که در چشم افتد	۸۰	قسم اول در از دیاجسم
۸۱	قسم سوم در که در دت و غلظت	۹۰	قسم اول در قرصه قرینه	۸۱	قسم سوم در که در دت و غلظت
۸۲	فصل در اعلاال طبقه عنقبیه	۹۱	قسم دوم در قرصه که باطن قرینه افتد	۸۲	فصل در اعلاال طبقه عنقبیه
۸۳	قسم اول در قرصه	۹۲	فصل در بیاض	۸۳	قسم اول در قرصه
۸۴	قسم دوم در امتلا عنقبیه	۹۳	فصل در حول	۸۴	قسم دوم در امتلا عنقبیه
۸۵	قسم چهارم و پنجم که آن اشاع و منقوس است	۹۴	نوع اول در آنچه حول کبودگان افتد	۸۵	قسم چهارم و پنجم که آن اشاع و منقوس است
۸۶	فصل در اعلاال طبقه	۹۵	نوع دوم در حول که بزرگان افتد	۸۶	فصل در اعلاال طبقه
۸۷	قسم اول در خشونت و در خشکی	۹۶	فصل در غشاء	۸۷	قسم اول در خشونت و در خشکی
۸۸	قسم دوم در قزو و القرینه	۹۷	فصل در جبر	۸۸	قسم دوم در قزو و القرینه
۸۹	قسم سوم در شقاق که در قرینه افتد	۹۸	فصل در اشاع و انتشار	۸۹	قسم سوم در شقاق که در قرینه افتد
۹۰	قسم چهارم در شقاق که در قرینه افتد	۹۹	قسم اول در اشاع عصبه	۹۰	قسم چهارم در شقاق که در قرینه افتد
۹۱	قسم پنجم و ششم که آن وقوع و در بیان است	۱۰۰	قسم دوم در اشاع لثبه	۹۱	قسم پنجم و ششم که آن وقوع و در بیان است
۹۲	قسم هفتم در سرطان قرینه	۱۰۱	قسم سوم در انتشار	۹۲	قسم هفتم در سرطان قرینه
۹۳	قسم هشتم در شوره قرینه	۱۰۲	فصل در شقیق	۹۳	قسم هشتم در شوره قرینه
۹۴	قسم نهم آنکه نیم در زیر قرینه حاصل شود	۱۰۳	فصل در تحلیلات	۹۴	قسم نهم آنکه نیم در زیر قرینه حاصل شود
۹۵		۱۰۴	فصل در نزول المار		
		۱۰۵	فصل در زرقه		
		۱۰۶	فصل در ضعف بصر		
		۱۰۷			
		۱۰۸			
		۱۰۹			
		۱۱۰			
		۱۱۱			
		۱۱۲			
		۱۱۳			
		۱۱۴			
		۱۱۵			
		۱۱۶			
		۱۱۷			
		۱۱۸			
		۱۱۹			
		۱۲۰			

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۱۰۹	فصل در حكمة امان و ارجان	۱۰۹	فصل در فضل اللسان	۱۰۹	فصل در تغیر رنگ دندان
۱۱۰	فصل در غده	۱۱۰	فصل در غظم اللسان	۱۱۰	فصل در تحرک و ضبط و انقباض دندان
۱۱۱	باب در امراض گوش	۱۱۱	فصل در استرخای اللسان	۱۱۱	فصل در تدبیر دندان کودکان
۱۱۲	فصل اول در وجع الاذن	۱۱۲	فصل در صفت	۱۱۲	قسم اول آنکه حجم در زیاد شود
۱۱۳	فصل در طرش	۱۱۳	فصل در شقاق اللسان	۱۱۳	قسم دوم آنکه از زیاد در طول دندان پیدا آید
۱۱۴	فصل در طنین و دوس	۱۱۴	فصل در جفاف اللسان	۱۱۴	فصل در حکمة الانسان
۱۱۵	فصل در انقباض و برآمدن خون از گوش	۱۱۵	فصل در حرقة اللسان	۱۱۵	فصل در صریح اللسان فی النوم
۱۱۶	فصل در انقباض الاذن	۱۱۶	فصل در قشر	۱۱۶	فصل در ورم لثه
۱۱۷	فصل در انقباض	۱۱۷	فصل در قلاع	۱۱۷	فصل در لثه واسه
۱۱۸	فصل در اوزام	۱۱۸	فصل در اکثرة الفم	۱۱۸	فصل در قرصه ناصور که لثه افتد
۱۱۹	فصل در جراحت و شقاق پنج گوش	۱۱۹	فصل در کثرت اللعاب و سیلان و از دهن	۱۱۹	فصل در نقصان و استرخای
۱۲۰	فصل در حکمة الاذن	۱۲۰	فصل در تجر الفم	۱۲۰	باب در امراض حلق و مری و جوف
۱۲۱	فصل در رنجیدن و تشویش شدن گوش از اوزام و تومور	۱۲۱	فصل در ورم الحنک	۱۲۱	فصل در ورم لسان
۱۲۲	فصل اول در خشم	۱۲۲	باب در امراض لب	۱۲۲	فصل در خفاق
۱۲۳	فصل در فساد و خشم	۱۲۳	فصل در بیاختراش لثه	۱۲۳	قسم اول در لثه و غشای خارج حلق و مری و جوف
۱۲۴	قسم اول آنکه شام و آج به یکدیگر بچسبند	۱۲۴	فصل در تشقق و تشویش و جفاف لب	۱۲۴	قسم دوم آنکه مسمی است بفتاق
۱۲۵	قسم دوم آنکه از یکدیگر بپاشد و مختلف نمیشود	۱۲۵	فصل در اختلاج لثه	۱۲۵	قسم سوم آنکه مسمی است بدبج
۱۲۶	قسم سوم بعضی بوسیله آتش حس کنند	۱۲۶	فصل در تقلص شفتین	۱۲۶	قسم چهارم آنکه مسمی است بدبج و غشای گور نباشد
۱۲۷	فصل در شور مینی	۱۲۷	فصل در بواسیر لب	۱۲۷	فصل در شیب و تار و محرقة
۱۲۸	فصل در خروج مینی	۱۲۸	فصل در آماس لب	۱۲۸	فصل در خلط و دیوبج
۱۲۹	فصل در ریحان	۱۲۹	فصل در شوره لب	۱۲۹	فصل در تاج الالبه
۱۳۰	فصل در بخر الاثف	۱۳۰	فصل در قروح لب	۱۳۰	فصل در تشبث خار و دندان طعام
۱۳۱	فصل در ریح الاثف	۱۳۱	فصل در قروح لب	۱۳۱	فصل در الباق المرس
۱۳۲	فصل در ریح الاثف	۱۳۲	فصل در قروح لب	۱۳۲	فصل در استرخای
۱۳۳	فصل در ریح الاثف	۱۳۳	فصل در قروح لب	۱۳۳	فصل در حنک المرس
۱۳۴	فصل در ریح الاثف	۱۳۴	فصل در قروح لب	۱۳۴	فصل در اختلاج و ارتعاش قنبره رویه
۱۳۵	فصل در ریح الاثف	۱۳۵	فصل در قروح لب	۱۳۵	فصل در تدبیر مخرج بوی
۱۳۶	فصل در ریح الاثف	۱۳۶	فصل در قروح لب	۱۳۶	فصل در عسر البلع
۱۳۷	فصل در ریح الاثف	۱۳۷	فصل در قروح لب	۱۳۷	فصل در ورم المرس
۱۳۸	فصل در ریح الاثف	۱۳۸	فصل در قروح لب	۱۳۸	فصل در قروح المرس
۱۳۹	فصل در ریح الاثف	۱۳۹	فصل در قروح لب	۱۳۹	فصل در قروح المرس
۱۴۰	فصل در ریح الاثف	۱۴۰	فصل در قروح لب	۱۴۰	فصل در قروح المرس
۱۴۱	فصل در ریح الاثف	۱۴۱	فصل در قروح لب	۱۴۱	فصل در قروح المرس
۱۴۲	فصل در ریح الاثف	۱۴۲	فصل در قروح لب	۱۴۲	فصل در قروح المرس
۱۴۳	فصل در ریح الاثف	۱۴۳	فصل در قروح لب	۱۴۳	فصل در قروح المرس
۱۴۴	فصل در ریح الاثف	۱۴۴	فصل در قروح لب	۱۴۴	فصل در قروح المرس
۱۴۵	فصل در ریح الاثف	۱۴۵	فصل در قروح لب	۱۴۵	فصل در قروح المرس
۱۴۶	فصل در ریح الاثف	۱۴۶	فصل در قروح لب	۱۴۶	فصل در قروح المرس
۱۴۷	فصل در ریح الاثف	۱۴۷	فصل در قروح لب	۱۴۷	فصل در قروح المرس
۱۴۸	فصل در ریح الاثف	۱۴۸	فصل در قروح لب	۱۴۸	فصل در قروح المرس
۱۴۹	فصل در ریح الاثف	۱۴۹	فصل در قروح لب	۱۴۹	فصل در قروح المرس
۱۵۰	فصل در ریح الاثف	۱۵۰	فصل در قروح لب	۱۵۰	فصل در قروح المرس
۱۵۱	فصل در ریح الاثف	۱۵۱	فصل در قروح لب	۱۵۱	فصل در قروح المرس
۱۵۲	فصل در ریح الاثف	۱۵۲	فصل در قروح لب	۱۵۲	فصل در قروح المرس
۱۵۳	فصل در ریح الاثف	۱۵۳	فصل در قروح لب	۱۵۳	فصل در قروح المرس
۱۵۴	فصل در ریح الاثف	۱۵۴	فصل در قروح لب	۱۵۴	فصل در قروح المرس
۱۵۵	فصل در ریح الاثف	۱۵۵	فصل در قروح لب	۱۵۵	فصل در قروح المرس
۱۵۶	فصل در ریح الاثف	۱۵۶	فصل در قروح لب	۱۵۶	فصل در قروح المرس
۱۵۷	فصل در ریح الاثف	۱۵۷	فصل در قروح لب	۱۵۷	فصل در قروح المرس
۱۵۸	فصل در ریح الاثف	۱۵۸	فصل در قروح لب	۱۵۸	فصل در قروح المرس
۱۵۹	فصل در ریح الاثف	۱۵۹	فصل در قروح لب	۱۵۹	فصل در قروح المرس
۱۶۰	فصل در ریح الاثف	۱۶۰	فصل در قروح لب	۱۶۰	فصل در قروح المرس
۱۶۱	فصل در ریح الاثف	۱۶۱	فصل در قروح لب	۱۶۱	فصل در قروح المرس
۱۶۲	فصل در ریح الاثف	۱۶۲	فصل در قروح لب	۱۶۲	فصل در قروح المرس
۱۶۳	فصل در ریح الاثف	۱۶۳	فصل در قروح لب	۱۶۳	فصل در قروح المرس
۱۶۴	فصل در ریح الاثف	۱۶۴	فصل در قروح لب	۱۶۴	فصل در قروح المرس
۱۶۵	فصل در ریح الاثف	۱۶۵	فصل در قروح لب	۱۶۵	فصل در قروح المرس
۱۶۶	فصل در ریح الاثف	۱۶۶	فصل در قروح لب	۱۶۶	فصل در قروح المرس
۱۶۷	فصل در ریح الاثف	۱۶۷	فصل در قروح لب	۱۶۷	فصل در قروح المرس
۱۶۸	فصل در ریح الاثف	۱۶۸	فصل در قروح لب	۱۶۸	فصل در قروح المرس
۱۶۹	فصل در ریح الاثف	۱۶۹	فصل در قروح لب	۱۶۹	فصل در قروح المرس
۱۷۰	فصل در ریح الاثف	۱۷۰	فصل در قروح لب	۱۷۰	فصل در قروح المرس
۱۷۱	فصل در ریح الاثف	۱۷۱	فصل در قروح لب	۱۷۱	فصل در قروح المرس
۱۷۲	فصل در ریح الاثف	۱۷۲	فصل در قروح لب	۱۷۲	فصل در قروح المرس
۱۷۳	فصل در ریح الاثف	۱۷۳	فصل در قروح لب	۱۷۳	فصل در قروح المرس
۱۷۴	فصل در ریح الاثف	۱۷۴	فصل در قروح لب	۱۷۴	فصل در قروح المرس
۱۷۵	فصل در ریح الاثف	۱۷۵	فصل در قروح لب	۱۷۵	فصل در قروح المرس
۱۷۶	فصل در ریح الاثف	۱۷۶	فصل در قروح لب	۱۷۶	فصل در قروح المرس
۱۷۷	فصل در ریح الاثف	۱۷۷	فصل در قروح لب	۱۷۷	فصل در قروح المرس
۱۷۸	فصل در ریح الاثف	۱۷۸	فصل در قروح لب	۱۷۸	فصل در قروح المرس
۱۷۹	فصل در ریح الاثف	۱۷۹	فصل در قروح لب	۱۷۹	فصل در قروح المرس
۱۸۰	فصل در ریح الاثف	۱۸۰	فصل در قروح لب	۱۸۰	فصل در قروح المرس
۱۸۱	فصل در ریح الاثف	۱۸۱	فصل در قروح لب	۱۸۱	فصل در قروح المرس
۱۸۲	فصل در ریح الاثف	۱۸۲	فصل در قروح لب	۱۸۲	فصل در قروح المرس
۱۸۳	فصل در ریح الاثف	۱۸۳	فصل در قروح لب	۱۸۳	فصل در قروح المرس
۱۸۴	فصل در ریح الاثف	۱۸۴	فصل در قروح لب	۱۸۴	فصل در قروح المرس
۱۸۵	فصل در ریح الاثف	۱۸۵	فصل در قروح لب	۱۸۵	فصل در قروح المرس
۱۸۶	فصل در ریح الاثف	۱۸۶	فصل در قروح لب	۱۸۶	فصل در قروح المرس
۱۸۷	فصل در ریح الاثف	۱۸۷	فصل در قروح لب	۱۸۷	فصل در قروح المرس
۱۸۸	فصل در ریح الاثف	۱۸۸	فصل در قروح لب	۱۸۸	فصل در قروح المرس
۱۸۹	فصل در ریح الاثف	۱۸۹	فصل در قروح لب	۱۸۹	فصل در قروح المرس
۱۹۰	فصل در ریح الاثف	۱۹۰	فصل در قروح لب	۱۹۰	فصل در قروح المرس
۱۹۱	فصل در ریح الاثف	۱۹۱	فصل در قروح لب	۱۹۱	فصل در قروح المرس
۱۹۲	فصل در ریح الاثف	۱۹۲	فصل در قروح لب	۱۹۲	فصل در قروح المرس
۱۹۳	فصل در ریح الاثف	۱۹۳	فصل در قروح لب	۱۹۳	فصل در قروح المرس
۱۹۴	فصل در ریح الاثف	۱۹۴	فصل در قروح لب	۱۹۴	فصل در قروح المرس
۱۹۵	فصل در ریح الاثف	۱۹۵	فصل در قروح لب	۱۹۵	فصل در قروح المرس
۱۹۶	فصل در ریح الاثف	۱۹۶	فصل در قروح لب	۱۹۶	فصل در قروح المرس
۱۹۷	فصل در ریح الاثف	۱۹۷	فصل در قروح لب	۱۹۷	فصل در قروح المرس
۱۹۸	فصل در ریح الاثف	۱۹۸	فصل در قروح لب	۱۹۸	فصل در قروح المرس
۱۹۹	فصل در ریح الاثف	۱۹۹	فصل در قروح لب	۱۹۹	فصل در قروح المرس
۲۰۰	فصل در ریح الاثف	۲۰۰	فصل در قروح لب	۲۰۰	فصل در قروح المرس

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۱۴۲	فصل در فساد الصوت	۱۴۲	قسم اول در ذات الریه	۱۴۲	قسم اول اندر غشی از سود مزاج سافج کور دل آفت
۱۴۳	قسم اول در فکیر و بطمان آواز	۱۴۳	قسم دوم آنکه ماده بلغم ساده یعنی بی عفونت بود	۱۴۳	قسم دوم اندر غشی که سببش آکاس دل بود
۱۴۴	قسم دوم در فکیر و آواز	۱۴۴	قسم سوم آنکه آکاس صلب باشد	۱۴۴	قسم ششم اندر غشی شش آید
۱۴۵	قسم سوم اندر آواز و لرزان	۱۴۵	فصل در رسل	۱۴۵	فصل در علت و خانه
۱۴۶	قسم چهارم آواز تیره و تاریک	۱۴۶	فصل در احقان و غده شدن مده و ریم در سینه	۱۴۶	فصل در دم اندلی القلب
۱۴۷	قسم پنجم اندر آواز و ناپاک	۱۴۷	فصل در آکاس صلب	۱۴۷	فصل در غده القلب
۱۴۸	فصل اندر شش افتن احوال نفس بر وجه کلی	۱۴۸	مقاله اول در ذات الحنجرت خالص	۱۴۸	فصل در تقشر القلب
۱۴۹	فصل اندر سکه نفس نامطبیعی چند گونه است	۱۴۹	مقاله دوم در ذات الحنجرت غیر خالص	۱۴۹	فصل در قذف القلب
۱۵۰	فصل اندر ریه	۱۵۰	مقاله سوم در غده	۱۵۰	فصل در احتوای الرطوبات
۱۵۱	فصل در انقباض و انقباض	۱۵۱	مقاله چهارم در شش	۱۵۱	فصل در جذب القاب
۱۵۲	فصل در سعال	۱۵۲	مقاله پنجم در ذات الصدر و ذات الحوض	۱۵۲	باب در امراض شدمی یعنی لیست
۱۵۳	قسم اول آنکه سود مزاج گرم سافج	۱۵۳	مقاله ششم در برسام	۱۵۳	فصل اول اندر قذفت اللبن
۱۵۴	قسم دوم آنکه خون صفراوی اندر ریه حاصل شود	۱۵۴	فصل در غده الصدر	۱۵۴	قسم اول کبی شیر که از کبی خون باشد
۱۵۵	قسم سوم آنکه چیز قوی گرم پیوسته فرو آید	۱۵۵	باب اندر امراض قلب یعنی دل	۱۵۵	قسم دوم کبی شیر که از بسیاری خون باشد
۱۵۶	قسم چهارم آنکه سود مزاج بارد سافج	۱۵۶	فصل اندر سود مزاج قلب	۱۵۶	قسم سوم کبی شیر که از فساد خون باشد
۱۵۷	قسم پنجم آنکه ماده از سرد فرو آید	۱۵۷	قسم اول گرم باشد	۱۵۷	فصل در کثرت اللبن
۱۵۸	قسم ششم آنکه رطوبت شش سینه باعث سعال بود	۱۵۸	قسم دوم آنکه سود مزاج دل سرد باشد	۱۵۸	فصل در اورام و قمل
۱۵۹	قسم هفتم آنکه یبوست و حرارت شش میجالت بخورد	۱۵۹	قسم سوم آنکه سود مزاج دل پس باشد	۱۵۹	فصل اندر سخت شدن پستان
۱۶۰	قسم هشتم آنکه جاذب شش و ریه شش و ریه در شش غلبه دارد	۱۶۰	قسم چهارم آنکه سود مزاج دل تر باشد	۱۶۰	فصل اندر شدن کوفه شدن پستان
۱۶۱	قسم نهم آنکه جاذب قصبه یا قصبه شش سینه است	۱۶۱	فصل در خفقان	۱۶۱	فصل اندر و بلیه که بر پستان پدید آید
۱۶۲	قسم دهم آنکه شش شش ثبات پدید آید	۱۶۲	قسم اول اندر سود مزاج سافج	۱۶۲	فصل اندر تدریس که پستان بزرگ نشود
۱۶۳	قسم یازدهم آنکه شش رکت مده افتد	۱۶۳	قسم دوم خون در بدن افزاید	۱۶۳	باب در امراض معده
۱۶۴	فصل در نفس ادم	۱۶۴	قسم سوم آنکه صفرا موجب خفقان باشد	۱۶۴	فصل اندر سود مزاج معده
۱۶۵	قسم اول آنکه از انزای دهن چنان نشود و خون بآید	۱۶۵	قسم چهارم آنکه ماده بلغم باعث خفقان گردد	۱۶۵	قسم اول اندر سافج
۱۶۶	قسم دوم آنکه از انزای دهن چنان نشود و خون بآید	۱۶۶	قسم پنجم آنکه سود مزاج در رگهای دل حاصل شود	۱۶۶	قسم دوم اندر سود مزاج حار صفراوی
۱۶۷	قسم سوم آنکه از انزای دهن چنان نشود و خون بآید	۱۶۷	قسم ششم آنکه خون کثیر یا سنی بسیار از ریه آید	۱۶۷	قسم اول اندر سود مزاج حار رطب
۱۶۸	قسم چهارم آنکه بآید خون از جگر و قصبه	۱۶۸	قسم هفتم آنکه حش دل زکی و قوی شود	۱۶۸	قسم چهارم اندر سود مزاج حار یا بس
۱۶۹	قسم پنجم آنکه خون از شش بآید	۱۶۹	قسم هشتم اندر خفقان	۱۶۹	قسم پنجم اندر حار رطب
۱۷۰	قسم ششم آنکه خون از سینه آید	۱۷۰	فصل اندر غشی	۱۷۰	قسم ششم اندر سود مزاج باد سافج
۱۷۱	قسم هفتم آنکه خون از مری معده	۱۷۱	قسم اول اندر غشی ابتدائی	۱۷۱	قسم هفتم اندر سود مزاج باد یا بس سافج
۱۷۲	فصل در نفث آلوده	۱۷۲	قسم دوم اندر غشی استفرغی		
۱۷۳	فصل در آکاس سافج	۱۷۳	قسم سوم اندر غشی		

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۱۸۲	قسم هشتم اندر بارد یا پس	۱۹۵	قسم دوم آنکه بلغم غلیظ راج بر فم صده جاری شود	۲۰۰	قسم پنجم آنکه ماده از تمام بدن متغیر شده بر سطح بریزد
"	قسم نهم اندر بارد و در طب ساق	"	قسم سوم آنکه خلط رقیق بلغمی یا صفراوی از گوش نوزاد نهد	"	قسم ششم آنکه فساد غذا باعث قی و غثیان گردد
"	قسم دهم اندر بارد و در طب با ماده بلغمی راج باشد	۱۹۶	فصل اندر جوع افغشی	"	قسم هفتم آنکه بر اثر جوع ضعف معده افتد
"	قسم یازدهم اندر سرد مزاج یا پس ساق	"	فصل اندر عطش	"	قسم هشتم آنکه بر سبب بجهالت افتد
"	فصل در ریح المعده	"	قسم اول آنکه خلط مالح غلیظ شود	"	قسم نهم آنکه بر سبب سحر یا حالت شدن
"	قسم اول آنکه سوز مزاج در معده افتد	"	قسم دوم آنکه حرارت در معده افتد	"	فصل اندر قی الزام
"	قسم دوم آنکه آماس و قروح در معده	"	قسم سوم آنکه عارض شود حرارت در معده تشنگی در دل	"	قسم دهم آنکه از اثر سحر یا سحر یا سحر یا سحر
"	قسم سوم آنکه متولد شود	"	قسم چهارم آنکه عارض شود در معده	"	قسم یازدهم آنکه بجهت سحر یا سحر یا سحر یا سحر
"	فصل در ضعف اندر معده و سوزانند	"	قسم پنجم آنکه سوز مزاج گرم یابد اندر جگر افتد	۲۰۱	فصل اندر جوع و قی
۱۸۵	قسم اول آنکه سوز مزاج ساق جوش باشد	"	قسم ششم آنکه عارض شود در معده	"	فصل اندر نزاع
"	قسم دوم آنکه اخلاط فاسده در معده	"	قسم هفتم آنکه سوز مزاج گرم در گرده افتد	"	قسم اول آنکه از اثر سحر یا سحر یا سحر یا سحر
"	قسم سوم آنکه جرم صده ضعیف شود	۱۹۷	قسم هشتم آنکه عارض شود تشنگی	"	قسم دوم آنکه از اثر سحر یا سحر یا سحر یا سحر
"	فصل در نقصان و بطلان ششوت طعام	"	قسم نهم آنکه عارض شود تشنگی	"	قسم سوم آنکه از اثر سحر یا سحر یا سحر یا سحر
"	قسم اول اندر ضعف ششوت	"	قسم دهم آنکه عارض شود تشنگی	"	قسم چهارم آنکه از اثر سحر یا سحر یا سحر یا سحر
۱۹۰	قسم اول آنکه سوز مزاج سرد ساده سطر البیضاء عارض شود	"	قسم یازدهم آنکه از اثر سحر یا سحر یا سحر یا سحر	"	قسم پنجم آنکه از اثر سحر یا سحر یا سحر یا سحر
"	قسم دوم آنکه خلط سردی یا مالح در معده عارض شود	"	قسم شانزدهم آنکه از اثر سحر یا سحر یا سحر یا سحر	"	قسم ششم آنکه از اثر سحر یا سحر یا سحر یا سحر
"	قسم سوم آنکه بلغم راج بیش از مقدار در معده عارض شود	"	فصل اندر روم	"	قسم هفتم آنکه از اثر سحر یا سحر یا سحر یا سحر
"	قسم چهارم آنکه خلط عفن در معده عارض شود	"	قسم اول و دوم آنکه از خون بود	"	قسم هشتم آنکه از اثر سحر یا سحر یا سحر یا سحر
"	قسم پنجم آنکه بدن متعنی شود	"	قسم سوم از بلغم باشد	"	فصل اندر انقباض آب معده
"	قسم ششم آنکه پوست بدن درشت شود	۱۹۸	قسم چهارم آنکه از سودا بود	"	فصل اندر طلق و کرب و سحر
"	قسم هفتم آنکه جوش عین شود	"	فصل در بلیه المعده	۲۰۶	قسم دوم آنکه از اثر سحر یا سحر یا سحر یا سحر
۱۹۰	قسم هشتم آنکه متولد شود	"	فصل اندر قروح و جوش	"	فصل اندر جوع و قی
"	قسم نهم آنکه جرم صده باطل شود	۱۹۹	فصل اندر غثی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم یازدهم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
۱۹۲	فصل اندر فساد ششوت	۲۰۰	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	فصل اندر ششوت کبشی	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
۱۹۳	قسم اول آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
۱۹۴	قسم دوم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم سوم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
۱۹۵	قسم چهارم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	فصل اندر جوع و قی	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم اول آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم دوم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم سوم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم چهارم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم پنجم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم ششم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم هفتم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم هشتم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم نهم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم دهم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم یازدهم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم شانزدهم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم هیجدهم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم بیستم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم بیست و یکم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم بیست و دوم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم بیست و سوم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم بیست و چهارم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم بیست و پنجم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم بیست و ششم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم بیست و هفتم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم بیست و هشتم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم بیست و نهم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم بیست و دهم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم بیست و یازدهم آنکه سوز مزاج متعنی شود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر
"	قسم بیست و بیستم آنکه	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر سحر و سحر

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۲۰۸	فصل اندر در رب و خلفه	۲۲۰	قسم چهارم در درم مکرر و درم	۲۰۸	فصل اندر در رب و خلفه
"	قسم اول آنکه سوزن مزاج با رطوبت ساق و درم شود	۲۲۱	قسم پنجم در درم جگر	"	قسم اول آنکه سوزن مزاج با رطوبت ساق و درم شود
"	قسم دوم آنکه بطن بسیار درم شود و گدازد	"	فصل در درم عضلات	"	قسم دوم آنکه بطن بسیار درم شود و گدازد
"	قسم سوم آنکه رطوبات از ریه بر سطح سینه منقذ گردد	"	فصل در درم کبد	"	قسم سوم آنکه رطوبات از ریه بر سطح سینه منقذ گردد
۲۰۹	قسم چهارم آنکه مری صغیر درم شود و ریزد	۲۲۲	فصل در تبشیر سطح کبد	۲۰۹	قسم چهارم آنکه مری صغیر درم شود و ریزد
"	قسم پنجم آنکه سوزن بسیار از سپردن بر فم سینه و ریزد	"	فصل در رطوبت کبد	"	قسم پنجم آنکه سوزن بسیار از سپردن بر فم سینه و ریزد
"	قسم ششم آنکه رطوبت و غلیظه در ریه و درم شود و از ریه نوزد	"	فصل در حصاة الكبد	"	قسم ششم آنکه رطوبت و غلیظه در ریه و درم شود و از ریه نوزد
"	قسم هفتم آنکه نوازل از ریه نوزد	۲۲۳	فصل در تصغیر الكبد	"	قسم هفتم آنکه نوازل از ریه نوزد
۲۱۰	قسم هشتم آنکه از ریه در ریه تدبیر غذا سببه علت بود	"	فصل در قیام الكبد	۲۱۰	قسم هشتم آنکه از ریه در ریه تدبیر غذا سببه علت بود
۲۱۱	قسم نهم آنکه تنگی در ریه و عروق تنگی در ریه	۲۲۵	فصل در سوزن القینه	۲۱۱	قسم نهم آنکه تنگی در ریه و عروق تنگی در ریه
"	قسم دهم آنکه بطن ضعیف شود	۲۲۶	فصل در استسقا	"	قسم دهم آنکه بطن ضعیف شود
"	قسم یازدهم آنکه اسهال سندی	"	قسم اول در لخمی	"	قسم یازدهم آنکه اسهال سندی
"	قسم دوازدهم آنکه در رب	۲۲۷	قسم دوم در زسته	"	قسم دوازدهم آنکه در رب
۲۱۲	قسم سیزدهم در رب	۲۲۹	قسم سوم در طبعی	۲۱۲	قسم سیزدهم در رب
"	قسم چهاردهم آنکه تشنگی و درم سینه با ریه	"	قسم چهارم در تشنگی طبعی	"	قسم چهاردهم آنکه تشنگی و درم سینه با ریه
۲۱۳	باب دوم در طب کبر فارسی	۲۳۰	قسم پنجم در ضبط استسقا	۲۱۳	باب دوم در طب کبر فارسی
۲۱۴	باب اندر امراض بحیر	"	باب در بیماری کتان و درم طحال	۲۱۴	باب اندر امراض بحیر
۲۱۵	فصل اندر سوزن مزاج جگر	"	فصل در ریه کتان	۲۱۵	فصل اندر سوزن مزاج جگر
"	قسم اول گرم بود	"	قسم اول در ریه کتان اصغر	"	قسم اول گرم بود
"	قسم دوم آنکه سوزن مزاج سرد بود	۲۳۱	قسم دوم در ریه کتان اسود	"	قسم دوم آنکه سوزن مزاج سرد بود
"	قسم سوم آنکه سوزن مزاج خشک بود	"	فصل در امراض مزاج مزاج طحال	"	قسم سوم آنکه سوزن مزاج خشک بود
۲۱۶	قسم چهارم آنکه سوزن مزاج رطب بود	۲۳۵	قسم اول اندر درم الطحال	۲۱۶	قسم چهارم آنکه سوزن مزاج رطب بود
"	فصل در ریه کتان کبد	"	قسم دوم اندر ریه طحال	"	فصل در ریه کتان کبد
۲۱۷	فصل در سوزن کبد	۲۳۶	قسم سوم اندر ریه طحال	۲۱۷	فصل در سوزن کبد
۲۱۸	فصل در سوزن نارسا ریه	۲۳۷	قسم چهارم اندر ریه طحال	۲۱۸	فصل در سوزن نارسا ریه
"	فصل در ریه کتان کبد	"	قسم پنجم اندر حیات الطحال	"	فصل در ریه کتان کبد
"	فصل اندر ریه کتان کبد	۲۳۸	باب در امراض مزاج	"	فصل اندر ریه کتان کبد
"	فصل در ریه کتان	۲۳۹	فصل اندر ریه کتان الاسا	"	فصل در ریه کتان
۲۱۹	فصل در درم کبد	۲۴۰	فصل اندر اسهال خون	۲۱۹	فصل در درم کبد
"	قسم اول در درم دوسری	"	قسم اول اندر اسهال دوسری	"	قسم اول در درم دوسری
"	قسم دوم در درم دوسری	۲۴۱	قسم دوم اندر سنج	"	قسم دوم در درم دوسری
"	قسم سوم در درم دوسری	۲۴۲	فصل اندر بریدن مده و درم از فضل اسهال	"	قسم سوم در درم دوسری
۲۵۳	باب اندر امراض مقعد	۲۵۳	باب اندر امراض مقعد	۲۵۳	باب اندر امراض مقعد

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۲۵۳	فصل اندر بواسیر	۲۶۶	قسم آنگه درم صلب در شانۀ ظاهر شود	۲۵۳	فصل اندر بواسیر
۲۵۴	قسم اول آنکه بر کمر و کمره و درونی و بیرونی و غلیظ و سوراخ	۲۶۷	فصل اندر قروح شانۀ	۲۵۴	قسم اول آنکه بر کمر و کمره و درونی و بیرونی و غلیظ و سوراخ
۲۵۵	قسم دوم آنکه مسمی به بچه بواسیر	۲۶۸	فصل اندر جرب شانۀ	۲۵۵	قسم دوم آنکه مسمی به بچه بواسیر
۲۵۶	فصل اندر اورام مقعد	۲۶۹	فصل اندر جموده بطن خونی در شانۀ	۲۵۶	فصل اندر اورام مقعد
۲۵۷	قسم اول اندر درم گرم	۲۷۰	فصل اندر وجع شانۀ	۲۵۷	قسم اول اندر درم گرم
۲۵۸	قسم دوم درم سرد مقعد	۲۷۱	نوع اول آنکه گرم باشد	۲۵۸	قسم دوم درم سرد مقعد
۲۵۹	فصل اندر شقاق مقعد	۲۷۲	نوع دوم آنکه سرد مزاج سرد باشد	۲۵۹	فصل اندر شقاق مقعد
۲۶۰	فصل اندر استرخای شرج	۲۷۳	فصل اندر خلع المثانه	۲۶۰	فصل اندر استرخای شرج
۲۶۱	فصل اندر خروج المقعد	۲۷۴	فصل اندر حصاة المثانه	۲۶۱	فصل اندر خروج المقعد
۲۶۲	فصل اندر قروح المقعد	۲۷۵	فصل اندر انتفاخ و ریج مثانه	۲۶۲	فصل اندر قروح المقعد
۲۶۳	باب در امراض کلیه	۲۷۶	فصل اندر حرقت و سوزش بول	۲۶۳	باب در امراض کلیه
۲۶۴	فصل اندر سوز مزاج کلیه	۲۷۷	فصل اندر احتباس بول	۲۶۴	فصل اندر سوز مزاج کلیه
۲۶۵	قسم اول در سوز مزاج حار سافج	۲۷۸	فصل اندر تغییر بول	۲۶۵	قسم اول در سوز مزاج حار سافج
۲۶۶	قسم دوم در سوز مزاج حار و موی	۲۷۹	قسم اول بولی حدت پذیرد	۲۶۶	قسم دوم در سوز مزاج حار و موی
۲۶۷	قسم سوم در سوز مزاج حار و صفراوی	۲۸۰	قسم دوم آنکه قوت ماسکه ضعیف شود	۲۶۷	قسم سوم در سوز مزاج حار و صفراوی
۲۶۸	فصل اندر نزال الکلیه	۲۸۱	قسم سوم آنکه درم با حصاة بارد و لزج نمند	۲۶۸	فصل اندر نزال الکلیه
۲۶۹	فصل اندر ضعف الکلیه	۲۸۲	فصل اندر تسلسل البول	۲۶۹	فصل اندر ضعف الکلیه
۲۷۰	فصل اندر ریح الکلیه	۲۸۳	فصل اندر بول کردن در فراغوش	۲۷۰	فصل اندر ریح الکلیه
۲۷۱	فصل اندر وجع الکلیه	۲۸۴	فصل اندر بول الدم	۲۷۱	فصل اندر وجع الکلیه
۲۷۲	فصل اندر درم الکلیه	۲۸۵	باب در امراض اعضاء مخصوصه	۲۷۲	فصل اندر درم الکلیه
۲۷۳	نوع اول آنکه گرم بود	۲۸۶	فصل اول در نقصان ماه	۲۷۳	نوع اول آنکه گرم بود
۲۷۴	نوع دوم آنکه درم بارد و بلغمی بود	۲۸۷	فصل موهبات قضیب بیان بزرگسختی و اوقات	۲۷۴	نوع دوم آنکه درم بارد و بلغمی بود
۲۷۵	نوع سوم آنکه درم گرده و صلب و سواد می باشد	۲۸۸	جماع و بیان آنکه مغز که اکثریت جماع حاصل شود	۲۷۵	نوع سوم آنکه درم گرده و صلب و سواد می باشد
۲۷۶	فصل اندر قروح کلیه	۲۸۹	قسم اول در بزرگ کردن قضیب	۲۷۶	فصل اندر قروح کلیه
۲۷۷	فصل اندر جرب کلیه	۲۹۰	قسم دوم در تندسیر و کیفیت جماع	۲۷۷	فصل اندر جرب کلیه
۲۷۸	فصل اندر دیامیلس	۲۹۱	قسم سوم در تدارک مغز که از جماع پدید آید	۲۷۸	فصل اندر دیامیلس
۲۷۹	قسم اول آنکه سوز مزاج گرم و مفرد و در گرده اند	۲۹۲	فصل اندر سرعت انزال	۲۷۹	قسم اول آنکه سوز مزاج گرم و مفرد و در گرده اند
۲۸۰	قسم دوم آنکه سوز مزاج سرد و تمام بدن یا بزرگه و نقطه است	۲۹۳	فصل در کثرت شدت جماع	۲۸۰	قسم دوم آنکه سوز مزاج سرد و تمام بدن یا بزرگه و نقطه است
۲۸۱	فصل اندر حصاة در محل	۲۹۴	فصل در کثرت ورود منی و دزدی و دوست	۲۸۱	فصل اندر حصاة در محل
۲۸۲	فصل اندر اورام شانۀ	۲۹۵	فصل اندر منی الدم	۲۸۲	فصل اندر اورام شانۀ
۲۸۳	قسم اول آنکه حار بود	۲۹۶	فصل اندر کثرت احتلام	۲۸۳	قسم اول آنکه حار بود
۲۸۴	قسم دوم آنکه از ماده بلغمی و طبعی عارض شود	۲۹۷	فصل اندر فریب و سوس	۲۸۴	قسم دوم آنکه از ماده بلغمی و طبعی عارض شود

[illegible]

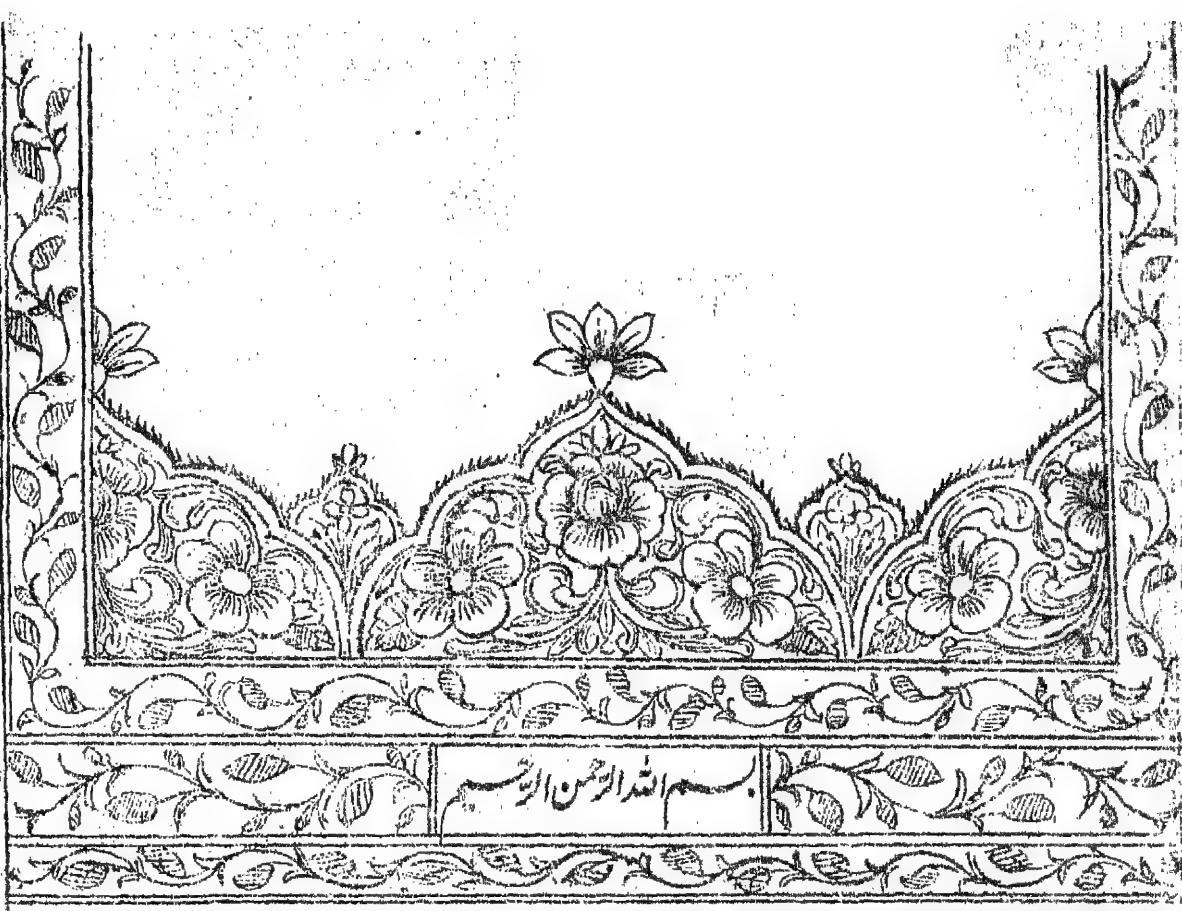
بِیرونِ حُجینِ نونِ وِ قِ مینِ آسمانِ

جلد اول

طائر فانی

بمقام کانپور

در مطبعہ میمنشاهی شریف مطبعہ حجازی
کراچی



مصحف قرین کلاسیکه شام ناظمه دانش آئین را که آئینه احوال محسوسات و حقائق است از سیم گذارش آن تعریف نام و سبب این نام را در مقدمه
اگر چه دانه و بیست و نظر پاستا نسیم ادای آن زحمت دادم حاصل آید سپاس شایسته حکیم علی الاطراف مست که حرکت مریضه بعضی افلاک از حرارت کبابی
شوق رویت است و به بلوریت استحقاق که از اجزای اجرام علوی و جسمانی معجون انسانی از اختیارات بدایت او بابت کینه و علت کلمت
عالی ترین جوامع اصول است صحت آیات والا ترین لاکل تمیلات مستر سمات تبار جنبه قرادیس انشای سحر او در گاه نبوت ایاب سیدی که توان
ششای علیدان صورت و معنی احباب و داروی جانست و وجودیکه استعانت نام نامی و اسم سامی وی در ظاهر و باطن باطن باطن این امان علیهم السلام
افتخارها و من العیانت اکملها عافه فیکه در ترکیب کلمه طیب که معجون حیاسته فاصی نموده که اگر بقایای مرض ضلالت بخالص ارادت یکبارش
بازبان خود مواد فاسده شکر خنی و اخلاط و دیگره حلی بقیه بیرون جبهه و کله فضل الله یوتیه من یشاء بارگاه رسالتش من ازل الازل است
ابدال بار مورد اغوشه شمعوس رحمت بیکران و مطرح انوار بر در برکت بیابان باو من الله المداک علی آله و اصحابه کذاک و لوی و ادای اسم خود
یکانه دولی سوزیل جلاله و پس از ابراز مراتب فدویت سید عالم افزودیم نواله طرازنده این مقاصد شرف نگارنده این مطالب شکر و شرف
محمد اکبر عرف محمد ازانی ابن میر حاجی محمد تقی محمد حسین مستدیری نماید که این شرفی زادیه خول بعد از تصحیح عقائد و بنیاد کتاب علم متداول
یقینه چون از علم ابدان نیز بهره یافت و بر علم نشان این سخن عالی که علمیت پس شریف و نفیست پس لطیف و کلام شرافت به ازین باشد
که موضوعش بران انسان است که مصداق مصدوقه و کلام که مناسبتی آدم اوست آگاهی حاصل نموده شد نیز طبیعت در وضاحت این منبر جلالت
زوده و خواست که درین در نهضت هست خالصه جامع انوار که ترتیب دهد بعد از خط کتب طبیعه و صحف حکمیه بظهور آید که هر چند در مسائل معتبره
بذل الضن اسباب و علامات امراض مع الکلیات مذکور است لیکن چنانچه در کتاب فیض انساب شرح اسباب و علامات و معالجات مستوفی
مستوفی و در غیر آن نیست بنا به طبعه ظاهر و غیر بر خجست که آن مجموعه کثیر النفع که در کمال تسانن اعتبار است جبت عموم افاده و استفاده

و در این کتاب
مصحف قرین
کلاسیکه شام
ناظمه دانش
آئین را که
آئینه احوال
محسوسات و
حقایق است
از سیم گذارش
آن تعریف نام
و سبب این نام
را در مقدمه
اگر چه دانه
و بیست و نظر
پاستا نسیم
ادای آن زحمت
دادم حاصل
آید سپاس
شایسته حکیم
علی الاطراف
مست که حرکت
مریضه بعضی
افلاک از حرارت
کبابی
شوق رویت
است و به بلوریت
استحقاق که
از اجزای اجرام
علوی و جسمانی
معجون انسانی
از اختیارات
بدایت او بابت
کینه و علت
کلمت
عالی ترین
جوامع اصول
است صحت آیات
والا ترین
لاکل تمیلات
مستر سمات
تبار جنبه
قرادیس
انشای سحر
او در گاه
نبوت ایاب
سیدی که
توان
ششای
علیدان
صورت و
معنی احباب
و داروی
جانست و
وجودیکه
استعانت
نام نامی
و اسم سامی
وی در ظاهر
و باطن
باطن باطن
این امان
علیهم السلام
افتخارها
و من العیانت
اکملها
عافه فیکه
در ترکیب
کلمه طیب
که معجون
حیاسته
فاصی
نموده که
اگر بقایای
مرض
ضلالت
بخالص
ارادت
یکبارش
بازبان
خود مواد
فاسده
شکر خنی
و اخلاط
و دیگره
حلی
بقیه
بیرون
جبهه
و کله
فضل
الله
یوتیه
من یشاء
بارگاه
رسالتش
من ازل
الازل
است
ابدال
بار
مورد
اغوشه
شمعوس
رحمت
بیکران
و مطرح
انوار
بر در
برکت
بیابان
باو
من
الله
المداک
علی آله
و اصحابه
کذاک
و لوی
و ادای
اسم
خود
یکانه
دولی
سوزیل
جلاله
و پس
از ابراز
مراتب
فدویت
سید
عالم
افزودیم
نواله
طرازنده
این
مقاصد
شرف
نگارنده
این
مطالب
شکر
و شرف
محمد اکبر
عرف
محمد
ازانی
ابن
میر
حاجی
محمد
تقی
محمد
حسین
مستدیری
نماید
که
این
شرفی
زادیه
خول
بعد
از
تصحیح
عقائد
و بنیاد
کتاب
علم
متداول
یقینه
چون
از
علم
ابدان
نیز
بهره
یافت
و بر
علم
نشان
این
سخن
عالی
که
علمیت
پس
شریف
و نفیست
پس
لطیف
و کلام
شرافت
به
ازین
باشد
که
موضوعش
بران
انسان
است
که
مصداق
مصدوقه
و کلام
که
مناسبتی
آدم
اوست
آگاهی
حاصل
نموده
شد
نیز
طبیعت
در
وضاحت
این
منبر
جلالت
زوده
و خواست
که
درین
در
نهضت
هست
خالصه
جامع
انوار
که
ترتیب
دهد
بعد
از
خط
کتب
طبیعه
و صحف
حکمیه
بظهور
آید
که
هر
چند
در
مسائل
معتبره
بذل
الضن
اسباب
و علامات
امراض
مع
الکلیات
مذکور
است
لیکن
چنانچه
در
کتاب
فیض
انساب
شرح
اسباب
و علامات
و معالجات
مستوفی
مستوفی
و در
غیر
آن
نیست
بنا
به
طبعه
ظاهر
و غیر
بر
خجست
که
آن
مجموعه
کثیر
النفع
که
در
کمال
تسانن
اعتبار
است
جبت
عموم
افاده
و استفاده

[illegible][illegible]

مطلوب باشد سرکه چنانچه در سخن گیرید احوال موافق با نیت مسامی روغن یا زیاد در آن بکار برند و این صفتهاست و توف
برای طبیبان است و باید که سرکه بسیار کم نه بود و روغن گل در آفتاب ترتیب ده باشند بر آتش و یکسال بروی بگذشت
باشد و گلاب که خوشبوترین اقسام بود مقدارش آنست که بر مقدار سرکه و روغن غالب باشد و تخصیص وضع دو برابر کار است
که آتخان این محل نرم است و رفیق و ایضا درین موضع درازا کلید است باین دو سبب باشد و البسعت نافذ میشود و صفت
روغن گل سرخ برگ گل در همیشه کنند و در آفتاب بزنند و زور و زدن روغن کنجد بر آن اندازند و تا که بوی گل و روغن اثر کنند و در آفتاب
آویخته دارند و از یاسمین زعفران سداب با بونه و جز آن همین سازند و باشد که بچوبند بیان اغذیه مناسبه این مرض هر چه ببارد
طبی و نافع است چون فزدر که ترتیب ده باشند از شیر و ماش و کدو و اسفناخ و کشنیز تر و شیر و مغز بادام و فزدر که ساخته با
از عدس معطر و سرکه و شکم و شیر و بادام و فزدر و عصاره است از شور با جات گوشت و آنچه از اسباب اعلیه بود چون تناول شیر
حار و مانند حبه و فلفل و صندل و دماغ مثل خر و تمر و سیر و پیاز و عسل و تخم سبب و تغیر حواسن سو و فکر و کمی خواب و قلق و بیدار شدن
یعنی اقصی اصل بینی و قلق عصاره است از انتقال علیل از شکلی شکلی ساعه بعد ساعه علاج نیل و فرو صندل و حنظل و مانیتا و
قدری کافور در آب خیار و کدو و کاهو و کشنیز تر و گلاب و روغن گل آویخته بر سر طلا کنند و قرص انزردت طلا کردن در
ترید و دماغ اثری تمام دارد و شراب نیل و فرو و بنفشه و عناب تر منندی و قرص که از مغز تخم خیارین و مغز کدو و کشنیز
و کشنیز خشک و طباشیر و تخم کاهو و تخم خرفه و ترنجبین ساخته باشند بوشند و عصاره بار و چون شیر کاهو و خرفه و بید بر سر زین
و روغنهای سرد که قابض نباشند با اند و روغن آوین گویند و روغن مالیدن را تمهین و استعمال محذرات چون بیروج و
بج نقاح و افیون و احتراز و زنده مگر عند الضرورت زیرا که اشیا محذره بر سر بکار بستن مورت ظلمت بصرد و گویا آفات
باشد که هلاک سازد اما قال الطبری انی رایت طبیباً میرد هذا الصداع بالخلق الا فیون و الکافور و کان بامرأة حاملة فاستطقت الجنین
و اسکت و بکلت بعد اثین و سبعین صحت قرص انزردت و اوقایا و حنظل و در نیل و فرو و مانیتا
تخم کاهو و بجا با سنبعل اقرص سازند و آب کشنیز طلا نمایند بیان اغذیه موافق این علت ما را شیر و فزدر که ساخته با
از ماش و کدو و خیار و اسفناخ و کشنیز تر و اگر مانعی نباشد فزدر را از تر منندی یا انار ترش یا لیمو ترش بزنند که بغایت صفت
و باید دانست که در امراض حار ما را شیر موافقتی تمام دارد بهر آنکه سرد است و منضج اخلاط و مستقرخ اخلاط محرقه و منقی معدده و
سهل النفوذ و در بدن لذیذ و معتدل اخذ و سکن عطش با وجود این همه خصائل میباید اخلاط فاسده نیست و در معده زیاد
و نفخ نمی آرد خاصه اگر شیر جید بود و علامت جیدی وی آنست که هنگام بختن شتغ شود و متعفن نگردد و آب آن سرخ
رنگ بر آید و فربهی شیر نیز از نشان جود است در اکثر طریق بختن آنست که شیر جید معطر در آب شیرین و صاف
آتش ملائم بزنند و کف برگیرند تا که پنجه شود پس آب آن صاف ساخته بکار برند و در موازنه آب حکما اختلاف است بعضی گفته
ده چند شیر باید و بعد بعضی بست و چهار چند است قال الشیخ اجد ما را الشیوعان بحوان المار قدر عشرین شکر و
الشیر سکر حبه و احد و اما اتفاق جمهور بر چهار ده چند است دوم آنکه بار دود و سبب نیز خارجی است یا داخلی اما آنچه
خارجی است ملاقات هوا سرد است و معصافنت برق دور آب سرد غوطه خوردن و باشد که نزول در مسیاه

[illegible]

اگر باقی نباشد مثل سر نه و زانو نه و زانو
 سیند آن وقت استخوان و زواریات زمین بسیار
 شود و اول و تر از مردم قطع صغرا مسان
 منقضی خواهد شد و قوت کمال ایشان از دست
 شیخ فرود آید و آنست که قوت کمال ایشان از دست
 نیست مگر به باشد و خوشتر مگر به باشد
 قوت مگر به باشد و خوشتر مگر به باشد
 کبریا و قوت مگر به باشد و خوشتر مگر به باشد
 نهشت متشکل نیم است ۱۱

حمایت موجب این صداع گردد و حمایت جمع حمة است و حمة بالفتح و التثنية یعنی چون حارة را گویند چون چشمه کبرنی و نظری و
 یورنی و می و مانند آن اما وجه حدوث صداع بار و از اغتسال در آبهای کوره است که میانه مذکور به واسطه حرارت ذاتی متغلیظ
 میکند مسام بدن و از جهت تماس سبب می نمایند حرارت باطن و سبب تحلیف اغذیاب بالضرر و تحلیل می پذیرد و حرارت بدن سرد میشود
 پس طبع که مزاج سرد دارد و مقابل عضو مشاکرة الاعضاء یعنی معده است متناوبی میگردد و باینکه که سستی است لصداع و علامت این
 صداع وجود ما تقدم سبب است و میل و جمع آن پس سر استلذا از بهار حار و درین آفتاب نار و خطبه که حالتیست مانند حیرت و میمان
 و بلند داس نیز از نشان این مرض است و لذت آب این صداع خطه گویند علاج بهتر تخمین است که آب استخوان بکار برند و در غنای
 گرم چون روغن سوسن یا سمن مرغ خوش بنگرم بماند و اگر اسفنج یا صوف بر غنای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد
 و بطبخ بنفشه و پیستان و تخم خرمی و تخم کتان و انجیر و ترنجبین آیسخته طبع را ملایم کنند و تقطیل غذا نمایند و خود آب یا کبکست
 تیمور زیره و دارچینی تناول فرمایند و نمک رسانیدن گرمی است بر عضو بطریقی که معروف است و آن رطوبت و یا سمن نمکد طب
 است که مثله حیوانی آب گرم یا بطبخ بپزند پس آن مثانه را بر عضو معلول نهند تا که گرم باشد یا خرقة یا اسفنج در آب یا در جع تر کرده
 بر عضو گذارند و این عمل اول اقلوبیت و نمکد یا سمن است که خرقة گیر انداخته یا چیزی دیگر چون بنگ و مانند آن در دست گیرند
 و بر آتش گرم می کنند و بر عضو می نهند یا در پی خشک گرم کرده و در خرقة گرم گرفته عضو را گرم نمایند و آنچه بر تخمید بکار
 می برند درین مرض و در علتی بار و نمک است و نماله یعنی سوسن و گاو سرخ ریگ و انکباب است که بر بخار آب مانند آن تشایا
 باد و بگرد و پی سخنة جوش داده باشند سرنگون دارند و آنچه داخلیت نوشیدن آب شاد یا سرد است و مانند آن هر چه بود
 قوی داشته باشد بالفعل و القوه علاج است این مقارنت سبب است و بر دلمس از رسیدن گرمی و پوشیدن سر رنق
 یافتن علاج طبع با بونه و اکلیل و نعام و مرزنجوش و صغره و فو تنج و شیخ ارمنی بر سر نیزند که گرم سبب است و اشتیاقیت و ایضا برین
 طبع انکباب کنند و سرین و سوسن و مشک عجنر و عود و زگرگش یا سمن و زهر زارنگ ریختن مانند آن از طیوبات حار و بوی
 و چند بیدستر و حب الفار و قسط کبابه در آب سداب و گل آب میخته ضاد نمایند و از مندی کثیف سر پیچیده دارند بنگام انکباب
 اما سوسن المزاج رطب سافج و یا لیس سافج باعث الم نمی تواند شد بالذات علی المذهب السامع قسم و دوم در صداع مادی
 یعنی خلطی و ریخی و خلط نسیمی است رطب سیال که حاصل میشود از ازال استماله غذا و غذا است که خط و بدن تواند شد
 اکنون آنکه غذائی که در او بدن میشود تا آنوقت که جنه تمام اعضا گردد و او را اجبار استمالات لایقه میشود و استماله را انفعیل گویند
 و در هر یک خلاصه و ففله از یکدیگر متمیز شود و خلاصه جهت تغذیه محفوظ ماند و فیضه بطریق سهال یا او را در اربول یا
 عرق بادش و چه که منع شود و مضیم اول نزد جمهور از آن زمان که در مضغ می آید که در معده قرار گیرد و مشابه کشک غلیظ
 شود و این را کیلوس گویند و درین استماله از صورت نوعیه نمی بر آید زیرا که طعم غذا باقی بماند و بعرفه المعنی و مضیم دوم
 در کبد است و آن عبارت است از استماله و خلط و مضیم سوم در عروق است و آن کنایه است از استماله و خلط
 با عصاره بحسب مزاج فقه چهارم در اعضا است و آن مراد است از استماله رطوبت و ماده که مشابه اعضا شود
 باعتبار بیات و صورت و این هر سه مضیم را کیلوس گویند و درین مختصر همین قدر پسند افتاد و خلط چهارم است

که طبع طبع و مانند حمة است و حمة بالفتح و التثنية یعنی چون حارة را گویند چون چشمه کبرنی و نظری و
 یورنی و می و مانند آن اما وجه حدوث صداع بار و از اغتسال در آبهای کوره است که میانه مذکور به واسطه حرارت ذاتی متغلیظ
 میکند مسام بدن و از جهت تماس سبب می نمایند حرارت باطن و سبب تحلیف اغذیاب بالضرر و تحلیل می پذیرد و حرارت بدن سرد میشود
 پس طبع که مزاج سرد دارد و مقابل عضو مشاکرة الاعضاء یعنی معده است متناوبی میگردد و باینکه که سستی است لصداع و علامت این
 صداع وجود ما تقدم سبب است و میل و جمع آن پس سر استلذا از بهار حار و درین آفتاب نار و خطبه که حالتیست مانند حیرت و میمان
 و بلند داس نیز از نشان این مرض است و لذت آب این صداع خطه گویند علاج بهتر تخمین است که آب استخوان بکار برند و در غنای
 گرم چون روغن سوسن یا سمن مرغ خوش بنگرم بماند و اگر اسفنج یا صوف بر غنای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد
 و بطبخ بنفشه و پیستان و تخم خرمی و تخم کتان و انجیر و ترنجبین آیسخته طبع را ملایم کنند و تقطیل غذا نمایند و خود آب یا کبکست
 تیمور زیره و دارچینی تناول فرمایند و نمک رسانیدن گرمی است بر عضو بطریقی که معروف است و آن رطوبت و یا سمن نمکد طب
 است که مثله حیوانی آب گرم یا بطبخ بپزند پس آن مثانه را بر عضو معلول نهند تا که گرم باشد یا خرقة یا اسفنج در آب یا در جع تر کرده
 بر عضو گذارند و این عمل اول اقلوبیت و نمکد یا سمن است که خرقة گیر انداخته یا چیزی دیگر چون بنگ و مانند آن در دست گیرند
 و بر آتش گرم می کنند و بر عضو می نهند یا در پی خشک گرم کرده و در خرقة گرم گرفته عضو را گرم نمایند و آنچه بر تخمید بکار
 می برند درین مرض و در علتی بار و نمک است و نماله یعنی سوسن و گاو سرخ ریگ و انکباب است که بر بخار آب مانند آن تشایا
 باد و بگرد و پی سخنة جوش داده باشند سرنگون دارند و آنچه داخلیت نوشیدن آب شاد یا سرد است و مانند آن هر چه بود
 قوی داشته باشد بالفعل و القوه علاج است این مقارنت سبب است و بر دلمس از رسیدن گرمی و پوشیدن سر رنق
 یافتن علاج طبع با بونه و اکلیل و نعام و مرزنجوش و صغره و فو تنج و شیخ ارمنی بر سر نیزند که گرم سبب است و اشتیاقیت و ایضا برین
 طبع انکباب کنند و سرین و سوسن و مشک عجنر و عود و زگرگش یا سمن و زهر زارنگ ریختن مانند آن از طیوبات حار و بوی
 و چند بیدستر و حب الفار و قسط کبابه در آب سداب و گل آب میخته ضاد نمایند و از مندی کثیف سر پیچیده دارند بنگام انکباب
 اما سوسن المزاج رطب سافج و یا لیس سافج باعث الم نمی تواند شد بالذات علی المذهب السامع قسم و دوم در صداع مادی
 یعنی خلطی و ریخی و خلط نسیمی است رطب سیال که حاصل میشود از ازال استماله غذا و غذا است که خط و بدن تواند شد
 اکنون آنکه غذائی که در او بدن میشود تا آنوقت که جنه تمام اعضا گردد و او را اجبار استمالات لایقه میشود و استماله را انفعیل گویند
 و در هر یک خلاصه و ففله از یکدیگر متمیز شود و خلاصه جهت تغذیه محفوظ ماند و فیضه بطریق سهال یا او را در اربول یا
 عرق بادش و چه که منع شود و مضیم اول نزد جمهور از آن زمان که در مضغ می آید که در معده قرار گیرد و مشابه کشک غلیظ
 شود و این را کیلوس گویند و درین استماله از صورت نوعیه نمی بر آید زیرا که طعم غذا باقی بماند و بعرفه المعنی و مضیم دوم
 در کبد است و آن عبارت است از استماله و خلط و مضیم سوم در عروق است و آن کنایه است از استماله و خلط
 با عصاره بحسب مزاج فقه چهارم در اعضا است و آن مراد است از استماله رطوبت و ماده که مشابه اعضا شود
 باعتبار بیات و صورت و این هر سه مضیم را کیلوس گویند و درین مختصر همین قدر پسند افتاد و خلط چهارم است

و شش و صفرا و بلغم و سودا دم یعنی خون گرم و تر است و صفرا یعنی تنه گرم و خشک است و بلغم سرد و تر است و سودا گرم و خشک است و از خشکی صفرا و سودا خشکی بالقوه است نه بالفعل علل است صداع و موی سرخی چشم و روی است و تهیج وجه و اجفان و عظم مضطرب غلط بول و حدوث ثقل عظیم و ضربان در سر و کثرت نفاس پیکانی علاج رگ تیفال زنند و بر ساق حجامت مع الشرط کنند و شرط پاکی زدن را گویند و مطبوخ عنب دالود میثوق و سپستان و تمر مندی و بنفشه و شاد بزرگ که ترنجبین و دانه آمیخته باشند طبع را ملایم سازند و شرابهای مطبیه خون چون شراب عنب نیا و فوآلو بنوشند و پس از تنقیه اگر وجود طحلب بعد از ده بید و اندکی سرکه آمیخته طلا کنند و عصاره کاهو و خرغره و کدو بار و عن گل و شیر زمان یار نموده و زنی کشند استنشاق همین است و اگر این را تسخیر کنند یعنی در بینی چکانند اقوی باشد و آب خیار و کاهو و کشمش تر و روغن گل که سرکه و بنفشه و گلو کشاده ریزند و بچکانند و هر ساعت بپویند بخانه امنیت میان اغذیه فزولات حاصفه که از آلو و زرد آلو سازند یا از تمر مندی و اندکی شکر یا حدس مقشر و آب انار ترش یا آب غوره یا از ماش مقشر و اسفناخ و کدو و آب نارنج هر مفید است اما آنجا که سعال بود بر مار الشیراق مقدار در رند و گرد ترشی نگرد و علل است صداع صفراوی شدت حرارت طمس و خشکی و خیا شیم یعنی منخرین و تلخی و دهان و بنیوایی و تشنگی و سرعت نبض و صفرت و صفائی بول و صفرت روی بود علاج بر تنقیه صفرا و ابلهیه زرد و کاهلی و آکو و زبیب و عنب اصل السوسن تمر مندی و بنفشه و سپستان بچکانند و ترنجبین فلو س خیار شنبه و ران حل کرده ببالانند و بنوشند و اگر بجای ترنجبین شیر خشک کنند بهتر باشد و پس از تنقیه بر تبدیل مزاج اطمینان و سقوط و خلط و جز آن از اندام برسد که در موی ذکر یافته بکار برند و سبوس گندم و ظمی و بنفشه آب جوشانده و پاشویه کنند و هر چه در موی گفته شد از اغذیه تناول کنند و باید دانست که در صفراوی در ترید بیشتر کوشند و در موی در تکمیل علل است صداع بلغمی گرانی سرست و کدورت حواس و بسیاری خواب بردت طمس و رطوبت منخرین و دیر ماندن مرض و بطور نبض و بیاض و غلط بول اما غلط بول را دو سبب یکی آنکه ماده کثرت پذیرد و خود بخود و مندرفع گردد و دوم آنکه از دفع طبیعت باشد آنچه از کثرت بود نشان وی آنست که بول مشابه منی بود و برنگت خاص باشد و آنچه از دفع طبیعت بود نشان وی آنست که در روزهای بجران افتد و پس از آن خفت و راحت روی و در علاج بر تنقیه ماده مارا الاصول و منضجات بلغم چون بادیان و اصل السوس و گلکند و مانند آن بنوشند و پس از ظهور نفیج ایارج یا سقر حل مسهل سقمونیا و شحم جنطل تقویت بدهند تا بدن پاک شود و بعد ایارجات و شنبیارات که مخصوص در تنقیه سرانند بکار برند صنعتی صبی که در تنقیه مخصوص است تر بدانیسوان مصطکی سقمونیا نمک مندی از هر یک بحسب احتیاج بگیرند و کوفته بخیه با عسل آمیخته بخورد مقدار جدا سازند و موافق در کار بدهند صفت حب شیاره مصطکی تر بغداد تقوی ملح مندی انیسون با عسل یا آب برگ اترج یا آب فقط حب سازند و دقت خسپیدن بخورند و مانند شیاره می و اینها برای تنقیه سر از ایارج و سقمونیا یا از خردل و عاقر قرحا و مرزنجوش و صندل که در عسل و مرے آمیخته باشند غفره کنند و پس از تنقیه بر تبدیل مزاج نمایند با صندل و فطولات و شموات و کماوات که در باره ساقج ذکر یافته و با بون و شبت و اکلیل الملک بچوشانند و سر بشویند و طنج سداب و با بون و مرزنجوش و پودینه درو غنها را گرم در بینی

[illegible]

و گوش چکانند و این را تقطیر گویند و او به تقطیر اقطر و تدبیر عطسه آوردن کنند و او به عطسه و زهر را عین گویند و این دو طریق است یکی آنکه چند بیدستر و فرنیون و آب چند یا آب زنجبیل حل ساخته و در بینی چکانند دوم آنکه کندش و تر بدو چند بیدستر یا سائید و در خرطیه کنند و هرگاه عطسه آوردن خواهند بوبند و غذا همان که در بار و سافج گفته شد و خود آب شیر و قرطم که پاری خشک آنه گویند اولی تر علامت صداع سوداوی ثقل سست و خشکی آن و کموت و تیرگی رنگ و بویابی و وقت و بطور نفیض و بیاض رفت بول و این تا آنگاه است که ماده خام باشد زیرا که بعد از نفیض تمام بول سیاه و غلیظ القوام میبود و جان تمام بدن نیز از علامت این قسم است اگر سودا در بدن منتشر باشد باید دانست که ثقل سرد صداع سوداوی نسبت باغی کمتر نباشد **علاج** بر نفیض ماده طبعی و اسطوخودوس و زیت کاذبان و بادرنجبویه و آنود فتمون و زنجبیل میخونه میوشند و این نفیض علیک ان السودا و طبی النفیض و بعضی نفیض صفرا و سه روز و نفیض بلغم و ده روز و نفیض سودا در بازده روز مقرر کرده اند لیکن در حال و جمیع محال راست نمی آید کما هو ظاهر هر قدر هرگاه ماده خفته شود و بطور آن از سیاهی و غلیظی بول پدید آید تنقیه کنند با یارب و غلیظ فتمون و پایین حب گبرند فتمون و سفاغ و غار فتمون و اسطوخودوس و ایا ج و تر بد در آب دایان حب سازند و بعد احتیاج بدین تنقیه تمام به تبدیل مزاج و تحلیل ملک مرز نخوش بار و عن گل و یاسمین آینه ضا و کنند و طبعی با بونه و کلل ملک و صغر و شیخ و گاد زبان و برگ چند و تخال بر ریزند و زکس عنبر و مشک مانند آن بوبند در و غنمای گرم و تر چون روغن با بونه و زکس و مرز نخوش بار و غنمای سرد چون روغن بنفشه و نیلوفر که با خسته بالند و اگر سودا و طبی باشد به تبدیل به قلیل خرقه و سیل بردوت داشته باشد بکار برند و اگر سودا را احتراقی بود دست از استخنین کوتاه دارند و بیار در و طبی تبدیل کنند **بیان** اغذیه بعضی همیشه و ماکیان و تیه و در ارج که همراه نخود خفته باشد موافق باشد و پس از اکل غذا چون یک ساعت بگذرد و جارات معتدل صرخ خوردند به تجوید فهم و بعد از خوردن طعام اضطرار بر پهلوی چپ لازم دارند زیرا که این عمل بواسطه اشتغال جگر بر معده معاون فهم است و ترک رضات واجب شمارند اگر سودا را احتراقی باشد غذا تر نیز بحسب آن باید **علامت صداع ریحی** آنست که درد و ثقل بود و در ته و محسوس شود بی ثقل و در گوش و وی عارض گردد **علاج** به تحلیل ریح غلیظه که در سر محقق است طبعی شیخ و برنج سف و صغر و مرز نخوش و راز یا نه بر سر ریزند و جگر و سداب تر و مرز نخوش در از یانه بوبند و پهلوی و چند بیدستر عطسه آرند قال البقرط العطاس لشفی الصداع الکائن من ریح غلیظه صبر کنند در عفران و فلفل ابیض و سک باب مرز نخوش حل کرده در بینی چکانند و بمسبالات بلغم طبع را علامت سازند تا ماده که مولد ریح باشد مستفح شود و گوشت ماکیان همراه نخود و کمون و دار صینی و آب مغز قرطم خفته تناول کنند و از چیزهای باداکنیز پرهیزند قسم سوم در صداع شرکی و آن مشتمل است بدانچه از معده بود یا از رحم یا اسکلیه یا از سان یا از قدم یا از عضد یا از ساعد یا از عقب و کف و یا ساعد و کف یا از کعبه یا از طحال یا از حجاب حاضر یا از مرق یا از صلب نوع اول و صداع که بسبب معده عارض شود باید دانست که هرگاه سودا مزاج سافج در معده لاحق شود یا مجتمع گردد احتکاط در و بے باشد که صداع حادث شود بسبب مشاکلت که فیما بین معده و سست اما آنچه از سودا مزاج سافج بود علامتش غلبه صداع است در شکم سیری و خفت آن در شکم حتی لیکن

علاج صداع ریحی که در سر محقق است طبعی شیخ و برنج سف و صغر و مرز نخوش و راز یا نه بر سر ریزند و جگر و سداب تر و مرز نخوش در از یانه بوبند و پهلوی و چند بیدستر عطسه آرند قال البقرط العطاس لشفی الصداع الکائن من ریح غلیظه صبر کنند در عفران و فلفل ابیض و سک باب مرز نخوش حل کرده در بینی چکانند و بمسبالات بلغم طبع را علامت سازند تا ماده که مولد ریح باشد مستفح شود و گوشت ماکیان همراه نخود و کمون و دار صینی و آب مغز قرطم خفته تناول کنند و از چیزهای باداکنیز پرهیزند قسم سوم در صداع شرکی و آن مشتمل است بدانچه از معده بود یا از رحم یا اسکلیه یا از سان یا از قدم یا از عضد یا از ساعد یا از عقب و کف و یا ساعد و کف یا از کعبه یا از طحال یا از حجاب حاضر یا از مرق یا از صلب نوع اول و صداع که بسبب معده عارض شود باید دانست که هرگاه سودا مزاج سافج در معده لاحق شود یا مجتمع گردد احتکاط در و بے باشد که صداع حادث شود بسبب مشاکلت که فیما بین معده و سست اما آنچه از سودا مزاج سافج بود علامتش غلبه صداع است در شکم سیری و خفت آن در شکم حتی لیکن

در سرد مزاج صافج مار گاه باشد که در حالت گرمی شکم تندی هم بیشتر شود بواسطه استقبالی حرارت از دیگر علامات سرد مزاج ما
در اراض معدیه مفصل ذکر یافته اند مطالعه نمایند علاج اصلاح حال و تبدیل مزاج معده کنند بحسب حرارت و برودت
چیزی بمانی که در باب معده مضبوط است و آنچه از اجتماع ماده بود علامتش نیز از نشان آن ماده بوده پوشیده نیست
مثلاً اگر صفرا در معده دگر آید علامتش عثیان است و زردی چشم و تلخی دهن و جیش معده و تشنگی و پس از قی صفراوی تسکین
یا فتن علاج قی کنند بکنجبین و آب گرم نوشند و پس از آن در تظیفه و تسکین حرارت سرد معده کوشند و اینها هر عضو را
مقبویات قوت دهند مقویات سرد صداغ صفراوی بالاند کور شد و مقویات معده ربوب قابضه است چون رب به و غوره
و انار و زعفران و اگر تبرید و قبض بیشتر مطلوب باشد طباشیر و گل سرخ و گل ارمنی باریک ساخته در ربوب آمیزند و رب نسبت
از چیزی مانده کشند فقط و بچوشانند بی امتزاج چیزی دیگر تا بآید و گاه باشد که چون نصف آید یا ربع همچنان قند
آمینند و باز جوش دهند تا غلیظ شود و اگر بلغم در معده مجتمع گردد علامتش نفخ معده است و تقدم تخمه و کثرت لعاب تنوع
و پس از قی بلغنی راحت یافتن و آروغ ترش آمدن و آروغ را تا بازی جفا بگویند علاج نه کنند بطبیخ
شبت و فجل و اصل السوس و کنجبین عملی و بهر اسمال حب یا بچ تناول نمایند و پس از تنقیه قوت دهند معده را
بیطبیخ تدبیر و خوردن جوارشات گرم و اگر سودا در معده جمع آید علامتش حرقت معده است و کثرت اشتها و ربه قی
سوداوی خفت یافتن علاج نفخ ماده کشند افیتمون و مانند آن پس از نفخ تنقیه ماده نمایند بمنقیات سودا
صفت حبی که در اخراج سودا مخصوص است و کشید النفع بلبله سیاه بسفنج اسطوخودوس افیتمون غارلقون جگر
لاجورد مغسول ستمونیا از هر یک مقدار مناسبه بگیرند و آب بادرنجبویه جها سازند و بحسب حال بدهند و ستمونیا که بسیار محمود
گویند به اصلاح بکار برند اصلاً و اصلاحش آنست که بگیرند سیب یا سی و اندرون آن کاداک کنند و ستمونیا را در لخته کنان
بسته در روی گذازند و باقی کاداک از اجزاء مستخرج بهر سازند پس آنرا در خمیر گیرند و در تنور نهند تا که خمیر سرخ شود
بعده بر آرد و بکار برند و این بهر نیز مسهل است قوی و آب بهی صلایه کردن و با یا بچ فیکر یا
کردن نیز از اصلاح است و اگر محموده را با بنفشه صلایه کنند کار مشوی کنند و از دیگر اصلاح مستغنی سازد و طریق
اصلاحش بسیار است درین مختصر همین قدر کفایت رفت و اگر ریاح در معده متولد شود علامتش تقدم وجع معده
و سکون صداغ سنگون وجع معده و باطنه نفاخ ضریافتن و در تنقل بودن و از تارک سر تندار نمودن و درین
علامت اخیر در سائر اقسام صداغ که بشرکت معده باشد یافته میشود لمخا ذات الیا فوخ بالمعده علاج تحلیل نفخ کنند
و ماده آنرا که بالغیم است مستفزع سازند و معده را تقویت دهند بهر استفراغ آنچه در لغیم گفته شد استعمال نمایند و هر تحلیل
و تقویت کمونی و قوتبخشی و مانند آن تناول نمایند و بسیار باشد که تحلیل و تقویت از استفراغ به نیاید سازد و اگر غصه
فم معده سبب صداغ شود علامتش آنست که در شکم تندی و پس از بیدار شدن از خواب شب صداغ از یاد پذیرد و علاج
هر صباغ نان در آب غوره یا ریاس یا سماق یا انار داند تر کنند و لقمه چند بخورند و لا یخفی ان القوال بضات المذکوره
تقوی المعده و تسکین الامحرقه و تقع الصفرا و دگر گاه مزاج معده با وجود ضعف سرد باشند نان پس از تر کردن حوضاً با میسون بکوبند

[illegible]

و اما خوردن و خوردن و تناول کنند حتی بحصول القبض مع امتحان آنجا که در استعمال موصوفات مانعی باشد چون
 سعال و خیز آن لقمه را در جلاب که از قند و آب شیرین گلاب ساخته باشند تر کرده خورند و نوع دوم در صداع که مبتلا است رحم و کلیتین سابقین
 قدیم و دیدن و کبد و طحال و حجاب عاجز و مرق و صلب حادث شود سبب این وقوع آفتی است در عضوی از این اعضا سبب
 مبتلا است یا بواسطه ارتفاع بخارات مصلح لاحق گشتن و هر یک را علامات است مثلاً آنچه از رحم بود علامتش لزوم و جع است
 در مقدم سر بلکه در وسط یا فوخ و آنچه از کلیتین بود علامتش لزوم و جع است در موخر سر و آنچه از طحال بود علامتش وجود و جع است در
 سر و آنچه از کبد بود علامتش ظهور و جع است در سین سر و آنچه از حجاب حاجز بود علامتش آنست که وجع در وسط سر بود مائل بقدم او بسیار
 حجاب حاجز در امراض سینیه خواهد آمد و آنچه از مرق بود میباید وجع در قدام نزدیک بناصیه مرق در امراض صفای گفته شود
 و آنچه از صلب بود میباید وجع در موخر ترین اجزا و سرد بهین فرق می کنند و در صلبی و در کلی و آنچه از سابقین و قدیم و بدین
 علامتش آنست که محسوس و تحلیل پذیری موربه مانند از این مواضع متحرک میشود و بجانب بالا متصاعد میگردد و علامات که در جمیع
 اقسام شرکی مذکور عام باشد آنست که نخستین ظاهر شود آفت و در عضو از این اعضا و بعد آن لاحق شود صداع علامت آنچه که از قدیم
 و سابقین بود فصد ماضی کنند و بر سابق محجم نمند و بحسب تعقیق آن بدن را پاک نمایند و هنگام صداع با پیا از این ران تا کتف
 برسند و کتف را بر روعن خیر می مالند و پاشویه که در صداع صفراوی مذکور یافته استعمال نمایند و آنچه از بدین بود بهتر تنقیه بدن
 است و تحقیق می نمایند و بهتر تنقیه نفس و عضو بر جای که سبب حرکت بخار باشد حمایت نمایند و هنگام سبب صداع باز و بر بنده و آنچه دیگر اعضا
 علاج هر یک بقوت و تنقیه آن عضو است چنانچه در جایگاه خویش ضبط یافته و این معیت در صرع شرکی نیز ذکر یافته است مع فوائد زائد
 قسم چهارم در صداع ضعف و ماضی علامتش که در رت حواس است و ظهور آفت در افعال و ماضیه و حرکات ارادی
 و درین قسم ادنی سبب چون تصاعد اجزای غلیظه غذا در استماع اصوات و شنیدن روایات غیر قویه موجب صداع
 می گردد و در افعال و ماضیه فکر است و تحلیل و تذکر علاج بر تقویت و ماضی ماکیان و تهیو مانع و بنوعی و بزرگان و گلاب
 و در صحنی خوشبو ساخته تناول کنند و قرفل و گلاب سازند و روغن گل ببالند و سبب غلبه بنویسند و اگر سر مزاج سازد
 نیز باید و تبدیل مزاج کنند بدینچه بالا مفصل گفته اند و اگر سر مزاج مادی مع الضعف مرکب باشند تنقیه را بر تقویت مقدم
 دارند قسم پنجم در صداع قوت ماضی علامتش سرعت افعال است از ادنی سبب محسوس با وجود کاحس و سکت
 افعال و ماضیه و درین قسم محبت پاک بودن از فضول ریش و سخی و فراطه و مانند آن هیچ نمیباشد علاج در مکرر مزاج حس و شنیدن
 باشد که اکثر و رؤس با شیر خفته تناول کنند و هر نسبه خصوصاً از گوشت گاو و بخت مفید است اما اگر با ضعیف باشد بر خوردن
 بار و چون بزرگ گاه و خرفه و کشنیر تر قناعت در زند و گاه باشد که ازین تدابیر مقصود حاصل نشود با استعمال محضات حاجت آید بر
 نگاشت حس بر این کار نوشیدن شراب خنثی شدن مانند آن هر چه محذر بود و مانع طبع باشد نافع است و باشد که فلوینیا احتیاج افتد و طلا
 ساختن گاه و قشر خنثی و دانیون و بنبج و برگ قنب در آب تفاح سودمند است اما او نیز محذر طلا کردن گاه باشد که با غلبه
 انجماد چنانچه بالا در حکایت طبری ذکر یافت بر تقدیر اگر ضرورتی قوی افتد قدری ازین استعمال نمایند و افراط
 نکند و آنچه که پس از استعمال محضات احوال متغیر شود و حواس نقصان پذیرد و بدین سبب آنست که نه دردی آب نیگرم

در صداع

کثیر المقدار بر سرین ندر و دست از استعمال مجذرات باز دارند قسم ششم در صداع میسی یعنی خوالی و این را صداع خفه گویند که بیشتر
 با سم عارضه علائمش آنست که پس از استفراغ کثیر پالس از بیداری مغرط پس از غم عارض شود و استفراغ خواهد از سر باشد فقط
 چون نزله و رعان و تجلب طوبات بفرغ و مانند آن خواهد از سائر بدن باشد چون قی و جماع و اسهال و نفثه و اورا و
 که لک برآمدن خون بیکر محل و باشد که جمیع مغرط و انقطاع ماده غذا بواسطه تحلیل رطوبات بدن موجب این صداع گردد
 بی آنکه استفراغی کرده شود و تیزی گفته که این صداع بزنان بیشتر عارض گردد و گفته اند که در حش کثرت اخراج خون
 و میضحت علاج اغذیه مطبوعه بکیموس چون کشک شیر و ماکیان فربه و حریره که ساخته باشند از نشاسته و روغن بادام و
 مایه الحکم که ترتیب داده باشند از گوشت بزغاله شیرینواره تناول کنند و روغنهای طب مثل روغن بادام و کنجد بر سر و بدن مالند
 روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و بنی چکانند و مغرط ساق گاو و پیماکیان و تپو استعمال نمایند قسم هفتم در صداع عرضی که تابع جمیع
 و علائمش آنست که چون تب آید صداع عارض شود و چون تب نزایل گردد آن نیز زوال پذیرد و علاج این علل تب است
 و عند الشده بحسب در تسکین کوشند با آنچه ذکر یافته قسم هشتم در صداع درمی بداند که آنچه از متورم شدن دماغ و
 آغشیه داخلی عارض شود آن را سرسام گویند و سرسام به تفصیل علمه و گفته خدا باشد انشاء الله تعالی و آنچه از ورم
 غشای مجلی مخفف و پوست سواقع شود علائمش زوال سبب است چنانچه بارها ذکر یافته و خواهد یافت قسم نهم در صداع جماع
 یعنی صداعی که عقب جماع عارض شود و این بر سه نوع است یکی آنکه از کثرت استفراغ لاحق گردد و استفراغ مکنی بدترین
 استفراغ است و قوی تر است از استفراغ دیگر رطوبات و این نوع صنفی است از میسی که مسمی است بخفه و علائمش تقدم
 افراط جماع است خاصه اگر بدن لاغر و ضعیف بود زیرا که مغرط جماع در تن آسوده کمتر پدید می آید علاج این نوع همان
 که در میسی گفته شد و ایضا بآب شیرین اندک گرم غسل کردن و روغن بنفشه در مبنی کشیدن و شیر گاو نوشیدن مفید
 دوم آنکه از ارتفاع بخارات عارض شود زیرا که حرکات جماع مهبج بخارات است و علائمش امتداد بدن است سائر علائمات
 اخلاط علاج تنقیه بدن کنند بحسب خلط و پس از تنقیه تقویت و پهنه صدر را تا قبول نکند بخارات را سوم آنکه اعصاب
 متبادلی گردند از حرکات جماع و بدن سبب دماغ متاثر شود و در سر پدید آید پیش ضعف اعصاب است و این بخوانان
 قوی الاعصاب عارض نمی گردد و علائمش آنست که بعد از جماع بدن بلرزد و ظاهر شود ضعف در حرکات و دریا به
 که دماغ وی منقبض می گردد و کشیده میشود اما اگر ضعف در مقدم دماغ بود کشیده میگردد و دماغ بخلع و اگر ضعف
 بخلع باشد کشیده شود بتمام و باشد ازیت دماغ و انقباض و سبب که موت ایجاد علاج به تقویت سر که
 بعد از اعصاب است چند بیدار در روغن قسط آمیخته بهالند و گوشت بره بمصاحه خوشبو ساخته و مانند آن اغذیه
 تناول کنند و رواج حبیه بوبند قسم دهم در صداع شرابی بدانکه شراب صرف بسیار نوشیدن خاصه اگر کونه و غلیظ
 و گند بود بواسطه ظاهر موجب درد میگردد و فاکده فضله شراب مشروب که منقسم نشود و در معده بماند و بخار و
 مرتقی شود بدوی دماغ و صداع آرد و بخار این باشد و علائمش آنست که بعد از نوشیدن شراب پدید آید پس
 اگر رطوبت با غلظت عارض میگردد در سر که انی عظیم حاصه آنجا که مزاج سر بار در طب بود اگر ضعف

قسم ششم در صداع میسی یعنی خوالی و این را صداع خفه گویند که بیشتر با سم عارضه علائمش آنست که پس از استفراغ کثیر پالس از بیداری مغرط پس از غم عارض شود و استفراغ خواهد از سر باشد فقط چون نزله و رعان و تجلب طوبات بفرغ و مانند آن خواهد از سائر بدن باشد چون قی و جماع و اسهال و نفثه و اورا و که لک برآمدن خون بیکر محل و باشد که جمیع مغرط و انقطاع ماده غذا بواسطه تحلیل رطوبات بدن موجب این صداع گردد بی آنکه استفراغی کرده شود و تیزی گفته که این صداع بزنان بیشتر عارض گردد و گفته اند که در حش کثرت اخراج خون و میضحت علاج اغذیه مطبوعه بکیموس چون کشک شیر و ماکیان فربه و حریره که ساخته باشند از نشاسته و روغن بادام و مایه الحکم که ترتیب داده باشند از گوشت بزغاله شیرینواره تناول کنند و روغنهای طب مثل روغن بادام و کنجد بر سر و بدن مالند روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و بنی چکانند و مغرط ساق گاو و پیماکیان و تپو استعمال نمایند قسم هفتم در صداع عرضی که تابع جمیع و علائمش آنست که چون تب آید صداع عارض شود و چون تب نزایل گردد آن نیز زوال پذیرد و علاج این علل تب است و عند الشده بحسب در تسکین کوشند با آنچه ذکر یافته قسم هشتم در صداع درمی بداند که آنچه از متورم شدن دماغ و آغشیه داخلی عارض شود آن را سرسام گویند و سرسام به تفصیل علمه و گفته خدا باشد انشاء الله تعالی و آنچه از ورم غشای مجلی مخفف و پوست سواقع شود علائمش زوال سبب است چنانچه بارها ذکر یافته و خواهد یافت قسم نهم در صداع جماع یعنی صداعی که عقب جماع عارض شود و این بر سه نوع است یکی آنکه از کثرت استفراغ لاحق گردد و استفراغ مکنی بدترین استفراغ است و قوی تر است از استفراغ دیگر رطوبات و این نوع صنفی است از میسی که مسمی است بخفه و علائمش تقدم افراط جماع است خاصه اگر بدن لاغر و ضعیف بود زیرا که مغرط جماع در تن آسوده کمتر پدید می آید علاج این نوع همان که در میسی گفته شد و ایضا بآب شیرین اندک گرم غسل کردن و روغن بنفشه در مبنی کشیدن و شیر گاو نوشیدن مفید دوم آنکه از ارتفاع بخارات عارض شود زیرا که حرکات جماع مهبج بخارات است و علائمش امتداد بدن است سائر علائمات اخلاط علاج تنقیه بدن کنند بحسب خلط و پس از تنقیه تقویت و پهنه صدر را تا قبول نکند بخارات را سوم آنکه اعصاب متبادلی گردند از حرکات جماع و بدن سبب دماغ متاثر شود و در سر پدید آید پیش ضعف اعصاب است و این بخوانان قوی الاعصاب عارض نمی گردد و علائمش آنست که بعد از جماع بدن بلرزد و ظاهر شود ضعف در حرکات و دریا به که دماغ وی منقبض می گردد و کشیده میشود اما اگر ضعف در مقدم دماغ بود کشیده میگردد و دماغ بخلع و اگر ضعف بخلع باشد کشیده شود بتمام و باشد ازیت دماغ و انقباض و سبب که موت ایجاد علاج به تقویت سر که بعد از اعصاب است چند بیدار در روغن قسط آمیخته بهالند و گوشت بره بمصاحه خوشبو ساخته و مانند آن اغذیه تناول کنند و رواج حبیه بوبند قسم دهم در صداع شرابی بدانکه شراب صرف بسیار نوشیدن خاصه اگر کونه و غلیظ و گند بود بواسطه ظاهر موجب درد میگردد و فاکده فضله شراب مشروب که منقسم نشود و در معده بماند و بخار و مرتقی شود بدوی دماغ و صداع آرد و بخار این باشد و علائمش آنست که بعد از نوشیدن شراب پدید آید پس اگر رطوبت با غلظت عارض میگردد در سر که انی عظیم حاصه آنجا که مزاج سر بار در طب بود اگر ضعف

قسم نهم در صداع جماع

بادوی ممتزج باشد لاحق میگردد قوی و متعوم در دوشی مخور و قح علیه التمعن غم قدق خلط و بال مثله ثم تبشر لسانه و قحه و با
 و آخر مازال تبوع حتی یبلغ لسانه و قوم ثم رعت ثلمات علاج تاکه بقایای شراب از معده دور شود و پنجین و طبعی شربت بنوشند و
 کنند و بعد مده و بهر اسعال چیزی که جامع بود در استفراغ بلغم و صفرا تناول نمایند مثلاً محوری مزاج آب نارین قدری بنوشند
 یا کرده بکار بند و سر مزاج ایارج فقیر السقمونیا تقویت داده استعمال نمایند و آنجا که از قی و اسهال نفی مترتب نشود بود فوراً
 فضل و تابرا آمدن آن بتامه تبوع و غشیان مشتد گردد و قدری طعام ملائم بخورند پس از ساعتی قی کنند تا ماده ردیه طعام
 مختلط گشته بیرون آید و تقویت دهند معده را با شربه که مطفیه حرارت و مقویه معده و مقطعه بخارات باشند چون
 شراب انار و سیب و بهی و عوزه باب سرد مزاج ساخته و بهر این کار غذائی که از کشک شیر و قدری سنبل الطیب سازند
 بهترین چیز است خاصه اگر اندکی آب غوره یا لیمو و قدری نمک درین فغای آمیزند و بهر تقویت سرور ابتدا سدر که و
 روغن گل و گلاب طلا نمایند و در انتها روغن بالونه و سوسن بنیگر نمایند و بواسطه جذب بخارات از سرور همه حال بالونه و
 قدری نمک بچشانند و پاشویه سازند و بهر دو قدم را بهالذی قال الرازی کان رجل صلع فذکک جلده یوماً ولیس له و انما قبره
 قسم یازدهم در صداع ضربی و سقطی و موجب الم از ضرب و سقط یا مجرد ازیت و نکابت است که لاحق شود بحجابی که
 بر قحف کوه صانع سکت یا ورم که عارض گردد در جوهر دماغ یا در اعشیه یا انشقاق که حادث شود در دماغ یا در حجب داخلی
 یا در غشائی که مجلل است از خارج یا کسره عارض گردد در عظم سر و بدان سبب اعشیه متحد گردند یا ترخوع که لاحق شود دماغ
 و سقطه و ضرب که موجب ترخوع دماغ گردد و مملک است فی الاکثر علاج هر گاه ضرب یا سقطه بر سر رسد و بکسر و
 انشقاق نه انجامیده باشد و ترسند که از شدت وجع ورم حادث خواهد شد بزودی رگ قیفال یا اکمل کشانید اگر نه
 نبود و بهر تشکین وجع و تبرید و تقویت سراطاف آس و آرد جو و گل ارمنی و امیثا و ارد عدس و حنظل و اقاقیا و صندل
 و د آب لسان الحکل در روغن گل آمیخته ضماد نمایند و روغن گل درین حالت بنایت مفید است مالیدن و در ضماد
 آمیختن زیرا که مسکن وجع است و مقوی سر و اگر قدری سرکه بار و روغن گل آمیزند بهتر باشد زیرا که لطیف است تا داخل قحف
 سرایت می نماید اما در استعمال سرکه انگار رخصت است که وجع شدید نبود و الیفا لطیف حناب خیار شنبلیله طبع ملائم کنند تا ماده
 از دماغ باز دارد و حقه لینه درین باب بنایت مفید است و هر گاه تب خطا هر شود و اختلاط عقل پیدا کند نشان قرم
 دماغ باورین حالت لازم است که اشیاء شد الیقتبض ضماد نمایند چون طرفه پوست انار و جوز السرد و قاق و کندر و گل سرخ
 تا مانع از دیاد ورم گردد و در علاج سرسام توجه نمایند و هر گاه ضرب یا سقطه بالانشقاق انجامد اگر شقاق در آن غشاء بود که
 مجلل قحف است علاج جراحت بمرام کنند پس از تبدیل سر و مزاج و اگر شقاق در اعشیه و داخلی بود علاج
 متعسر است خاصه اگر در حجابی باشد که مانع شقاق نام دارد و اگر شقاق در جوهر دماغ افتد علاج اعسر است و علت
 اصعب و خطر عظیم و با جمله طریق علاج همان است که ذکر یافته و علاج کسر عظم در آخر کتاب یاد کرده شود
 قسم دوازدهم در صداع بیضی و این صداع عسر الانقلاع شدید الصعوبت که مانند بیضیه یعنی خود سلاح
 بر تمام اجزاء سر محیط باشد و لهذا بیضی و خودیه گویند و در ماهیت و حد این صداع حکما را اختلاف است و آنچه

[illegible]

10

[illegible]

و آنجا که قوت ضعیف بود منشی بعید باشد ز دره از شیر و ماش مقشر و کدو و اسفناج تناوب فرمایند با شیر بادام یا گرد
قسم دوم در قرانطیس خالص و این آنست که بسبب صفراء خالص بود و علائمش شدت حرارت تب است و سگی سر و بیداری
و خشکی مخرجین و چشم و صفت وجه و زبان و سرعت نبض و کثرت بزبان و غضب بد خلقی و فساد عقل اضطراب علاج بنوع
ترشیدی و عذاب آلودنیش و سیستان و ترنجبین و شیر خشک طبع را ملایم کنند و حقه لبنه مفید است و بهر ترید و ترطیب آب
شیرین یا آب انار میخوش و گلاب آب کدو آب تر بنفشه و سرکه و روغن گل و پوست کدو و خیار عنب و تخم بیدر تر بنفشه
و اگر بیداری مفراط بود تخم کاه و پوست خشخاش و اندک بابونه در او و بهر ترطیب میفرمایند و بهر آب خنک میل نمایند و گی
در ترید و ترطیب کوشند بهر آنچه بار باز کرده یافته و خواهد یافت و عند السعال و عدم آن و عند العطش مراعات مرطوب
دارند شراب و اکلا و درین قسم از افراط ترید و ترطیب نترسند بخلاف موی که در آن چندان دلیری نشاید فایده
بابونه در نطول برای مقوامت خشخاش است نه بهر نفع دیگر از آنست که قلیل المقدار می اندازند تا مضررت نکند و مصلح
خشخاش باشد طریقه گرفتن آب میوه بادانه های انار بمالند و آب بستانند و خیار را بگویند و بنفشه و تر بنفشه و تر بنفشه
بنفک کار و یا مانند آن اندر و نش می زنند و آبی که حاصل شود بستانند و کیفیت بر آورده آب کدو که مایه القرح گویند که
کدو نرم و شیرین را در خمیر آرد و بر گیرند و در تنه نهند تا که پخته شود و پس بر آورند و صاف کرده آب وی بستانند و بعضی برای
خمیر که سبزی یک انگشت ضما و کدو باشند گل نیز ضما می سازند و آرد جو بهتر است و آنرا بهر آب مناسبه کار توان بست و
نفوق آنست که آرد و بهر آب تر کنند و آب بنفشه و آب انار و آب کدو و آب تر بنفشه و آب تر بنفشه و آب تر بنفشه
و فرغ و خوف و گرسنت و بیدار بودن و دماغ و زبان و کماة خشک شدن و زوال عقل و کثرت تنفس و جوعی که گویا
وی خضه میکند و ایضا چشمها کشاده باشد و بلکه بر چشم زنند و بر دو هر دو روغ تغیر شدید پیدا آید و صداع خفیف و تب لازم
بود و نبض صغیر و صلب مختلف باشد علاج گاو زبان و برفاج و برگ بادرنجبویه و سیستان بچوشانند و ترنجبین آمیخته بدهند
تا که ماده پخته شود و بعد از تمام نفع محبوب و حقه منقیه سودا و بدن را پاک کنند ایند و بهر ترطیب را شیر و جرت تقطیع
لطیف بنفشه که بسیار ترش نبود بکار برند بشرطی که سرفه نباشد و بعد از تنقیه تمام مغز تخم کدو و تخم بطیخ و نیلوفر و بنفشه
و ختران آمیخته بر سر ضما و سازند و بطیخ بابونه و نام گل سرخ و اکلیل و برگ خشخاش و برگ چغندر بر سر زنند و روغن بنفشه
و کدو و نیلوفر بابونه بر سر بمالند و شیر و ختران بر سر و میهند و حقه منقیه سودا و فیتون برفاج غار لقون
شحم حنظل سقونیا حبه لاجورد مغسول حب بلسان از هر یک بحسب تقاضا بگیرند و آب کاسنی حب کنند و حب دیگر
در صداع شرکی ذکر یافته و طریق شستن حجر لاجورد آنست که آب صلایه کنند تا که باریک شود و پس بکنند تا فرو نشیند
بعده آب از وی دور کنند و بکار برند و باشد که دوبار یا سه بار بشویند آب جدید و سائر ادویه حریه و اقلیمیا و خبث الحدید
همین سان مغسول نمایند حقه حقه انتمون بلبله سیاه و بلبله کابلی و سنا و شاهره و بادرنجبویه و گاو زبان
زنبیب دانه بیرون کرده و برفاج و شیر مقشر حبه را بچوشانند و بیالایند و شکر سرخ و آب خیار شنبه و روغن
بادام شیرین آمیخته حقه کنند قسم چهارم در سرسام باغی که لشر عشق گویند نتمیه که با سسم لازم زیرا که

16/5/61

بیژن نهید و بر این روز از دستم
 خلاصی کمتر باشد و این مرض
 بسیار روی است باید که علاج
 با احتیاط و در تمام علائق که چنانچه
 بر او ملکی که سر تمام قضاوت
 در هیچ انسان ۱۲ عادت چنان
 است که این مرض که در تمام
 یای فضا که نشانی در تمام
 متعلقه و سکون رای مملود
 هم غنیمت بود که این مملود
 و چون این مرض را در تمام
 انسان را در تمام مملود
 یعنی این مملود است که این
 مرض با هم لازم آن مملود
 است با این که کبیر

۱۲

که سپیده بقیه مرغ بار و عن گل بهم برزند و سرد کرده بر تارک سرگزارند و هر ساعت که گرم شود بردارند و دیگر نهند و آب بگ
 خرقه و کشیزه و آب که در فشار ده و آب کاهو بار و عن گل همچنین برنهند و عیست از سرسام که آنرا فلغونی گویند و این آماس بیشتر
 از خون سیاه واقع شود و بسیار باشد که از صعوبت آماس در زبانی سر از هم باز شود و شبکه و ماغ اندر کشیده گردد و علامتش نیست
 که چشم و روی بغایت سرخ بود و در دصعب باشد به نهمی که گویای می شگافند و باشد که کمتر از تولد کند یا غشیان بدید آید علاج
 این همان است که در حمه گفته شد و هر یک از فلغونی و حمه و استقا فوس در باب ورام بمقاله مستقله گفته آید سرسام حقیقی همان
 است که در وی ورم در دماغ یا در اعشیه عارض شود و غیر حقیقی آنست که در وی ورم نباشد در دماغ لیکن اعراض همچون
 اعراض ورم بدید آید چنانچه در برسام و حمیات و جز آن میشود و لهذا برسام را در امراض جنب ضبط نمودیم فصل در ماسترا
 لفظ سریانی است و فی الحقیقه قسمی است از فلغونی که هرگاه در اجزای خارجیه سرود و در جبهه انف و حوالی عیون دم حادث گردد
 بدین نام خوانند و باشد که ورم بزرگ شود و در اعضا داخلیه سرچون دماغ و حجب داخلیه محقق متعده گردد و باشد که
 فرو آید ورم تا سینه و باز و شتمل شود و بحسب عموم ورم در اعضا و داخلیه سر اعراض نیز اشتداد می پذیرد و از غایت تعدد
 کار بدانجا میرسد که سر نشکافد و علاجش چون علاج سرسام و موی است و بهر جذب خون از باطن بسوی ظاهر نگریستن بر
 اشیاء سرخ مفید و باقی علامات و علاج مع فوائد دیگر در باب ورام گفته شود و ماده ماسترا خون حادث است که با حفرار
 مختلط باشد لهذا گفته اند که قریب بجزه خالص فصل در سرد و سرد در بفتح سین و سکون دال مهمه ظلمت و تاریکی
 که عارض شود بعبادت را اینکام بر خاستن و باشد که همیا شود و هلیل بر سقوط و نادر باشد که ساقط شود و احساس ثقل عظیم و بر
 و حر و طنین و سرد و گوش نیز از نشان نیست و گاه باشد که بزر و ال عقل انجماد و معنی سرد بخرست است با اسم لازم
 مسمی گشته لان التخیل لازم فیه و هو مقدمه الدوار و دوار آنست که آدمی خود را و دماغ خود را و جلد اشیاء را تخیل کند
 که در دور و گشت است پس نتواند ثابت ماند استاده یا نشسته بکلی ساقط شود و بهیئت و قلت و کثرت و لزوم و سرعت و تفاوت
 این حالت بحسب کمی و بیشی سبب است از آن است که عند ضعف ماده دوار نیز خفیف میباشد و تا حدی که قوی نیفتد عارض
 نمی گردد کما به ظاهر من احوالکم اکنون بدانکه جالینوس در دوار و سرد و فرق نمی کند و رازی میگوید که چون دوار شده شود
 بنوعی که به سقوط انجا سرد گویند و باید دانست که سرد و دوار چون مزمن شود خاصه در سرخون است که صرع یا سکتة آرد و گاه
 باشد که چون صداع داخل شود دوار افتد و بالعکس از آنکه سرد علی الاصح مقدمه دوار است و کمر دی قبل از دوار
 باین فقیر البق نموده و این فصل را بدو قسم نهاد قسم اول در سرد و سبب کلی سرد آنست که روح نفسانی در اعمیه
 و ماغ و در گمایدی بر مجری طبعی نماند نتواند نشد پس بالضرور دماغ سرد شود و محذور گردد و سبب امتناع نفوذ روح و دماغ
 از مسلک طبعی آن به نهمی که سرد آرد و دست یکی آنکه خلط بارد غلیظ محتبس شود و بعضی منافذ روح پس هرگاه از اسباب
 مسخه چون ملاقات آفتاب آتش و پوشیدن سر بجامه های پنبه دار و مانند آن گرم شود و خلط مذکور نیز سخونت می گیرد
 و بعضی اجزاء مستعد و مستحیل میشود به بخار و باعث این مرض میگردد و در انواع می است بسبب خدری است
 پیغمه من الحذر و علامات اجتماع خلط بارد در دماغ و سبب صداع و غیر آن مفصل مذکور است و هیچ فرق نیست

۱۹
 که عارضی از سر و
 دقت و دماغ کوفت
 میزان طب
 است قوله لان التخیل
 است که بر آنکه تخیل
 لازم دماغ است
 دکان مقدمه دوار
 است ۱۲
 لایق به الا آخره
 از برای آنکه نفس
 آدمی آید حذر

در اخلاط غلیظه و رقیقه من حیث العلامات آنکه کثرت ثقل از لوازم خلط غلیظه است علاج نخستین تنقیه تمام بدن کنند علی
 سبیل التدریج بحقیقتهای قویه و مطبوعهای منقیه بلغم و حکم بتدریج بر آنست که تا غشی نیفتد و قوت زرد و پس از تنقیه عام
 بهر تنقیه عضو خاص که دماغ است ایاریجات و جوب و غاغر و عطوسات و شموحات و نطولات که در پیش غش مذکور است
 استعمال نمایند و دم آنکه ضربه یا سقطه بر سر رسد و حدوث سدر از ضربه و سقطه که باعث امتناع نفوذ روح تواند شد نیز
 بر دو وجه است یکی آنکه جابهایی دماغ متاثر شوند و بدان سبب قوی دماغیه منقبض گردند و از تصرف بازماند پس آدمی
 سبوت شود و تا بقای آن کیفیت حس و حرکت از وی مندرم گردد و دم آنکه در آن جایگاه سده افتد و وقوع سده از سقطه
 ضربه پنجمی که سدر آرد نیز بر دو قسم است یکی آنکه دماغ از خوف ایذا و الم فرار جوید و در ذات خود منقبض شود و دم آنکه طبیعت بر دفع
 الم متوجه آنجا نباشد شود و اخلاط نیز به تبع وی بر انصبوب میل کند خواه بوزن آنجا مدیانه و هر چه نیک باشد بواسطه انسداد بعضی
 روح نفسانی سدر می افتد و هذا النوع من سبب است بسدر موم و علامت هر سبب بارها ذکر یافته و در درازنیز تفصیل گفته شود
 علاج منجذب سازند ماده را از دماغ بجانب مخالف بقتل و حجامت و اسهال بحسب احتیاج و بهر قوتیت عضو دفع
 و تحلیل ماده روغن گل گرم کنند و بر سر زنند بنوعی که در صدراع گفته شد اگر شمع را در روغن گل بگذارند و بر سر زنند و با باشد
 و باید که سر را از آفتاب غبار و مانند آن محفوظ دارند تا عطسه نیفتد زیرا که عطسه دماغ را حرکت می آرد و حرکت دماغ باین کیفیت
 درین حالت موجب غشی است از شدت الم فائده سدر که از صدراع بار دیا حار افتد سببش نیز ایلا بحسب دماغ است و این
 سدر منعی افتد مگر ضعیف الدماغ را علاجش همان است که منوع صدراع مناسب بود و باید دانست که سدر از جهت سقوط و از جهت
 سکون افعال را دایه ناعیه مشابه میشود و صرع اما فرق آنست که در سدر تشنج نمیداشد و ایضا از حرکات مضطربه چنانچه در صرع عیاش
 معطای بود قسم دوم در دوا سبب کلی دوار آنست که روح اندر تجار و لطف و گذرهای رنگهای و شیرینای دماغ به سبب
 از اسباب بچینید و بگرد و موج کند و هرگاه روح با صره اندر معدن خود بگرد و چنان نماید که عالم گردد و او میگردد و اما اسباب جمیع
 بسیار است یکی آنکه از اخلاط رقیقه بارده یا حاره و رطوبون دماغ یا در رنگهای وی حاصل شود علی سبیل الاستقرار پس گاه
 پس بی خلط مذکور متحرک شود بجز حرکت غیر طبیعی روح نفسانی نیز در مقابل وی بهر متقاومت متحرک میگردد و بجز حرکت طبیعی که مضطرب
 حرکت خلطیه است پس بواسطه وقوع عطسه و غش فیما بین الحركات المتماثلتين لاحق میشود حرکت دوریه در روح فقط از
 الروح للطافه بر تفعیل مستدیرا کانه یلتوی علی نفسه و باشد که اگر چه خلط بر جای خود متکثر بود اما بموجبی بخار از وی جدا شود
 و پنجمی که در ریج گفته آید دوار آرد و دم آنکه ریج غلیظه یا کثیره علی سبیل السخ در بطون یا عروق دماغ گردد آید و هنگام
 حرکتش چنانچه گفته شد بالا در روح مگر انصت افتد پس هر دو متحرک شوند بجز حرکت دوریه لان الريح الضیاء للطافه
 تر تفعیل ملو یا علی نفسا مثل الروح بخلاف الخلط سوم آنکه اخلاط غلیظه علی سبیل الاستقرار حاصل شود در عروق مستدیر
 که گردد اگر دماغ است و بدان سبب روح بر سبک طبیعی نافذ نشود و بدینجا رسیده باز گردد و دور زند و مثال این نیست که
 با در آرد و یوار یا جای دیگر پیش آید در وی حرکت دوریه افتد و باشد که با عشی بخار ازین اخلاط مبعث شود و دوار
 آرد و ظاهر است که هرگاه چیز در دماغ دور کند روح فقط بود یا مع الريح بسبب بر روح نسبتی که فیما بین با صره و

کون غلیظه و رقیقه من حیث العلامات آنکه کثرت ثقل از لوازم خلط غلیظه است علاج نخستین تنقیه تمام بدن کنند علی
 سبیل التدریج بحقیقتهای قویه و مطبوعهای منقیه بلغم و حکم بتدریج بر آنست که تا غشی نیفتد و قوت زرد و پس از تنقیه عام
 بهر تنقیه عضو خاص که دماغ است ایاریجات و جوب و غاغر و عطوسات و شموحات و نطولات که در پیش غش مذکور است
 استعمال نمایند و دم آنکه ضربه یا سقطه بر سر رسد و حدوث سدر از ضربه و سقطه که باعث امتناع نفوذ روح تواند شد نیز
 بر دو وجه است یکی آنکه جابهایی دماغ متاثر شوند و بدان سبب قوی دماغیه منقبض گردند و از تصرف بازماند پس آدمی
 سبوت شود و تا بقای آن کیفیت حس و حرکت از وی مندرم گردد و دم آنکه در آن جایگاه سده افتد و وقوع سده از سقطه
 ضربه پنجمی که سدر آرد نیز بر دو قسم است یکی آنکه دماغ از خوف ایذا و الم فرار جوید و در ذات خود منقبض شود و دم آنکه طبیعت بر دفع
 الم متوجه آنجا نباشد شود و اخلاط نیز به تبع وی بر انصبوب میل کند خواه بوزن آنجا مدیانه و هر چه نیک باشد بواسطه انسداد بعضی
 روح نفسانی سدر می افتد و هذا النوع من سبب است بسدر موم و علامت هر سبب بارها ذکر یافته و در درازنیز تفصیل گفته شود
 علاج منجذب سازند ماده را از دماغ بجانب مخالف بقتل و حجامت و اسهال بحسب احتیاج و بهر قوتیت عضو دفع
 و تحلیل ماده روغن گل گرم کنند و بر سر زنند بنوعی که در صدراع گفته شد اگر شمع را در روغن گل بگذارند و بر سر زنند و با باشد
 و باید که سر را از آفتاب غبار و مانند آن محفوظ دارند تا عطسه نیفتد زیرا که عطسه دماغ را حرکت می آرد و حرکت دماغ باین کیفیت
 درین حالت موجب غشی است از شدت الم فائده سدر که از صدراع بار دیا حار افتد سببش نیز ایلا بحسب دماغ است و این
 سدر منعی افتد مگر ضعیف الدماغ را علاجش همان است که منوع صدراع مناسب بود و باید دانست که سدر از جهت سقوط و از جهت
 سکون افعال را دایه ناعیه مشابه میشود و صرع اما فرق آنست که در سدر تشنج نمیداشد و ایضا از حرکات مضطربه چنانچه در صرع عیاش
 معطای بود قسم دوم در دوا سبب کلی دوار آنست که روح اندر تجار و لطف و گذرهای رنگهای و شیرینای دماغ به سبب
 از اسباب بچینید و بگرد و موج کند و هرگاه روح با صره اندر معدن خود بگرد و چنان نماید که عالم گردد و او میگردد و اما اسباب جمیع
 بسیار است یکی آنکه از اخلاط رقیقه بارده یا حاره و رطوبون دماغ یا در رنگهای وی حاصل شود علی سبیل الاستقرار پس گاه
 پس بی خلط مذکور متحرک شود بجز حرکت غیر طبیعی روح نفسانی نیز در مقابل وی بهر متقاومت متحرک میگردد و بجز حرکت طبیعی که مضطرب
 حرکت خلطیه است پس بواسطه وقوع عطسه و غش فیما بین الحركات المتماثلتين لاحق میشود حرکت دوریه در روح فقط از
 الروح للطافه بر تفعیل مستدیرا کانه یلتوی علی نفسه و باشد که اگر چه خلط بر جای خود متکثر بود اما بموجبی بخار از وی جدا شود
 و پنجمی که در ریج گفته آید دوار آرد و دم آنکه ریج غلیظه یا کثیره علی سبیل السخ در بطون یا عروق دماغ گردد آید و هنگام
 حرکتش چنانچه گفته شد بالا در روح مگر انصت افتد پس هر دو متحرک شوند بجز حرکت دوریه لان الريح الضیاء للطافه
 تر تفعیل ملو یا علی نفسا مثل الروح بخلاف الخلط سوم آنکه اخلاط غلیظه علی سبیل الاستقرار حاصل شود در عروق مستدیر
 که گردد اگر دماغ است و بدان سبب روح بر سبک طبیعی نافذ نشود و بدینجا رسیده باز گردد و دور زند و مثال این نیست که
 با در آرد و یوار یا جای دیگر پیش آید در وی حرکت دوریه افتد و باشد که با عشی بخار ازین اخلاط مبعث شود و دوار
 آرد و ظاهر است که هرگاه چیز در دماغ دور کند روح فقط بود یا مع الريح بسبب بر روح نسبتی که فیما بین با صره و

مرئیات است متغیر میگردد پس همه چیز گردنده مینماید و چشم تاریک میشود چهارم آنکه اخلاط کربیاح در دماغ لایح نباشد بلکه ایشان عضوی دیگر باشد چون معده و رحم و کلیه جز آن پس بسبب از اسباب بخارات ازین اخلاط کربیاح بنفسها متصاعق شود بسوی دماغ و در او آرد و از آنکه ماده دوار یاد نفس دماغ را نسخ میباشد در عضوی دیگر و این دوار بدو نوع بیان گنیم **نوع اول** آنکه ماده در نفس دماغ باشد و این نوع بحسب سبب برشش و چه ایکی آنکه آن ماده بلغم باشد و علاتش آنست که چون ستر اگر می رسد دوار ساکن شود و باقی علامات از صلیغ بلغمی جویند دوم آنکه سودا باشد و علاتش کثرت فکر است خاموشی منقطع و ضعف نبض و دیگر علامات از صلیغ سوداوی توان یافت باید دانست که کثرت فکر و طول خاموشی آگاه است که سوداوی صفراوی نبود و ضعف نبض و سبب میباشد یا ضعف قوت یا قوط صلابت شراین ماده درین مرض قوط صلابت سبب سوم آنکه خون بود و علاتش آنست که آب سرد دوار بکشی است بدوار بلغمی و سوداوی و دیگر علامات صداع و موی پیدا باشد چهارم آنکه صفرا باشد و علاتش مبردات نفخ یافتن است و دوار بر سخت کشادن و آنچه در صداع صفراوی گفته شده ظاهر بودن نخم آنکه ریح بارده باشد و پوشیده نیست که از اخلاط بارده ریح بارده و نیز دوار از اخلاط ریح بارده منبعث گردد و علامت ریح از هر خطی که باشد همان که در آن خلط بیان یافته سوای ثقل که در یکی نمی باشد ششم آنکه ریح حار بود و علاتش همان است که در اخلاط ذکر یافته و ایضا عطسه بسیار و خشکی بینی و همگام دوار عرق خفیف بر سر آمدن و مانند مضر عیان بر زمین افتادن از نشان نیست و این نوع دوار اگر چه بواسطه لطافت سبب یر نمی ماند و از همه اقسام زود ترمی کشاید لیکن بشدت تمام میشود و کدام شدت زیاده برین خواهد بود که بسقوط انجامد **علاج** در بلغمی و سوداوی در یکی بار نخستین در صبح ماده کوشند بحسب سبب پس بهر تنقیه بدن و دماغ حقنه و حبوب و غرغره منقیه که در صداع بلغمی و سوداوی مذکور است استعمال نمایند و ایضا بواسطه تحلیل ریح مشک و فالیه و نعام و یاسمین بمویند و بکندش و چند بیدستر عطسه آورند و فلفل ابض و صبر و زعفران و چند بیدستر در آب زنجبیل و روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانند و عاقر قرحا و خردل و قرنفل بآب نعام و سرکه عنصل یا کروده طلا کنند و بر بخار طبع با بونه و برنجاسف و ورق غار و کلیل و شبت سرنگون دارند و در موی رگ قیفال و بر ساق حجامت کنند و بهر تطفیه لعاب اسپنخ و شراب عذاب و آتش جو و طفیل و موزرات ترش و هر چه مانند آن در صداع ذکر یافته تناول نمایند و در صفراوی بلغمی بلیله و شاه تره که خلوس خیار شنبه و ترنجبین یا شیر خشت آمیخته باشند طبع ملائم کنند و هر چه در صداع صفراوی گفته شد استعمال نمایند و در یکی حار بحسب ماده آن ریح در تنقیه کوشند مثلاً اگر آنرا خون ظاهر شود رگ قیفال زنند پس به تطفیه و تلین متوجه شوند و اگر نشان صفرا پیدا باشد بمطبوخ مذکور طبع بکشایند و کذلک از شحموات و نطولات و اطایه و غیر ذلک هر چه در صداع حار مذکور است استعمال نمایند **نوع دوم** در دوار که ماده وی در معده و یا رحم یا مثانه یا کلیتین یا رجلین یا ساقین یا فمین یا مرق یا شراین یا دواجین باشد و بخاری که از دل یا از جگر یا از سیمپز خیزد و مسک وی رگها و شرابها باشد که پس گوش و گردن است و این نوع دوم مشتمل است بر چهار صنف **صنف اول** در آنکه مستقر ماده معده باشد و این صنف بحسب اخلاط مواد بر چهار وجه است ایکی آنکه اخلاط بارده جمع شوند در معده و علاتش آنست که ابتدا که صداع بهنگام دوار از مقدم سر تا

علاج در بلغمی و سوداوی در یکی بار نخستین در صبح ماده کوشند بحسب سبب پس بهر تنقیه بدن و دماغ حقنه و حبوب و غرغره منقیه که در صداع بلغمی و سوداوی مذکور است استعمال نمایند و ایضا بواسطه تحلیل ریح مشک و فالیه و نعام و یاسمین بمویند و بکندش و چند بیدستر عطسه آورند و فلفل ابض و صبر و زعفران و چند بیدستر در آب زنجبیل و روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانند و عاقر قرحا و خردل و قرنفل بآب نعام و سرکه عنصل یا کروده طلا کنند و بر بخار طبع با بونه و برنجاسف و ورق غار و کلیل و شبت سرنگون دارند و در موی رگ قیفال و بر ساق حجامت کنند و بهر تطفیه لعاب اسپنخ و شراب عذاب و آتش جو و طفیل و موزرات ترش و هر چه مانند آن در صداع ذکر یافته تناول نمایند و در صفراوی بلغمی بلیله و شاه تره که خلوس خیار شنبه و ترنجبین یا شیر خشت آمیخته باشند طبع ملائم کنند و هر چه در صداع صفراوی گفته شد استعمال نمایند و در یکی حار بحسب ماده آن ریح در تنقیه کوشند مثلاً اگر آنرا خون ظاهر شود رگ قیفال زنند پس به تطفیه و تلین متوجه شوند و اگر نشان صفرا پیدا باشد بمطبوخ مذکور طبع بکشایند و کذلک از شحموات و نطولات و اطایه و غیر ذلک هر چه در صداع حار مذکور است استعمال نمایند **نوع دوم** در دوار که ماده وی در معده و یا رحم یا مثانه یا کلیتین یا رجلین یا ساقین یا فمین یا مرق یا شراین یا دواجین باشد و بخاری که از دل یا از جگر یا از سیمپز خیزد و مسک وی رگها و شرابها باشد که پس گوش و گردن است و این نوع دوم مشتمل است بر چهار صنف **صنف اول** در آنکه مستقر ماده معده باشد و این صنف بحسب اخلاط مواد بر چهار وجه است ایکی آنکه اخلاط بارده جمع شوند در معده و علاتش آنست که ابتدا که صداع بهنگام دوار از مقدم سر تا

یا فوج رسد و باشد که اگر ماده کثیر بود تا موخر سر متجاوز گردد و باقی علامات نوعاً عامه از آنچه در سوراخ معده ذکر خواهد یافت
و بالانیز ذکر یافته پوشیده نیست علاج بلبله کابل و انیسون و سیج بادیان و سیج کرفس و تربد و قطور لیون و قیق و سنا و شمش
خاقت هر شبست دوار بگیرند و هر چه کوفتی است بگویند و جمله را بچوشانند و صاف نمایند و مغزب قرطم و شکم سرخ و روغن بید انجیر
و صبر سقوی درین طبع بیفزایند و حقنه کنند و کزک بحسب احتیاج و رقی و شرب مطبوعات مسهله بپوشند و پس از
تفتیه تقویت دهند معده را با یارجات و برنج بپزند و بپاشند اطریقیات و جوارشات حار و دم آنکه ریاح بارده متولد شود
در معده از اخلاط بارده و علامتش علامات آن اخلاط است و باشد که تنوع آید ولیکن از فضول هیچ بر نمی آید زیرا که مواد
مستقر بودن در معده مستخرج نمی شود و بالقدر و باشد که در معده عارض شود اما این انگاه است که مقدار ریخ نسبت از فضا
چون معده افزون بود علاج این علاج اخلاط بارده است لیکن از آنکه اخلاط ریخی است در منقیات و مقویات و اجب که چیر
با دشمن بدار کنند و نافع ترین اشیا در کسر سیج شراب است که در وی کمون و صغر جوشیده باشد و سوم آنکه اخلاط حار و در
جمع آیند در معده و علامتش سیمان دوار است و شکم تهی و سکون آن در سیری و سائر علامات صغری که در معده گفته شود پیدا
بودن علاج سکنجبین آب گرم بپوشند و قی کنند طبع بلبله یا آب الجبن یا قلیح آکو آب نارین که با هم وی باشند طبع را ملایم نمایند
صفت طبع بلبله بلبله زرد آلود و شوق سپستان تهرندی تخم کاسنی شیش دار و بپزند و صاف نمایند و ترنجبین را
بپزند و اگر قسمی بنا بر تقویت مطبوخ سردار و سازند بهتر عمل کنند و سردار و آنست که چیزی بالاس مطبوخ یا تقوی
یا جلباب بیامیزند و بنوشند و صفت مار الجبن بر قول رازی آنست که شیر بز سرخ جوان صبح که چهل روز از آنیدن
گذشته باشد و بعد از ولادت نیز نباشد و او را روزی چند خیار و کشنیز تر و برگ کامو و برگ اسفند بچرانند و قوت
شام شیر او بدوشند و در دیگ سنگین یا گلین سبک بپوشند پس ز آتش فرو گیرند و بر سر دودل شیر تلخ رطل سکنجبین صاف
الحموضت یا آب غوره انگور ریزند و بچوب تر درخت انجیر که پوستش کنده باشند و سرش کوفته بچوشانند تا که بنزد
و در کرپاس صفت اندازند و بپاویزند و تا آب صاف از آن چکد پس انگاه این آب را بپوشند تا کف آرد و کف
بر گیرند پس چون کف منقطع شود صاف سازند و با سکنجبین یا با سکنجبین بپاشانند و بر قول امین الدوله ابن التلمیذ
صفتش آنست که هر روز پنج رطل شیر بز موصوف بگیرند تا زده پس گرم کنند و یک درم پیرمایه در آن حل نمایند و بگذارند
تا که بسته شود پس از کار و خطوط کنند طویلاً و عرضاً و در دم نمک اندرانی باریک ساخته بر آن پاشند چون
بگذارد و در کرپاس آویزند تا آب از آن روان شود پس کتان باز غیل برگ خرما صاف سازند و یک رطل و نیم
از آن بستانند و یکا و قیه سکنجبین در آن اندازند و با آتش نرم بپزند و کف بگیرند تا که آب فقط بی جنبیه بماند پس
صاف ساخته بنوشند و طریق نوشیدن آنست که سه کثرت بنوشند و در هر یک مرتبه یک ساعت فاصله و هر چند و بعد
هر خوردن صد قدم بگردند و بعضی گویند که در یک و نیم ساعت سه کثرت کرد و بنوشند و بعضی تحریر یک چوب انجیر لازم
دانند و باید دانست که اگر بزیم نرسنگا و بدل آن باشد از شیر گاومار الجبن توان ساخت و از دیگر شیر هانیز لیکن بهتر
شیر بز است لان لبن الماخر اکثر مائه و او فرط و بهینه و هو المقصود و التحریک بنخشب اللبن یعنی فی التلیین

[illegible]

چهارم آنکه ریح اخلاط حاره متولد شوند در معده و علامتش علامات اخلاط حاره است و ظهور خلش و روده و وجع در نالت
بجرح ریح خواه باروغ بود خواه بالقلب احتیاج یافتن علاج تنقیه معده کنند با مطبوخ بلبله مذکوره بی آنکه سقمونیای و روی
آمینر صنف دوم در آنکه فضل در شریان که بر جسد غنیم اند یا در شریان که پس گوش اند یا در لسان که سمنی بسبب آید جمع شود
و از آنجا صعود نماید و در آرد و علامتش تمدد و استلار و انتفاخ و ضربان عروق مذکوره چون عروق مذکوره از دست منفضا
سازند یا در اوراق البض بر آن اطلال نمایند و در ساکن شود پس اگر منبع آن فضل دل یا جگر یا سپر زود بود و با وجود بده علامات
آفت عضوی ازین اعضا باشد در حال وی است و هر یک در جایگاه خود مذکور است بدان رجوع نمایند علاج نخست بدانند که
ماده بخار کدام خلط است پس با استفراغ آن خلط مشتمل شوند و آنجا که ماده در جگر بود نقصان افعال و بی الم و آفت
حوالی وی آنچه در باب بی گفته شود گواهی دهد اگر ماده بجانب معده بود با استفراغ گویند اگر ماده بطرف محدثه و بار بار توجه
نمایند و علامت میل ماده بجای ازین دو جانب در باب جگر به تفصیل مذکور است و آنجا که ماده در دل بود پس از استفراغ شرب
مفرحات دهنده و آنجا که ماده در سپر زود درگ اسیم زنده از دست چپ اخذده محله سپر زنده و بمعالجه هر عضو موقوف متوجه گردند
پس از تنقیه خواه ماده درین اعضا بوده باشد خواه در عروق فقط اگر دوا را زائل شد فهو المقصود و اگر باقی باشد نقص کنند تا
فضل که در رگ است و آن از استفراغ و شدت ضربان وی توان دانست پس اگر مسکیت در عروق صدغین یا عروق خلف
اذنین متحقق شود قطع کنند این رگها را هر کدام که منتفع شود و بعد از قطع داغ دهند چنانچه در صراع مکرر ذکر یافته مع علت داغ
بیان قطع عروق اذنین که مودی میشود و قطع تناسل و اگر مسکیت در عروق سبب تنقیه یا بدست از قطع و داغ کوتاه دارند
و عروق سبب تنقیه آن دو شریان خائرا اند که مانند و در جبین یکی از جبین حلق و دیگری از لیسایش صاعد شده سبب تنقیه از آن
گویند که هرگاه رطوبت غریبه توسط رگهای مذکوره متصاعد میشود و داغ سبب تنقیه یعنی خواب می آید صنف سوم در آنکه اصل
شود و فضل در روده و جبین و موجب دار شود و علامتش آنست که نخستین و در جبین منتفع شوند و ممتد گردند پس از حادث و در جبین
آن دو رگ ورید به اند که هر دو طرف حلق اند متصل بگردن علاج رگهای مذکوره را فصد کنند و پس از آن
اگر زائل نشود و ماده وی در جگر باشد به تنقیه جگر گویند به نحی که بالا ذکر یافته صنف چهارم از آنکه مستقر
ماده رحم باشد یا کلیتین یا ساقین یا فخذین یا مرق باشد علامتش آنست که نخستین در عضوی از اعضا مذکوره
آفت پیدا آید و پس از آن دوا را عارض گردد و ایضا در یا بد بیماری که از موضعی ازین مواضع چیزی متحرک شده صاعد
میگردد پس دوا را فصد و علامات آفت هر عضو در جایگاه خویش مذکور است و اگر قبلا س طمٹ و اختناق رحم باعث میشود
بر دوا و باید دانست که ماده رحم و مثانه و کلیتین و مرق گرم میباشد در اکثر امراض و ماده رطلین سرد و بعد جماع منبوع الحارة
علاج بمعالجه عضو موقوف توجه کنند و از عضو مذکور جذب مواد نمایند بطرف مخالف سبب فصد و اسهال
و حقنه و دلك و غیر آن بر حسب اجاب و تقویت دهند سرد و داغ را تا قبول نه کنند فضل را و گاه باشد
که ضربه و سقط بر سر و بدان سبب روح نفسانی متحرک شود و دوا را فصد و حرکت روح نفسانی از وقوع سقط یا
ضربه بحرکت آب بماند که هرگاه چیزی گران در آب می افتد یا چیزی بسنجی در آب نهد آن آب متحرک می شود و

۲۳
طایفه چهارم اول

گرمی آید و متوج میگردد و کنگ روح مذکور متوج می گردد و ب حرکت دوری و علاتش ظاهرست علاج بمعالجه ضرب و سقطه
توجه نمایند و هرگاه بعد از فال الم و دار باقی باشد تو ان و انست که سوره مزاج در دماغ لاحق گشته پس بحسب آن سوره مزاج که آثار و
ظاهر باشند معالجه کنند و گاه باشد که سوره مزاج مختلف عارض شود و دماغ بیکبارگی بدان سبب از مودی ناطعی خائف نشود و
مضطرب گردد و روح متحرک شود ب حرکت و و گویید بی توسط محرک جسمانی که بخار یا ریح باشد و مودی سوره مزاج مختلف عارض میگردد و علا
سبکی دماغ است حد و دار بقته بعد از اقرار بدوت یا حرارت و عمام است که حرارت و بدوت خارجی بایا دخلی چنانچه در صواع ریح گفته شد
علاج تحقیق سبب که گفته شد باینجه سبب باشد و ان تفصیل و صواع مزاج مذکور است و گاه باشد که چون آدمی سرگردانند یا قص کنند
روح وی متحرک شود و این بدان میماند که چنانچه بر آب حرکت دهند و اگر چنانچه سبب را با آبی که در ویست تا در متحرک باشد که چون
آدمی در چیزی که سیرالیه در باشد بسیار بگردد و پس روح با صوره از نظاره آن هیئات گردانی پذیرد و هیئات و دار بدنی بماند و هر چه چنانچه محسوس
تر و قویتر بدنی ضعیف تر اثر محسوس اندر آنست حس فی تر باشد و بشیر علاج اگر در دار باقی ماند باز آن سوره مزاج متوج گردد که ذکر نامه و گاه باشد
که ضعف قلب است سرد و در گرد که انظر فی الناقین علاج به تقویت دل شراب حاض و لیمو و صندل و سیب مفرجات مناسب مزاج
اغذیه لطیفه موافقه تناول کنند و فایده در اسباب سوره مزاج مختلف ذکر یافته است عصاره سیب بیان آن لازم آید باید دانست که اطباء
مزاج را منقسم نموده اند به مختلف و مستوی و در تفسیر آن اختلاف است جالینوس میگوید که مستوی آنست که در جمیع بدن عالم باشد و مختلف آنست
که بعضوی مخصوص بود شیخ گفته است که مزاجی که در جوهر عفو مستقر شود و در حکم مزاج اصلی گردد و مستوی باشد و مختلف مالا کیون
که در آن آنست که مستوی موطن غیب باشد لا اله الا الله و منه بینة و بین الطبیقة بخلاف مختلف که موطن موجد است بوجود المقاومة و تحقیق آن
کلام آنست که مزاج عرضی که عارض شود در عضو و آن عضو را استعدا در جمیع بسور مزاج طبعی بسولت بیشتر باشد و مستوی و متفق گویند و
مثال آن برص است و مزاج عرضی که باوی در اعضا استعدا در جمیع مزاج اصلی بسولت باقی باشد آنرا مختلف خوانند و مثال فی جمعی عقیقه است
فصل در سبب آن خوابی است طویل تا باجی غرق مفقود که بشواری بیدار شود و جانش اینمض اوده سبب یکی آنکه سوره مزاج بار و مغر و سازج
عارض شود و دماغ و علاتش آنست که نفس صلب متفاوت بود و رنگ آن چه بنیری که لایق تقدیم ملاقاتی در سبب با تقدیم تناول یا استعمال دوی میخیزد
شاید با در در جبهه بدینیا بد علاج بر تبدیل مزاج طبعی را حین چاره و شراب سرینند و در عن بان قسط و خند بیدار کرده بالند و چند بیدار
عنصل که در جبهه و عاقره حاکم مزاج ساخته ضد کنند و دوا المسک و فشر و بطوس ملج نمایند و بچشم مرغ که باب نخود و در عن جوز و در دل
پخته باشد تناول فرمایند و آنجا که اودی و خنجره موجب دبتار کنی کوشند بفا در سبب مناسبه هر یک که در آخر کتب این آید آدم دوم آنکه جمع شود
طوبت خام در مقدم دماغ و علاتش آنست که بیمار در مقدم سر حرکت اجفان و عیون گران می محسوس کند و آب غلیظ در اکثر اوقات از مخزن
سائل شود و زبان بر طوبت لوجه اوده بود علاج نخستین تنقیه دماغ کنند بحبوب و حننه که در لیش غش ذکر یافته و پس از تنقیه
تبدیل مزاج نمایند بدینچه در قسم اول که بار و سازج است گفته شد سوم آنکه بخارات رطبه رویه مرتفع نشوند جانب دماغ و این
قسم نمیشود مگر در تحیات خاصه در جمیع بلغمیه علاتش آنست که تقدم وجود جمیع است علاج در معالجه پت کوشند و برای تقویت دماغ و عن
گل سرخ و گلاب و سرکه بر تارک سرگردانند و برای جذب مواد پاستویه بکار دارند و کف پایهارا بالند از چیز در شست و اطراف
یعنی دست و پا بر بندند و تحریک عطاس نیز مفید است چهارم آنکه واقع شود ضرب بر صغیرین و بدان سبب عصب حس کوفه شود

در آن که مزاج متوج میگردد و کنگ روح مذکور متوج می گردد و ب حرکت دوری و علاتش ظاهرست علاج بمعالجه ضرب و سقطه
توجه نمایند و هرگاه بعد از فال الم و دار باقی باشد تو ان و انست که سوره مزاج در دماغ لاحق گشته پس بحسب آن سوره مزاج که آثار و
ظاهر باشند معالجه کنند و گاه باشد که سوره مزاج مختلف عارض شود و دماغ بیکبارگی بدان سبب از مودی ناطعی خائف نشود و
مضطرب گردد و روح متحرک شود ب حرکت و و گویید بی توسط محرک جسمانی که بخار یا ریح باشد و مودی سوره مزاج مختلف عارض میگردد و علا
سبکی دماغ است حد و دار بقته بعد از اقرار بدوت یا حرارت و عمام است که حرارت و بدوت خارجی بایا دخلی چنانچه در صواع ریح گفته شد
علاج تحقیق سبب که گفته شد باینجه سبب باشد و ان تفصیل و صواع مزاج مذکور است و گاه باشد که چون آدمی سرگردانند یا قص کنند
روح وی متحرک شود و این بدان میماند که چنانچه بر آب حرکت دهند و اگر چنانچه سبب را با آبی که در ویست تا در متحرک باشد که چون
آدمی در چیزی که سیرالیه در باشد بسیار بگردد و پس روح با صوره از نظاره آن هیئات گردانی پذیرد و هیئات و دار بدنی بماند و هر چه چنانچه محسوس
تر و قویتر بدنی ضعیف تر اثر محسوس اندر آنست حس فی تر باشد و بشیر علاج اگر در دار باقی ماند باز آن سوره مزاج متوج گردد که ذکر نامه و گاه باشد
که ضعف قلب است سرد و در گرد که انظر فی الناقین علاج به تقویت دل شراب حاض و لیمو و صندل و سیب مفرجات مناسب مزاج
اغذیه لطیفه موافقه تناول کنند و فایده در اسباب سوره مزاج مختلف ذکر یافته است عصاره سیب بیان آن لازم آید باید دانست که اطباء
مزاج را منقسم نموده اند به مختلف و مستوی و در تفسیر آن اختلاف است جالینوس میگوید که مستوی آنست که در جمیع بدن عالم باشد و مختلف آنست
که بعضوی مخصوص بود شیخ گفته است که مزاجی که در جوهر عفو مستقر شود و در حکم مزاج اصلی گردد و مستوی باشد و مختلف مالا کیون
که در آن آنست که مستوی موطن غیب باشد لا اله الا الله و منه بینة و بین الطبیقة بخلاف مختلف که موطن موجد است بوجود المقاومة و تحقیق آن
کلام آنست که مزاج عرضی که عارض شود در عضو و آن عضو را استعدا در جمیع بسور مزاج طبعی بسولت بیشتر باشد و مستوی و متفق گویند و
مثال آن برص است و مزاج عرضی که باوی در اعضا استعدا در جمیع مزاج اصلی بسولت باقی باشد آنرا مختلف خوانند و مثال فی جمعی عقیقه است
فصل در سبب آن خوابی است طویل تا باجی غرق مفقود که بشواری بیدار شود و جانش اینمض اوده سبب یکی آنکه سوره مزاج بار و مغر و سازج
عارض شود و دماغ و علاتش آنست که نفس صلب متفاوت بود و رنگ آن چه بنیری که لایق تقدیم ملاقاتی در سبب با تقدیم تناول یا استعمال دوی میخیزد
شاید با در در جبهه بدینیا بد علاج بر تبدیل مزاج طبعی را حین چاره و شراب سرینند و در عن بان قسط و خند بیدار کرده بالند و چند بیدار
عنصل که در جبهه و عاقره حاکم مزاج ساخته ضد کنند و دوا المسک و فشر و بطوس ملج نمایند و بچشم مرغ که باب نخود و در عن جوز و در دل
پخته باشد تناول فرمایند و آنجا که اودی و خنجره موجب دبتار کنی کوشند بفا در سبب مناسبه هر یک که در آخر کتب این آید آدم دوم آنکه جمع شود
طوبت خام در مقدم دماغ و علاتش آنست که بیمار در مقدم سر حرکت اجفان و عیون گران می محسوس کند و آب غلیظ در اکثر اوقات از مخزن
سائل شود و زبان بر طوبت لوجه اوده بود علاج نخستین تنقیه دماغ کنند بحبوب و حننه که در لیش غش ذکر یافته و پس از تنقیه
تبدیل مزاج نمایند بدینچه در قسم اول که بار و سازج است گفته شد سوم آنکه بخارات رطبه رویه مرتفع نشوند جانب دماغ و این
قسم نمیشود مگر در تحیات خاصه در جمیع بلغمیه علاتش آنست که تقدم وجود جمیع است علاج در معالجه پت کوشند و برای تقویت دماغ و عن
گل سرخ و گلاب و سرکه بر تارک سرگردانند و برای جذب مواد پاستویه بکار دارند و کف پایهارا بالند از چیز در شست و اطراف
یعنی دست و پا بر بندند و تحریک عطاس نیز مفید است چهارم آنکه واقع شود ضرب بر صغیرین و بدان سبب عصب حس کوفه شود

پنجم آنکه وقت شکسته شود و بقیه با ضربان سینه مانع منقبضه و فشار دود گردد و علامت بردارد تقدم سبب و علائم علاج ضربان
 جنون و صداع عقلی و فزونی گفته شد و در آخر کتاب گفته خواهد شد ششم آنکه متصادف شوند بشارت از سینه و بجان مانع و سبب آنند نشان خواب
 سستی و خواب ششم است علامتش تقدم سرد و دودار و کوشی خیالات پیش چشم است در حالت خلوصه از سبب خفت یافتن بقیه که مرتفع
 شوند انچه از دریا صدمه و علامتش وجود علامت ذاتیه ذات صدر است چون ضیق نفس و حی سعال انتشاریت نفس ششم آنکه متولد شوند در آن
 انچه شش یعنی یا خون منقبض یا نفاسی رحم پس از اسهال یا هم متصادف گردند انچه سبب آنند و علامتش وجود سبب ذات آن عضو و شام بود
 و باید دانست که گاه باشد که حادث گردد سبب بجز ذاتیه که لاحق شود بکوش از بشارت که در غده است اعضا را موقوف بی آنکه متصادف شوند بشارت آن
 اعضا علاج و سبب عضو معلول کوشن چنانچه هر یک محل خود مذکور است که در ذیل سببیت و دهنده سر را بدینچه بارها ذکر یافته ایم آنکه خون بدن بسیار
 شود و سبب آنجا و علامت است اسهال خون بارها ذکر یافته علاج رگ اکمل و قیال نشند و بعد از قصد بر ساق حجامت کنند تا مانع فرود آمدن
 و بعد از آن نیز سودمند است و تدبیر که در سر سام دمی مذکور است چندی بجا آید لیکن بر طبیعت واجب است که بکوشش در زیاده و نقصان نقصان
 کند و هم آنکه سبب بخی در ریاضتی و حرکتی عنیف یا بسبب استغراق مغرط کوش تحلیل پذیرد و بواسطه بسیاری تحلیل از منقبض شدن در
 تن عاجز آید پس از طبیعت آسایش جوید و روح انسانی از کار فرمودن آلت های حسی حرکت باز آید چنانکه روح حیوانی در دیار
 در انچه از وی تحلیل رفته باشد باز آید و علامتش تقدم اسباب محله است و تبدیع در سبب افتادن علاج محوری مزاج را ماء اللحم در گلاب
 و آب سیب میخندد بدیند و مشروطیوس یا بچند طباشیر یا کرده شراب سبب یا انار مزاج ساخته مفید است و بونیدن صندل گلاب بود
 و با لجام علاج غشی رجوع نمایند و مبرودی و موطبی مزاج را مشروطیوس اندر السبب اندر سبب یا اندر شراب نگوری و دهنده ماء اللحم در شراب
 توان ادفا کند در سبب و غشی فرق آنست که نبض خداوند سبب قوی باشد در اکثر و نبض تند رستان ماند و نبض صاحب غشی ضعیف باشد
 و بقیاس با نبض مسبوت صلب و در غشی رنگ بصفت میگردد رنگ مسبوت بماند و گاه باشد که بسبب گریه یا خنچه قیاس و گفته شد
 و فرق در سبب و سبب آنست که خداوند سبب را بجهت بیدار توان کرد و حرکت او چون حرکت خفنگان باشد و حواس و اگر چه کند با
 لیکن چه بکوشی بود و بخلان مسکوت که حسی حرکت دی بکمالی رفته باشد فایده حلیه هرگاه که اندر مانع آفتی باشد آب و خوردن بیدار
 منقبض کردن زبان دارد **فصل در سبب و آن بیداری و بختیابی مغرط را گویند و این مرض با هم لازم همی است و اسباب بسیار**
 است که سوز مزاج یا بسبب ساقی که عارض شود در دماغ و خشک سازد آنرا و علامتش آنست که سرد حواس سبک شود و چشم و زبان و بینی خشک
 گردد و نفس گرم نماید و شدت و طول سهر بسبب بکوش خشکی دماغ است علاج یکی در طبیعت مانع کوشند مثلاً طبعی نبغشته و نیلوفر و برگ
 کا هو و کشت نیز تر و بچ پوست خشکی اش و شیر بر سر بزنند و طبعی کله و پانچ و امعا بر همین عمل دارد و در بلیله ابرق لعل و شیره
 از یک شبر فصل باید نمود و نبغشته و نیلوفر بونید و از آب برگ کا هو و کشت نیز تر و شیر و خشکی اش و در عن نیلوفر نموده سازند و در عن
 تخم کدو و شیر و تخم ان بر سر دوش و در مینی و گوش چکانند و گوشت بچه مرغ یا بچه کبوتر یا بزغال که هر واحد با کدو و اسفنا مانع و برگ
 کا هو و شیر و تخم خشکی اش بچته باشند تناول کنند و بعد از تخم غذا غسل بآب شیرین بکرم و دعوت و سکون در موعض و طب است
 ماندن لازم شمارند و از چیزهای خشکی افزا احتراز ورزیدن واجب انکارند و در سوز مزاج حار یا بسبب ساقی که عارض
 شود در دماغ و این نوع بنایت شده بدین باشد و علامتش سبکی خشکی دماغ است و سوزش و وقت و شدت تشنگی

در این کتاب که در سبب و علامت و علاج ضربان جنون و صداع عقلی و فزونی گفته شد و در آخر کتاب گفته خواهد شد ششم آنکه متصادف شوند بشارت از سینه و بجان مانع و سبب آنند نشان خواب سستی و خواب ششم است علامتش تقدم سرد و دودار و کوشی خیالات پیش چشم است در حالت خلوصه از سبب خفت یافتن بقیه که مرتفع شوند انچه از دریا صدمه و علامتش وجود علامت ذاتیه ذات صدر است چون ضیق نفس و حی سعال انتشاریت نفس ششم آنکه متولد شوند در آن انچه شش یعنی یا خون منقبض یا نفاسی رحم پس از اسهال یا هم متصادف گردند انچه سبب آنند و علامتش وجود سبب ذات آن عضو و شام بود و باید دانست که گاه باشد که حادث گردد سبب بجز ذاتیه که لاحق شود بکوش از بشارت که در غده است اعضا را موقوف بی آنکه متصادف شوند بشارت آن اعضا علاج و سبب عضو معلول کوشن چنانچه هر یک محل خود مذکور است که در ذیل سببیت و دهنده سر را بدینچه بارها ذکر یافته ایم آنکه خون بدن بسیار شود و سبب آنجا و علامت است اسهال خون بارها ذکر یافته علاج رگ اکمل و قیال نشند و بعد از قصد بر ساق حجامت کنند تا مانع فرود آمدن و بعد از آن نیز سودمند است و تدبیر که در سر سام دمی مذکور است چندی بجا آید لیکن بر طبیعت واجب است که بکوشش در زیاده و نقصان نقصان کند و هم آنکه سبب بخی در ریاضتی و حرکتی عنیف یا بسبب استغراق مغرط کوش تحلیل پذیرد و بواسطه بسیاری تحلیل از منقبض شدن در تن عاجز آید پس از طبیعت آسایش جوید و روح انسانی از کار فرمودن آلت های حسی حرکت باز آید چنانکه روح حیوانی در دیار در انچه از وی تحلیل رفته باشد باز آید و علامتش تقدم اسباب محله است و تبدیع در سبب افتادن علاج محوری مزاج را ماء اللحم در گلاب و آب سیب میخندد بدیند و مشروطیوس یا بچند طباشیر یا کرده شراب سبب یا انار مزاج ساخته مفید است و بونیدن صندل گلاب بود و با لجام علاج غشی رجوع نمایند و مبرودی و موطبی مزاج را مشروطیوس اندر السبب اندر سبب یا اندر شراب نگوری و دهنده ماء اللحم در شراب توان ادفا کند در سبب و غشی فرق آنست که نبض خداوند سبب قوی باشد در اکثر و نبض تند رستان ماند و نبض صاحب غشی ضعیف باشد و بقیاس با نبض مسبوت صلب و در غشی رنگ بصفت میگردد رنگ مسبوت بماند و گاه باشد که بسبب گریه یا خنچه قیاس و گفته شد و فرق در سبب و سبب آنست که خداوند سبب را بجهت بیدار توان کرد و حرکت او چون حرکت خفنگان باشد و حواس و اگر چه کند با لیکن چه بکوشی بود و بخلان مسکوت که حسی حرکت دی بکمالی رفته باشد فایده حلیه هرگاه که اندر مانع آفتی باشد آب و خوردن بیدار منقبض کردن زبان دارد فصل در سبب و آن بیداری و بختیابی مغرط را گویند و این مرض با هم لازم همی است و اسباب بسیار است که سوز مزاج یا بسبب ساقی که عارض شود در دماغ و خشک سازد آنرا و علامتش آنست که سرد حواس سبک شود و چشم و زبان و بینی خشک گردد و نفس گرم نماید و شدت و طول سهر بسبب بکوش خشکی دماغ است علاج یکی در طبیعت مانع کوشند مثلاً طبعی نبغشته و نیلوفر و برگ کا هو و کشت نیز تر و بچ پوست خشکی اش و شیر بر سر بزنند و طبعی کله و پانچ و امعا بر همین عمل دارد و در بلیله ابرق لعل و شیره از یک شبر فصل باید نمود و نبغشته و نیلوفر بونید و از آب برگ کا هو و کشت نیز تر و شیر و خشکی اش و در عن نیلوفر نموده سازند و در عن تخم کدو و شیر و تخم ان بر سر دوش و در مینی و گوش چکانند و گوشت بچه مرغ یا بچه کبوتر یا بزغال که هر واحد با کدو و اسفنا مانع و برگ کا هو و شیر و تخم خشکی اش بچته باشند تناول کنند و بعد از تخم غذا غسل بآب شیرین بکرم و دعوت و سکون در موعض و طب است ماندن لازم شمارند و از چیزهای خشکی افزا احتراز ورزیدن واجب انکارند و در سوز مزاج حار یا بسبب ساقی که عارض شود در دماغ و این نوع بنایت شده بدین باشد و علامتش سبکی خشکی دماغ است و سوزش و وقت و شدت تشنگی

[illegible]

۲۶
مکتبہ اسلامیہ

[illegible][illegible]

نکته از مقدمات فاسفه و امتیاز مسائل انطوئی بکفر فاسف نتوان نمود بطریق مجاز در اقسام شیان مخلوقه شده و مجبور فساد فکر در تدریس
منزل اهل اخلاق و مانیاسها باشد متفق گویند آنچه در علوم و مسائل و دقیقه بود بلاوت ناسند قسم سوم در فساد تخمیل و آن بر دو وجه است یکی آنکه
خادث شود نقصان و ضعف در امور تخمیل دوم آنکه باطل شود خیال با کل و امور تخمیل یعنی فعل خیال آنست که ضبط و نگاه دارد و در تها
محسوسه اگر حس مشترک در کمرده باشد و آن صورت در حس مذکور مجتمع گشته باشد و ایضا چون محسوسات از حواس غائب شوند
استحضار معروضات بجهان کیفیت نماند نمود اما علامت نقصان فعل خیال آنست که آدمی خواب که بتنازی رویا گویند کمتر بیند اگر
ببیند چون میدارد شود کمتر یاد ماند و کذا که در ضبط صور محسوسات قاصد باشد و علامت ابطال آن آنست که خواب هرگز دیده نشود و خیال
اگر دیده شود هرگز یاد نماند و صور محسوسات را بجزر و غیبت فراموش کند مثلاً سخن میکند و همین که از ذهن برآید فراموش میکند که چه گفت
و کذا لک چیزهای می بیند و همین که از نظر غائب شد فراموش میکند که چه دیدیم **فانکده** در ابتدا نظر فرقی در حافظه و خیال کمتر میشود
میگرد و بنا علیه تصریح می نماید که کار حافظه آنست که حفظ کند معنی جزئی محسوسات را که متادی شده است بسوی و از و هم یاد تخمیل
نخلان صور آن محسوسات و معانی کلیه آن زیرا که خزینه معانی کلیه عقل فعال است و نفس طاقه هر که آن معانی است و کار خیال ضابط صور
محسوسات است کما مضی اسباب علامات و علاج این قسم همان است که در نقصان ذکر گفته شد مگر آنکه فساد تخمیل اکثر از بیعت واقع میشود
و فساد ذکر اکثر از طوبی افتد و وضع اطمینان استعمال موقوفات و نظایر آن بر موضع علت باید کرد که مقدم است و نوعیت
فساد تخمیل که خیال کند انسان چیزی را که موجود نباشد یا بنید چیز را که وجود ندارد در خارج مثلاً تصور کند صورتی که نصفش انسان است
و نیمه باقی فرس یا اثبات کند آدمی را که بی حس است یا دوسر دارد و مثل علی بن ابی طالب فساد ابطال آن نقصان نیست بلکه از قبیل تشویش است
و سببش آنست که سوء مزاج حار سافج یا صغروی مستولی شود بر مقدم و ماغ از آنست که مقدم سرگرم بنماند و منخیزین خشک میشوند
و الوان و نیران متخیل میگرد و فرقی در سافج و مادی بار با ذکر یافته **علاج** در سافج هر صباح برای تبدیل مزاج شربت بنفشه
و نیافر در گلاب و عرق سید **و آب** مرو یا کرده بنوشند و اطمینان و نظایر آن که در سرسام صغروی گفته شد بکار بندند بر مقدم
و در مادی نخستین تنقیه بجهت لینه و مطلوب خلیله و مانند آن و پس از تنقیه بر تبدیل کوشند **فانکده** قوت فسانانی از دماغ بنفشه
مشق و بواسطه اعداب در جمیع بدن منتشر می گردد و افاضت حس و حرکت می کند باذن الله تعالی و این قوت بر دو قسم است مدر که محرک
قسم اول در مدر که آن نیز بر دو قسم است یکی آنکه مدر که امور ظاهر باشد و آنرا حواس ظاهره گویند و وی پنج حس است با صر و تلم و ذائقه
سالمه لاسنه و دوم مدر که امور باطنی است و آنرا حواس باطنه گویند و وی هم پنج حس است و در اینجا مقصود بیان همین پنج حواس است اصدا
و تفصیل حواس ظاهری که چندان اخفا هم ندارد و نیز داخ است بدانکه قوت اول از حواس باطنه حس مشترک است و آن قوتی است که بر همه
در حواس خمس ظاهر مدر که مشق و در وی منطبق می گردد و از این جهت حس مشترک گویند و محل و مقدم بطین اول دماغ است قوت
دوم خیال و او خزانه حس مشترک است زیرا که هر چه در یاد بد و سپارد و محل او موخر بطین اول حاصل آنکه بر دو قوت وین قسم
و فعل خیال در امور تخمیل ضابط یافت و قوت سوم تخمیل است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصور میکنند و صور محسوسه که در خیال
موجود است و این تصرف یا ترکیب بود همچون تصور انسانی و در سرباب تفصیل جدا کردن باشد چون تصور انسانی بے سر
چنانچه در نوعی از فساد تخمیل گفته شد و این تصرفات باعتبار استفاده و هم است مردی را در صور معانی جزئی تخمیل زیرا که اگر تصرف

[illegible]

بکار آید پنج راز یافتن کاستنی پنج نمک بسفنج کاذوبان بادرنجوبه بایله کابل از هر یک بقدر احتیاج بگیرند و بچوشانند چنانچه گفته شد پس
آورد بطریق مذکور آفتیون آمیزند و بر تخمین شیرین ساخته بوشند و بعد از تغییر در ترکیب کوشند با غذیه مطبوعه استحماد و تریخ و طویل اشترین
و ما را کوبن بغایت مفیدست و باید که پس از تنقیه تقویت و سبب دل دماغ را بمفرعات موافقه تقویت دماغ بر آنست که قبول نکند بخارات مضره اگر
بخارات از ^{ماده} مابقی متصاعد بشوند و تقویت دل بر آنست که مایه یونانی بیکریت قلبه میشود قال الشیخ لا عجب ان یكون مبداء المایه یونانی قلبه
وانکان استحکامه فی الدماغ فانه یسکن ان یفسد فراج القلب لا یتبعه الدماغ او یفسد فراج الدماغ اولاً فیتبعه القلب یفسد فراج روجه فیسفد
ما یفقد من الدماغ و این علی فساد لان الروح الدماغی منقلب بالروح القلبی ومن جوهره پس لازمست که در سایر اصناف خصوصاً درین درخت
قلب دماغ کوشند تا خون و فزع و غم زایل شود پس اگر فراج گرم بود بر تقویت هر چه در خفقا گرم گفته شود بکار برند و اگر فراج سرد باشد
الوش دار و دوار المسک پسند صفت انوش دارد که رازی وضع کرده بمفرج مسلمی است گل سرخ شش دم سعدیخ دم قر قفل
مصطکی سنبل الطیب رول از هر یک دم قره زرب عنقران از هر یک دم قافله بساخته زبوا از هر یک یکم آمالیک طلال ملایه در فیت طلال جوشانند
تا بسطه طلال بدین پالایند و نصف رطل غسل دروی آمیزند و باز بچوشانند تا غلیظه شود پس و آزند و ادویه باریک ساخته در آن بریزند و بچوبید غلیظه
آزند تا مختلط شود و بعد از دوا استمال نمایند و دوا بر فیج و کسین اللون و یجود الهنم و طبی بالشیب باید داد که غسل برین ترکیب بمن طلال
ست و پس مابقی اطباء قند و غسل بالمناصفه یا قند صرف یا غسل صرف بحسب تقاضا و رطل می آمیزند بر از دیا و لذت لیکن سمرقند
در قرابادین خود هم نصف رطل فرموده است صفت دوار المسک زرباد و درونج عقرنی مرورید ناسفته کمر با از هر یک ده دم
ا بر شیم نام بهمن سنبل ساق قافله از هر یک پنج دم آشنه و افضل زنجبیل از هر یک چهار دم مشک دو دم کوفته حبه و شیره مجنون کنند
صفت مایه الجبین شیرین زطلی بچوشانند و در حالت جوشانیدن فرگیرند و یک قویه سکنجبین ساده یا آفتیمونی بزوری بریزند و بر غم
پس صافی کنند و بنوشند و در دوار معضل مذکور شده طریق مایه الجبین و در لغی پس از شربت منفضات و ظهور نفیج مستفیع سازند ماده ابان
مطبوع بایله کابل شاهره از هر یک ده دم سنا هفت دم بسفنج و بانگوان از هر یک سه دم جمله را بچوشانند و بطریق معبوضه دم
آفتیون دروی آمیزند و پس از سرد شدن بپالایند و یک دم ترب و یک دم خاریقون باریک ساخته دروی آمیزند و بشکر شیرین سالاد
و بقدر احتیاج و حسب مشاهد حسب اصطیخون بلع کنند و بالای وی مطبوع مذکور بوشند و بر استحماد مداومت نمایند و روغن نار دین رول
زنبق بر بدن مالند و گوشت جوزه مرغ و میوه و بچه پیش یکساله و نود آب باشیره لب لقر طم تناول فرمایند و پس از تنقیه تام این مسخ نافع
مسخ نافع المایه یونانی ^{بمعنی} صفت آن بانگو پوست ترنج قر قفل مصطکی قرفه و ارچینی جوز بوا
قافله نار مشک بهمن سرخ بهمن سفید زرباد و درونج زعفران تخم باد روج فرنج مشک از هر یک دو دم مشک طالع الی انکلی جمع
سخن کنند و بنید که کالی خیل عدد و آله سی عدد و نیم کوفته در سه رطل آب جوشانند تا بر طلی آید پس صافی کنند و بیک رطل غسل بقوام
آزند و از آتش فرود آورند و ادویه مسحوقه آمیزند و گاه گاه موازنه یک شتال تناول نمایند و بعضی پوست بایله چاه دم و آله مستفیع
و پنج دم گفته اند و بجای غسل ترنجبین قسم دوم قره سوداء در سه شتکل باشد فقط بدون آنکه در تمام بدن منتشر بود
لیکن می توانند که با وجود شتکل بودن در دماغ چیزی ازان در بعض بدن نیز تعلق گیرد و این قسم مایه یونانی بدترین اصناف
و در اکثر مردم دقیق الفکر که سبب و نادر در عمل مسائل غلیظه و بیانشند فارض میشود لهذا قال روش قد عرض هذا المرض لکثیر

[illegible]

من الغارسة كالافلاطون ونظرائه وقال البصري قد رایت جماعة الافاضل لفردوا بالاسم وتركوا الاشتغال بغير العلوم والزموا واجبة الان
كما حترقت افعالهم وحدث بهم المايلونيا منهم الغاربي وغيره كثير من الناس علامت من قسم است که آدمی مفرد الفکر و ادک الوساوس و دوستی بظرف
زین برشی واحدی نگریسته باشد و سرور وی لاغر بود و باقی جسد معتدل اللحم باشد و چشمها فرواندر شده باشد و فیض طبیعی صغیر و صلب و مختلف
بود و قاروره رقیق و صاف و قبل از حدوث مرض بیداری و افراط فکر و در افتاب گشتن مقصودها سر برهنه و اخذیه حاره ضاره و داغ چون سحر
پیازد و کند نام بسیار خوردن اتفاق باشد ^{علل} اگر در خون اشتداد یابند نخستین رگ قیقال زنند پس بجزگند که خون سیاه صرفست یا
مائل بسفیدی یا سخی صرف آنجا که سیاه باشد بند نکند تا که رنگ خون متغیر نگردد و یا ترسند که صنف خوابها قتل و خون مذکور دلالت میکند بر آنکه
ماده محرکه با وجود آن بودن در داغ منبسط شده است در بدن هم و آنجا که سیاه مائل بسفیدی بود بقدر اعتدال بیرون آرند و افراط نکند
و آنجا که خون ریشخ و صاف برآید توان داشت که ماده در دوق و داغ منبسط و چیزی از آن در بدن منبسط نگشته پس عرض قیقال گ پشانی زنند تا
ماده و نفس عضو بمرق اسهل منبسط گردد و فصد فانی و ال از فصد قیقال است در آنجا که استقرای مع الاماله مطلوب بود خاصه در نساء اگر احتباس طمث سبب
باشد باید که بعد از فصد منبسط کنند غلبه امطبوخا و جها و در دوران غلط بود و در قسم اول مفصل ذکر یافته لیکن تا ترتیب بلوغ و خلط نگردد باشند
مسهل نمهند زیرا که ماده بپوست میخوابد برآمد اما نه بر طریق است که سفید با جات که از گوشت مایکان فرجه و بزغاله و بیه و سبک رضا ضعی
ساخته باشند و فالودجات که از نشاسته و شکر و خشتیاش در روغن بادام ترتیب داده باشند تناول کنند و تقزیر سرد نمایند بروغنا مطبوعه
نیکوتر و طریق در صداع گفته شد و رعایت اثر تطیب آنست که در سوراخ بینی تری ظاهر شود و الا فیما طبع شیخ مقشور و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو برشته
و مغز تخم کدو و تخم بطنج هندی و زهر نیلوفر و بنفشه با شیر دختران یا کرده بر سر خا و کنند و اثر بر مطبوعه که بار بار ذکر یافته بنوشند و آب شیرین
در حمام معتدل غسل کنند و در مواضع سرگردان تر بنشینند و ریاحین بار و رطب گلاب بسیار بویسند و خواب بیشتر نمایند و بهر حلیه نیک که مسیر آید
و هر چه مضرب باشد چون ریاضت و فکر و جماع و مانند آن ترک فرمایند و پس از تقیه باز در تطیب کوشند تا زایل شود از داغ پوست که از
استقرار لاحق گشته باشد قسم سوم در مایونیا مرانی و آن آنست که خلط حا و سوداوی جمع شود در معده یا در ماساریقا یا در مرق
یا در طحال پس معاده شوند بخارات مظهر از هر عضوی که محل ماده باشد و بدماغ رسند و محدث این مرض گردند و از آنکه ماده مذکور در
عضو از اعضا مذکور که تمکن میگیرد نفع در مرق واجب میکند لفظ مرق منسوب است و به جهت لزوم نفع مایونیا و نفعه و نفعه مراقبه نیز گویند
مراق به تشدید القاف غشائین را گویند که از خارج بروی احشاکشیده شده است و گاهی لفظ مرق بر پوست شکم اطلاق کنند چنانچه
در امراض صفای گفته آید و اختار اعضا اندرون شکم را گویند چون معده و کبد و ماساریقا و طحال و معار و این قسم بحسب تقابل ماده
با اعضا متنوع میشود چهار نوع می آید آنکه ماده در معده باشد و ماده مذکور در اکثر پیدا میکند ورم در قعر معده خصوصا ورم بارد و مصلحانی که در
اجتماع این ماده واقع است ما بین الاطباء از فوف اطناب بیان نگردد و دوم آنکه ماده در ماساریقا حاصل شود و موجب گردد و سوم آنکه در طحال حاصل
شود و پیدا کند و چهارم آنکه در مرق جمع شود و بواسطه حرارت باطن مترکم گردد و بسوزد و خواهد نمود مرم سار مرق را باید بپخت
شوند از وی بخارات سیاه و بدماغ رسیده تا یک سارند روح نفسانی را در بدن سبب فزع و غم بفرمایند و بالا گفته شد که ماده در عضو دیگر که تمکن
بخارات ظلمه از آنجا بود و داغ مرتفع میگردد و محدث مرض میشود اکنون بدانکه علل این قسم آنست که از روغ ترش و سوخته بسیار آید
باشد که بسبب غلظتی با داغ نیاید و با وجود کثرت اکل بدن بهر کثرت رسد و در معده و مرق و حب و حرقت و تعدد دها شود و وسینه نگی کند

[illegible]

ترش رود و متاسف و زرد رنگ زبان خشک و مغرط الحارۃ میباشد و باشد که بر مردم حمله کنند و در صحرای مانده چارپایان بهر چار دست و پا بگردند و گاهی بر هر دو ساق اخیر فیض لیسبته میانی ترجمه میشود که اندمال بگیرد و پایها بواسطه شب گردی تمام خراشیده میشوند از ملاقات غلظت و سنگ اکنون بدانکه در وجه تسمیه بعضی اخبار اختلاف است شیخ میفرماید که قطب نورست خرد همچون پشه که بر سر آب میرود و حرکت از روی کند راست و چپا و پس پیش بی ترتیب بی معنی و هر ساعت غوطه میزند پس ظاهر میشود و چونکه مبتلا باین علت بصین سان حرکات متحرک میباشد مرض مذکور بقطر مسمی شده و گفته اند قطب ذنب موطر را گویند یعنی گرگ ریزنده موی را و از آنکه صاحب این علت بر مردم حمله میکند و چارپایان میگردد و چون گرگان آواز میدهند بدین نام میگویند از آنست که ذنب عله الذنب نیز ترش گویند و در وجه تسمیه چیزی دیگر هم گفته اند و در اینجا بصین قدر بسند افتاد علاج خون بر کنند اگر واجب باشد بعد از تمام نفع مستغرق سازند ماده را بطبوخ افقیون و مانند آن و پس از تنقیه تعدیل مزاج نمایند بنظرات او بان مبرد و مرطوب دیگر تدریجی برود و در طوبت افزا ذکر یافته و باید که در ترطیب مبالغه نکنند و از اغذیه هر چه لطیف و مناسب باشد تناول نمایند و بهر انقطاع فکر تنکلف خوابیدن و حیلها دافع الفکر بکار بستن واجب است و شیخ رحمه الله میگوید هرگاه هیچ علاج سودمند نباشد باید که بر سر روی وی بزنند و در تارک سرداغ و سبکه این عمل تنقیه بسیار از قوت نفسانی و بهوشی آرد علیل را قسم دوم در مانیا و مانیا در لغت یونانیان جنون سبی را گویند و آزادی میگوید که بعضی متاخرین ترجمه مانیا بجنون برگزیده اند و علامتش آنست که مانند دوگان باشد هر چه بیانشان برود و همیشه قصد آن کند که اندر مردم افتد نظر او بنظر آدمیان مانند بکله شبانه بنظر دوگان باشد قسم سوم در داء الکلب این نوعیست از مانیا که چون خداوند مانیا گاهی بدخوی کند و گاهی صریح نماید و چای پلوی کند مانند سگان بدین نام خوانند و وجه تسمیه بهر الکلب بر آنست که چون مریض مذکور کسی را بگیرد و قتل میکند مانند سگ یواند و باید دانست که ماده علت مانیا بخار صفر سوخته باشد که اندر دماغ گردد و یا بخار سودا سوخته انچه از احتراق سودا بود نشان وی آنست که صاحبش متفکر و خاموش باشد و احياناً اگر به سخن آید چندان بگوید که سامع را از وی تلاشی ممکن نبود و چون بهر آید و بر فرو نشیند و بدن لاغر شود و رنگ آن بسیاری گراید و انچه از احتراق صفر بود نشان وی آنست که مغرط الاضطراب باشد و بسبب بشارت آید و همچنان باز بسبب بشارت زائل میگردد و غم و شوم و خجرا از نشان آنست و خجرا قانع را گویند که از غم واقع می شود فرق درین مرض و در ورم دماغ آنست که در ورم دماغ لزوم می شود است بخلاف اینکه بی تب میباشد علاج بعد از نفع و ترطیب تنقیه بدن کنند بحسب سبب بعد از تنقیه نیز دست از مرطوبات باز ندارند و اگر غذای و پس از تنقیه لازم است که تقویت دهند و با مفرط مناسب اغذیه بنوشند و چارم در صبر او این لفظ سریانی است یعنی جنون مفرط و بدان نمایند که گویا مانیا با قرا انطیس مرکب است و علامتش آنست که ابتدا کند با سبب اری مغرط و علیل مضطرب الحال و سر سیمه باشد و از خوف ترسیده بیدار شود و نفس متواتر بود و جواب مطابق سوال بگوید و فراموشکار باشد و در چشم سرخی و گرائی محسوس شود و چنان نماید که گویا چیزی در چشم افتاده است و اشک بی اراده بیرون آید و قاروره سپید و رفیق باشد و گاه باشد که بول باز گرفته شود و دست اندر نهارد و بهالمانا با معقله تواند گفت که چه میباشد و گاه باشد که بر اندامها زده افتد علاج بهر جذب ماده از سر و بوا سطه منع تصاعد انجسره هر چه در سر سام صفر اوی مذکور است بکار بندن در ترطیب بخیر شود و بستن اطراف واجب دانند و نفع بستن اطراف بسیار است یکی آنکه از اضطراب که باعث از یاد بستن محفوظ ماند و دوم آنکه ماده از دماغ منع پذیرد و سوم آنکه خود را

[illegible]

یادگیری را باطل سازد و قال الطبری رایت رحلین بجا انفسهما ورجالا ولسا وایطرسشان واکتلم یملقون انفسهم من الاثر فحصل اختلاط العقل
 واما المذبان فتمی ازما یخولیاست وآن آفتی است که حادث شود در افعال مگر بحسب تغیر و تشویش نه بر سبیل اطلاق و نقصان نه الا لیکون الامر
 واین فصل موافق مبدع علت منقسم میشود به قسم اول آنکه سبب علت دماغ باشد و این بخش نوعی است که آنکه اخبار دماغ خاصه بطن او
 که محل فکر است محتلی شود از مره سودا و علامتش آنست که علیل معنوم بود و فاسد لطن چنانچه در المذیونیا ذکر یافته دوم آنکه محتلی شود از سودا و صفرا
 و علامتش سبب است که اقدام تهور را گویند یعنی شجاعت مفرط سوم آنکه محتلی شود دماغ از سودا و رموی و علامتش طریقه شکست و انتفاخ
 رنگ چهارم آنکه محتلی شود دماغ از مره صفرا و علامتش التیاب و اضطراب و در دوسر و خنجر و حرارت ظاهر شدن و رنگ بدن زرد بودن
 پنجم آنکه محتلی شود از باغم عفن جاد و علامتش اختلاط مع الرزاقه آنست و آنکه علیل بر لخط ابروی خود را از دست بالا کند و سرگران باشد
 ششم آنکه حرارت و بیست سافج در دماغ افتد و محدث اختلاط و نه زبان نشود و علامتش خشکی و سکی دماغ است و لزوم بیداری و علامت
 مواد نابودن قسم دوم آنکه سبب علت دماغ نبود بلکه معده یا مرق یا رحم یا ادعیه منی یا غیر آن باشد علی سبیل الخصوصیه پس متاگی شود ضمیر
 از عضو این اعضا بسوی دماغ و موجب اختلاط گردد و باعث مضرت یا مجرد ایصال کیفیت ردیاست از عضو ما و آن دماغ یا تصاعده
 حاره و علامت این قسم تقدم آنی است در عضو پس اختلاط عارض گشتن و علامتش آن عضو است سوم آنکه بمارات حاده از تمام بدن
 شوند و در دماغ حادث گشته اختلاط آرند چنانچه در جمیات لازمه پدید می آید و علامتش تقدم حمی و علامتش علاج حمی فصل در رعوت و حمی
 که نوعی از المذیونیا است و آن آنست که افعال فکریه در اشیا و عملیه چون تدبیر منزل و اختلاط مردم و مانند آن باطل شود یا ناقص
 از آنست که خداوند این علت کارها میکند بجا اصل مانند کودکان و تخمیش در اشیا و متعارف و آسان سلیم میباشد و در غایات پیوده و انحراف
 و سبب یکی آنکه بر دود تنایامع السیس عارض شود و بطن او وسط دماغ که محل فکر است دوم آنکه ماده بلغم حال شود در تجا و لیت ادعیه بطن که در آنجا
 یا بر مع السیس باشد علامتش خشکی معنی است و خوابی و باسجام و بر خنجر آب گرم بر سر نفع یافتن و تقدم اسباب و پس شاید بودن علاج
 بهر تخمین و بر طیب گوشت ماکیان فربه و سفید با جات بد صینی و فو لجان خوشبو ساخته تناول کنند و حلویات معتدله و فالودجا بر عن
 با و ام آمیخته بنایت معتدله و عن خیری و با بوند بر وسط سر مالیدن و طبع خشکیش رطب را ز تخمین سودمند و آنچه از بلغم بود علامت
 علامتش چون علامت و علاج نسیان است که بیش فساد فکر باشد و موجب فکر بود بلغم بود فصل در عشق و آن مشتق است که از عشقه که
 نوعیست و بسیار از نشان و یست که چون بر در طبع پیدا آنرا خشک گرداند و از آنکه انحراف نیز خداوند خود را خشک میکند باین نام بخوانند
 این خصیست مردم از آن بر خوشیست میکشند و پس از استحکام مشابه میشود به المذیونیا از زود غم و حب و حدت و سکوت و قلات مباهرت اعمال و معنی
 بر خوشیست کشیدن آنست که آدمی بر استخوان بعضی صورتها بسیار کند و خود را بر دیدن وی مائل سازد و خواه معشوق و نفس را از مریا بود
 باد و گاه باشد که از یاد شغوت باعث کثرت فکر جماع و دیدن صاحب جمال شود و هر چو که باشد هر گاه که دائم الفکر ماند خون می سوزد
 و سودا میگیرد و سبب استحکام می گیرد و علامت عشق آنست که آدمی خاموش و سرنگون ماند و هر چه پیش بود یا میند فراموش کند
 چشمها غار بوند و حرکت بسیار کند و خشک باشند مگر هنگام گرسختن و چنان نماید که گویا پیوسته بجانب چیزی دلزدی نگردد
 از غایت حب و از صحبت مردم متنفر بود و تنهایی دوست دارد و اختلاط مغض و نفس صعدا نیز از نشان نیست خاصه اگر محبوب
 بنیت جلم وی شود و کمی و بیشی آثار سبب و ضعف سبب و نفس معده نفس معده در گویند علاج در طیب مزاج و بدن کوششند

و قال الطبری
 واما المذبان فتمی ازما یخولیاست وآن آفتی است که حادث شود در افعال مگر بحسب تغیر و تشویش نه بر سبیل اطلاق و نقصان نه الا لیکون الامر
 واین فصل موافق مبدع علت منقسم میشود به قسم اول آنکه سبب علت دماغ باشد و این بخش نوعی است که آنکه اخبار دماغ خاصه بطن او
 که محل فکر است محتلی شود از مره سودا و علامتش آنست که علیل معنوم بود و فاسد لطن چنانچه در المذیونیا ذکر یافته دوم آنکه محتلی شود از سودا و صفرا
 و علامتش سبب است که اقدام تهور را گویند یعنی شجاعت مفرط سوم آنکه محتلی شود دماغ از سودا و رموی و علامتش طریقه شکست و انتفاخ
 رنگ چهارم آنکه محتلی شود دماغ از مره صفرا و علامتش التیاب و اضطراب و در دوسر و خنجر و حرارت ظاهر شدن و رنگ بدن زرد بودن
 پنجم آنکه محتلی شود از باغم عفن جاد و علامتش اختلاط مع الرزاقه آنست و آنکه علیل بر لخط ابروی خود را از دست بالا کند و سرگران باشد
 ششم آنکه حرارت و بیست سافج در دماغ افتد و محدث اختلاط و نه زبان نشود و علامتش خشکی و سکی دماغ است و لزوم بیداری و علامت
 مواد نابودن قسم دوم آنکه سبب علت دماغ نبود بلکه معده یا مرق یا رحم یا ادعیه منی یا غیر آن باشد علی سبیل الخصوصیه پس متاگی شود ضمیر
 از عضو این اعضا بسوی دماغ و موجب اختلاط گردد و باعث مضرت یا مجرد ایصال کیفیت ردیاست از عضو ما و آن دماغ یا تصاعده
 حاره و علامت این قسم تقدم آنی است در عضو پس اختلاط عارض گشتن و علامتش آن عضو است سوم آنکه بمارات حاده از تمام بدن
 شوند و در دماغ حادث گشته اختلاط آرند چنانچه در جمیات لازمه پدید می آید و علامتش تقدم حمی و علامتش علاج حمی فصل در رعوت و حمی
 که نوعی از المذیونیا است و آن آنست که افعال فکریه در اشیا و عملیه چون تدبیر منزل و اختلاط مردم و مانند آن باطل شود یا ناقص
 از آنست که خداوند این علت کارها میکند بجا اصل مانند کودکان و تخمیش در اشیا و متعارف و آسان سلیم میباشد و در غایات پیوده و انحراف
 و سبب یکی آنکه بر دود تنایامع السیس عارض شود و بطن او وسط دماغ که محل فکر است دوم آنکه ماده بلغم حال شود در تجا و لیت ادعیه بطن که در آنجا
 یا بر مع السیس باشد علامتش خشکی معنی است و خوابی و باسجام و بر خنجر آب گرم بر سر نفع یافتن و تقدم اسباب و پس شاید بودن علاج
 بهر تخمین و بر طیب گوشت ماکیان فربه و سفید با جات بد صینی و فو لجان خوشبو ساخته تناول کنند و حلویات معتدله و فالودجا بر عن
 با و ام آمیخته بنایت معتدله و عن خیری و با بوند بر وسط سر مالیدن و طبع خشکیش رطب را ز تخمین سودمند و آنچه از بلغم بود علامت
 علامتش چون علامت و علاج نسیان است که بیش فساد فکر باشد و موجب فکر بود بلغم بود فصل در عشق و آن مشتق است که از عشقه که
 نوعیست و بسیار از نشان و یست که چون بر در طبع پیدا آنرا خشک گرداند و از آنکه انحراف نیز خداوند خود را خشک میکند باین نام بخوانند
 این خصیست مردم از آن بر خوشیست میکشند و پس از استحکام مشابه میشود به المذیونیا از زود غم و حب و حدت و سکوت و قلات مباهرت اعمال و معنی
 بر خوشیست کشیدن آنست که آدمی بر استخوان بعضی صورتها بسیار کند و خود را بر دیدن وی مائل سازد و خواه معشوق و نفس را از مریا بود
 باد و گاه باشد که از یاد شغوت باعث کثرت فکر جماع و دیدن صاحب جمال شود و هر چو که باشد هر گاه که دائم الفکر ماند خون می سوزد
 و سودا میگیرد و سبب استحکام می گیرد و علامت عشق آنست که آدمی خاموش و سرنگون ماند و هر چه پیش بود یا میند فراموش کند
 چشمها غار بوند و حرکت بسیار کند و خشک باشند مگر هنگام گرسختن و چنان نماید که گویا پیوسته بجانب چیزی دلزدی نگردد
 از غایت حب و از صحبت مردم متنفر بود و تنهایی دوست دارد و اختلاط مغض و نفس صعدا نیز از نشان نیست خاصه اگر محبوب
 بنیت جلم وی شود و کمی و بیشی آثار سبب و ضعف سبب و نفس معده نفس معده در گویند علاج در طیب مزاج و بدن کوششند

و اما المذبان فتمی ازما یخولیاست وآن آفتی است که حادث شود در افعال مگر بحسب تغیر و تشویش نه بر سبیل اطلاق و نقصان نه الا لیکون الامر

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

کسیت ازین قبل خوانده بود که در وی خلط ذاتی و غلی نادر دکلما بود ظاهر من لطافت ما و تنها از انست که صرع و خراوی نادر افتد اکنون با کمال
 اندر صرع لازم باشد نه است یکی آنکه زبان مصرع زرد بود و در گهای زیر زبان سبز دوم آنکه هر وقت کدل گنگ شد و اندک شمی بدیاید سران
 هر دو سوم که هنگام قربانیت زبان گران تر شود چهارم آنکه خوابهای شوریده بسیار نماید پنجم آنکه فراموشی و بدی و از هر چیز سیدان علاج کرد
 ششم آنکه کف در دهن آن یز هفتم اندیشه های فاسد همچون غلغله و غلغلی و یا هفتم تنگی دل و بیست و نهم آنکه برای حقیر خشم گشتن با حق خشم اعلان پس پنج
 مخصوص صرع و ماغیست گفته شد و آنچه بحسب تعلیق ماده و جفت و دیگر مخصوص گفته شود اما علامات که بصرع مادی مخصوص است شش است یکی اختلاج
 و خفقان بعد از دوم از دم لرع و رجه در معده خاصه هنگام که گشتی سوم هنگام نوبت و دوا جین متعده گردند و مخزن تنغ شوند و چنان نماید
 اگر گویا گوی وی خفه میشود و باشد که اخره زنده و باشد که باز یا بول یا سنی بیرون آید چهارم آنکه پس از صرع سبک شود پنجم آنکه ابتدا تشنه باشد
 از دوا صرع شود مثلا شدت آرد یا پیش از نوبت آرد و تا دیر دار داما این علامات وقتی متحقق میشود که خطمی که در معده است محض صرع بود
 نبود بلکه بکثر است کسیت باشد زیرا که در آنجا که خلط وی محدث صرع بر دات بود اکثر است که در غوا که گشتی صرع می فراید و ظاهر است که در حالت
 تنگی کیفیت رویه بطریق اسهل برای میسر بود بهر حال ماغی از انست که اگر با متلازل کل بهیم اتفاق افتد کمتر مضرت کند ششم آنکه بسیار باشد
 که مجرب استعمال غذای مفید و مناسبت است صرع مستغنی سازد از دیگر دوا و این خواص علامتا انست که خلط فاعل محدث صرع بود اگر است
 نه کسیت و دیگر علامات که بر نوعیت خلط فاعل مشاهده بود بار با ذکر یافته علاج اگر مشاهده واجب کند نخستین فصل که با سلق زنده
 فصله صرع کلی است و بحسب نوع ماده و رقیق و وی کوشند بقی و سهال اما فی در صرع سعدی بنایت موثر است اکنون بدانکه جمعا و طبوخرهای
 برات مذکور شد و بحسب آن هر چه مناسب نوع خلط بود بکار برند اما بترقی اگر خلط بلغمی بود آب قند و شربت و سکنجبین عسلی آمیخته بنوشند و قوی کنند
 و اگر سودای بود تراب را بشکافند خربق سیاه در وی پر کنند پس آن تراب محشو اخربق را و سکنجبین خامید بعد آن تراب زنده و سکنجبین عسلی
 با لب بیا بیا کرده عقبی بنوشند و مدد کنند که قی شود و اگر صفراوی بود آب تخم شبت و آب بنه و تخم خبازی بستانند و اندکی نمک و وی بنیزند و بماند
 آمیخته بنوشند و قی کنند و اگر آب گرم نیز داخل نمایند بهتر باشد و بعد از حصول رقیق تقویت دهند و بعد از آن با نان قبول کنند ماده را تقویت مهر خلط
 شلاد بلغمی گل سرخ مصطکی قشاکر کند یعنی اجزاء صغار کنند و عود مندی و سنبل الطیب هر چه دارد در بار یک ساخته در کلاب بچینه بر حده فکند
 و در باقی اربعه و چهار شدای گرم و گلکند بخورند و بطنیات و گوشت طیور مناسبه با داری چینی خوشبو ساخته تناول نمایند و در سودای دل و کلاب فکند و آنچه
 برای بلغمی گفته شد نیز مفید است و گوشت بره شیر خوار و چوزی می مرغ با ماش و مغز بادام و اسفناخ بچینه تناول کنند و در صفراوی گریه کاه
 خرفه و اطرف بید در کتر بچینه ضاد نمایند و رب سبب طباشیر و کشنیز خشک یا کرده بنوشند و نان در آب نازک کرده و گوشت بزغال به تر مندی شش
 و کشنیز خشک خوشبو کرده تناول کنند و صرع که در شرد است کیفیت اخلاط بود گفته شد که در شمی شتند و میکند علاجش همان که در صرع
 خونی یعنی میسی ذکر یافته نوع دوم در صرع طحال و علامتش نفخ و صلابت و وجع طحال است نوع سوم در صرع مزاجی و علامتش از دغ و زرق
 و نفخ شکم و وقوع سوزش و اضطراب مزاج و بر آدن طعام غیر منضمه در قی نوع چهارم در صرع که ماده اش در ادعیه منی یا رحم بود و شش حجاب
 طشت و احتباس منی زیرا که هرگاه فنول طینه یا منوی رحم یا دوا عیه منی جمع شود کیفیت رذیه تحسین و بجات از وی عده شود و سوی دباغ و
 صرع می آرد و علامتش احتباس منی است و مدلی بجماع و متفرع اتفاق نیفتادن اندر ز بار و پنچولهای ران اندر کرده و پشت و جع و نقل
 اساس نمودن و صرع و حمی در نان حامله بسیار افتد پس از دفع حمل کشاید علاج هر چه فصل بلغم طحال در مانجی کباب مزاجی و در اخفاق اگر است

در نادره صرع و خراوی نادر افتد اکنون با کمال
 اندر صرع لازم باشد نه است یکی آنکه زبان مصرع زرد بود و در گهای زیر زبان سبز دوم آنکه هر وقت کدل گنگ شد و اندک شمی بدیاید سران
 هر دو سوم که هنگام قربانیت زبان گران تر شود چهارم آنکه خوابهای شوریده بسیار نماید پنجم آنکه فراموشی و بدی و از هر چیز سیدان علاج کرد
 ششم آنکه کف در دهن آن یز هفتم اندیشه های فاسد همچون غلغله و غلغلی و یا هفتم تنگی دل و بیست و نهم آنکه برای حقیر خشم گشتن با حق خشم اعلان پس پنج
 مخصوص صرع و ماغیست گفته شد و آنچه بحسب تعلیق ماده و جفت و دیگر مخصوص گفته شود اما علامات که بصرع مادی مخصوص است شش است یکی اختلاج
 و خفقان بعد از دوم از دم لرع و رجه در معده خاصه هنگام که گشتی سوم هنگام نوبت و دوا جین متعده گردند و مخزن تنغ شوند و چنان نماید
 اگر گویا گوی وی خفه میشود و باشد که اخره زنده و باشد که باز یا بول یا سنی بیرون آید چهارم آنکه پس از صرع سبک شود پنجم آنکه ابتدا تشنه باشد
 از دوا صرع شود مثلا شدت آرد یا پیش از نوبت آرد و تا دیر دار داما این علامات وقتی متحقق میشود که خطمی که در معده است محض صرع بود
 نبود بلکه بکثر است کسیت باشد زیرا که در آنجا که خلط وی محدث صرع بر دات بود اکثر است که در غوا که گشتی صرع می فراید و ظاهر است که در حالت
 تنگی کیفیت رویه بطریق اسهل برای میسر بود بهر حال ماغی از انست که اگر با متلازل کل بهیم اتفاق افتد کمتر مضرت کند ششم آنکه بسیار باشد
 که مجرب استعمال غذای مفید و مناسبت است صرع مستغنی سازد از دیگر دوا و این خواص علامتا انست که خلط فاعل محدث صرع بود اگر است
 نه کسیت و دیگر علامات که بر نوعیت خلط فاعل مشاهده بود بار با ذکر یافته علاج اگر مشاهده واجب کند نخستین فصل که با سلق زنده
 فصله صرع کلی است و بحسب نوع ماده و رقیق و وی کوشند بقی و سهال اما فی در صرع سعدی بنایت موثر است اکنون بدانکه جمعا و طبوخرهای
 برات مذکور شد و بحسب آن هر چه مناسب نوع خلط بود بکار برند اما بترقی اگر خلط بلغمی بود آب قند و شربت و سکنجبین عسلی آمیخته بنوشند و قوی کنند
 و اگر سودای بود تراب را بشکافند خربق سیاه در وی پر کنند پس آن تراب محشو اخربق را و سکنجبین خامید بعد آن تراب زنده و سکنجبین عسلی
 با لب بیا بیا کرده عقبی بنوشند و مدد کنند که قی شود و اگر صفراوی بود آب تخم شبت و آب بنه و تخم خبازی بستانند و اندکی نمک و وی بنیزند و بماند
 آمیخته بنوشند و قی کنند و اگر آب گرم نیز داخل نمایند بهتر باشد و بعد از حصول رقیق تقویت دهند و بعد از آن با نان قبول کنند ماده را تقویت مهر خلط
 شلاد بلغمی گل سرخ مصطکی قشاکر کند یعنی اجزاء صغار کنند و عود مندی و سنبل الطیب هر چه دارد در بار یک ساخته در کلاب بچینه بر حده فکند
 و در باقی اربعه و چهار شدای گرم و گلکند بخورند و بطنیات و گوشت طیور مناسبه با داری چینی خوشبو ساخته تناول نمایند و در سودای دل و کلاب فکند و آنچه
 برای بلغمی گفته شد نیز مفید است و گوشت بره شیر خوار و چوزی می مرغ با ماش و مغز بادام و اسفناخ بچینه تناول کنند و در صفراوی گریه کاه
 خرفه و اطرف بید در کتر بچینه ضاد نمایند و رب سبب طباشیر و کشنیز خشک یا کرده بنوشند و نان در آب نازک کرده و گوشت بزغال به تر مندی شش
 و کشنیز خشک خوشبو کرده تناول کنند و صرع که در شرد است کیفیت اخلاط بود گفته شد که در شمی شتند و میکند علاجش همان که در صرع
 خونی یعنی میسی ذکر یافته نوع دوم در صرع طحال و علامتش نفخ و صلابت و وجع طحال است نوع سوم در صرع مزاجی و علامتش از دغ و زرق
 و نفخ شکم و وقوع سوزش و اضطراب مزاج و بر آدن طعام غیر منضمه در قی نوع چهارم در صرع که ماده اش در ادعیه منی یا رحم بود و شش حجاب
 طشت و احتباس منی زیرا که هرگاه فنول طینه یا منوی رحم یا دوا عیه منی جمع شود کیفیت رذیه تحسین و بجات از وی عده شود و سوی دباغ و
 صرع می آرد و علامتش احتباس منی است و مدلی بجماع و متفرع اتفاق نیفتادن اندر ز بار و پنچولهای ران اندر کرده و پشت و جع و نقل
 اساس نمودن و صرع و حمی در نان حامله بسیار افتد پس از دفع حمل کشاید علاج هر چه فصل بلغم طحال در مانجی کباب مزاجی و در اخفاق اگر است

در صرع

و احتیاج است مذکورست علاج این هر سه نوع بحسب سبب همچنانست موافق آن در تقویه و تقویت عضو مایون بکوشند و انچه از هر
 سنی بود علاجش جمیع مذکور باین نحو و صرع کبدی و علائمش از احوال جگر طلب کنند پس اگر آن حرارت مگر محسوس و علائمش آنست که بیشترین حرارت
 در کتاف رسیده و من دو نهما هر چه در باب وی مضبوط است استعمال نمایند و کک اگر اعراض غلبه پیدا بود و سردی جگر ظاهر شود و با الاله
 باید که شود و بهر تبدیل هر چه در محل خود گفته شود استعمال باید نمود نوع ششم در صرع معانی باید دانست که گاه باشد که در روده که همان متولد گردد و گاه
 روخیت خفیه از آن جایگاه بدماغ بر آید و صرع بر آرد و علائمش همانست که در فصل بدان آید نوع هفتم در صرع اطرائی یعنی آنکه ماده وی در بطن
 یا دست باشد پس بخار ریخی از انجا بسوی مایع منصاع گردد و صرع آرد و احداث انقباض و انقباض در مایع و سبب تولد ریخ درین آنست که ماده معانی
 در بعضی گاه این صرع پس روح حیوانی در آن جایگاه لا فایده تواند انداخته و بواسطه آنکه در آن روح از ماده مذکوره دفعون که در آن جایگاه است پس
 متولد شود و باشد که در دوران سردی ماده بدان حد رسد که با فضل بر دست خود مانده ایمان موی پس وی آن ماده بخار کند از عطف مایه و بواسطه آنکه در
 ریه و ریه است اگر در لطفون مایع است غلیظ سازد بدان سبب مجاری روح نفسانی ضعیف افتد و صرع واقع میشود و میتوان که موجب غلظت شود و ماده و بوی نجیب
 شد که ایستگاه و تنفر از کیفیت سمیت ماده منتقض میشود و در آن مجاری روح صرع افتد و صرع حادث گردد پس آدمی در صرع بیاندازد که از
 حرارت وجودی و توجیه طبیعت هر دو و غلظت از رطوبت زائل شود و اثر کیفیت ریه تقضی گردد و بیکه دانست که احوال و سبب آن صرع که سبب غلظت
 عند کثرت ماده و قوت سبب گاه باشد که در اندک مدت صرع افتد و پیش از نیم ساعت یا یکساعت از آن حالت نباشد همچنانکه یکشاید باز ظهور نماید و
 صرعی که در بین افراد باشد بجهت از وی محالست رعناخت ماده و منع سبب باشد که با هر در محنت باشد و علائمش صرع اطرائی آنست که
 خداوند علت را خبر باشد که چون با و سردی از آن موضع حرکت کرده بجانب مایع بری آید آهسته آهسته عضو او عضو و تکام نوبت بشمار آید و باشد که
 نماید و رنگ را سیاه شود و گشتن دست و پا منتقض گشتن و در و دیگر اعضا اندر پدید آید و ایضا نزدیک به نوبت نازد و خیمه بسیار آید و لول زود زود
 بر آید قال جالینوس ان صبا احاطه به لعله من وجع ساقه فاخبره بحسب سبب مایه بارده بقصه مدالی و ماغه و ایضا قال ایت من المصروعین من یمن باقناع
 نمی بار چمن ابهام و جلد وکی روض ان رجلا کانت به نده الحلة من مشطیده و کان یقول کان یبکی مد فون فی الشیخ بالجمه و رین نمان هم بسیار
 مشاهده افتاد و علاج بهنگام نوبت برتر از آن موضع بصا بر بندند و بهی مشطک تاریخ و کیفیت ردید را رقص شدن و بدو جلیستن عضو مایع و صرع
 و بهر آنکه بر و فعلی گرمی رسانند عضو مایون را با تش یا ادویه که بالقوه سخن باشند چون عاقر قرحا و شیطرح و غلیظت و قریب و در خون بسیار
 ضما کنند و بمان جایگاه دو اگر گرم کرده ضما کنند بهتر باشد زیرا که اثر حرارت فعلی قوی ترست از آنچه تخمین بالقوه کند و ایضا باید که در آب گرم ریختن
 باید آید و نیز اندک آن عضو را در وی غرق دارند و آب سرد شدن نهند یا آنکه آتش در زیر وی دارند یا تجدید آب گرم کنند هر گاه بهر دو حال شود
 اما در وقت غیر نوبت تدبیر آنست که تقویه مایع کنند بدفعات و بهر تخمین و تقویت مایع بکنجین منضی و تر آب سوط خود و سبب
 مشک و عنبر بپزند و روغن فوخی و مانند آن بمالند پس از تقویه بدن و تقویت مایع بهر تخمین محض مذکور ضرر و چند بیهوش و فلفل با لیل
 که طلا کنند از آن روغن و عنبر بپزند و سبب خیری و سبب بالند پس اگر مقصود حال شود فموا لمراد که در داغ دهند بر آن عضو با عسل ملا و در خرور
 حاتم و شیر انجیر و یک کج ضما کنند تا که قرحا افتد و داغ یا قرحه را غفر شدن نهند مدتی تا ماده فاسد علی سبیل الترشیح از نفس عضو
 می شده باشد و ایضا قبل از آنکه داغ یا وضع ادویه مقرر کرده باشند بر عضو مستقر ماده حجامت کردن مع الشوط بود یا بلا شرط
 نفع تمام دارد و خصوصاً بهنگام نوبت و تدبیر آنکه قرحه یا داغ منحل نشود و انسب نقطه سبب بروی بسته دارند و جلد باغی بجز نیز بسیار

و احتیاج است مذکورست علاج این هر سه نوع بحسب سبب همچنانست موافق آن در تقویه و تقویت عضو مایون بکوشند و انچه از هر
 سنی بود علاجش جمیع مذکور باین نحو و صرع کبدی و علائمش از احوال جگر طلب کنند پس اگر آن حرارت مگر محسوس و علائمش آنست که بیشترین حرارت
 در کتاف رسیده و من دو نهما هر چه در باب وی مضبوط است استعمال نمایند و کک اگر اعراض غلبه پیدا بود و سردی جگر ظاهر شود و با الاله
 باید که شود و بهر تبدیل هر چه در محل خود گفته شود استعمال باید نمود نوع ششم در صرع معانی باید دانست که گاه باشد که در روده که همان متولد گردد و گاه
 روخیت خفیه از آن جایگاه بدماغ بر آید و صرع بر آرد و علائمش همانست که در فصل بدان آید نوع هفتم در صرع اطرائی یعنی آنکه ماده وی در بطن
 یا دست باشد پس بخار ریخی از انجا بسوی مایع منصاع گردد و صرع آرد و احداث انقباض و انقباض در مایع و سبب تولد ریخ درین آنست که ماده معانی
 در بعضی گاه این صرع پس روح حیوانی در آن جایگاه لا فایده تواند انداخته و بواسطه آنکه در آن روح از ماده مذکوره دفعون که در آن جایگاه است پس
 متولد شود و باشد که در دوران سردی ماده بدان حد رسد که با فضل بر دست خود مانده ایمان موی پس وی آن ماده بخار کند از عطف مایه و بواسطه آنکه در
 ریه و ریه است اگر در لطفون مایع است غلیظ سازد بدان سبب مجاری روح نفسانی ضعیف افتد و صرع واقع میشود و میتوان که موجب غلظت شود و ماده و بوی نجیب
 شد که ایستگاه و تنفر از کیفیت سمیت ماده منتقض میشود و در آن مجاری روح صرع افتد و صرع حادث گردد پس آدمی در صرع بیاندازد که از
 حرارت وجودی و توجیه طبیعت هر دو و غلظت از رطوبت زائل شود و اثر کیفیت ریه تقضی گردد و بیکه دانست که احوال و سبب آن صرع که سبب غلظت
 عند کثرت ماده و قوت سبب گاه باشد که در اندک مدت صرع افتد و پیش از نیم ساعت یا یکساعت از آن حالت نباشد همچنانکه یکشاید باز ظهور نماید و
 صرعی که در بین افراد باشد بجهت از وی محالست رعناخت ماده و منع سبب باشد که با هر در محنت باشد و علائمش صرع اطرائی آنست که
 خداوند علت را خبر باشد که چون با و سردی از آن موضع حرکت کرده بجانب مایع بری آید آهسته آهسته عضو او عضو و تکام نوبت بشمار آید و باشد که
 نماید و رنگ را سیاه شود و گشتن دست و پا منتقض گشتن و در و دیگر اعضا اندر پدید آید و ایضا نزدیک به نوبت نازد و خیمه بسیار آید و لول زود زود
 بر آید قال جالینوس ان صبا احاطه به لعله من وجع ساقه فاخبره بحسب سبب مایه بارده بقصه مدالی و ماغه و ایضا قال ایت من المصروعین من یمن باقناع
 نمی بار چمن ابهام و جلد وکی روض ان رجلا کانت به نده الحلة من مشطیده و کان یقول کان یبکی مد فون فی الشیخ بالجمه و رین نمان هم بسیار
 مشاهده افتاد و علاج بهنگام نوبت برتر از آن موضع بصا بر بندند و بهی مشطک تاریخ و کیفیت ردید را رقص شدن و بدو جلیستن عضو مایع و صرع
 و بهر آنکه بر و فعلی گرمی رسانند عضو مایون را با تش یا ادویه که بالقوه سخن باشند چون عاقر قرحا و شیطرح و غلیظت و قریب و در خون بسیار
 ضما کنند و بمان جایگاه دو اگر گرم کرده ضما کنند بهتر باشد زیرا که اثر حرارت فعلی قوی ترست از آنچه تخمین بالقوه کند و ایضا باید که در آب گرم ریختن
 باید آید و نیز اندک آن عضو را در وی غرق دارند و آب سرد شدن نهند یا آنکه آتش در زیر وی دارند یا تجدید آب گرم کنند هر گاه بهر دو حال شود
 اما در وقت غیر نوبت تدبیر آنست که تقویه مایع کنند بدفعات و بهر تخمین و تقویت مایع بکنجین منضی و تر آب سوط خود و سبب
 مشک و عنبر بپزند و روغن فوخی و مانند آن بمالند پس از تقویه بدن و تقویت مایع بهر تخمین محض مذکور ضرر و چند بیهوش و فلفل با لیل
 که طلا کنند از آن روغن و عنبر بپزند و سبب خیری و سبب بالند پس اگر مقصود حال شود فموا لمراد که در داغ دهند بر آن عضو با عسل ملا و در خرور
 حاتم و شیر انجیر و یک کج ضما کنند تا که قرحا افتد و داغ یا قرحه را غفر شدن نهند مدتی تا ماده فاسد علی سبیل الترشیح از نفس عضو
 می شده باشد و ایضا قبل از آنکه داغ یا وضع ادویه مقرر کرده باشند بر عضو مستقر ماده حجامت کردن مع الشوط بود یا بلا شرط
 نفع تمام دارد و خصوصاً بهنگام نوبت و تدبیر آنکه قرحه یا داغ منحل نشود و انسب نقطه سبب بروی بسته دارند و جلد باغی بجز نیز بسیار

حصص حرکت است عاير فلهذا مشتق است از اسم بر نفس و معنایش ام العصبیان است و در وجه تسمیه صریح بکار بینی اطباء را اختلاف است قال ابن سينا
 و ابو الفرج الان من الحصر و عین من شکس و غیره بالکائنات کالکائن و قال الفاضل العلامه انما سمی ببلان الکفنه کالنوا و العاير فلهذا مشتق است از اسم بر نفس و معنایش ام العصبیان است و در وجه تسمیه صریح بکار بینی اطباء را اختلاف است قال ابن سينا
 هو الذکر من عود العصب و معنی قاذون و معنی تفتت سیان تدبیر جامع النفع که در سائر اصناف بکار برنده بنگام نوبت باید دانست که مضر
 زبان می خاید پس باید که رویت و دخته باشد اگر پاس نهم و پنداندن نهاده هرگاه صریح بدید آید آن که دهن را اندر دهان و او نمند تا زبان
 او خائیده نشود و دهانش کشاده ماند و اینها انگور و چند بید ستر نرم بسیارند و به نجیب علی است و در طلق او چکانند و هیفا کنند شش و فربق
 سپیده و شکم قفل و عصاره کثرت الحار و طبل و شونیز و زنجبیل و مر و فرقیون و چند بید ستر هر چه ازین ادویه هم رسیده بسیارند و بسیارند و در بینی
 بالند و عود فادانار بینی و دکنند و اگر بسیارند و در بینی و مندر و باشد و این همه پر کانت که زود در بافت آید و عود فادانار که عود العصب است و بسیارند
 یار و بسن مفید است سائر مصروف عیان را خاصه اگر ترسم رسد و بوسیدن سداب در حالت صرع و بیرون آن مفید است و کدک بجز برای آن که
 در صراع بارد ذکر یافته است نگید سر کردن موجب فاقه است فاندن بعضی طبیبان گفته اند که اگر عاقر قرحا بکوبند و در بینی مصروع دهند اگر
 عطسه کند امید باشند توان داشت و بعضی گفته اند که صریح کپس از رسیدن آدمی بلبست پنج سال بپدید آید و شخوار ز اعلی شود و فاقه اگر مزاج
 و طبع بد باشد باجمه صرع مرضی است نرسد و سبب جمیع مسلمانان را در حفظ خود دارد و از جمیع فایسان چیزها که در همه انواع صرع مضر است
 اندر چیزهای سیرج الحریکه و براق در دکان گسترین و بر جای بلند بر آیدن و اندر گرما به و مسبط باد و مقام کردن و سراسر و گرمای گرم و جمیع
 بسیار خواندن بسیار و در بدن و اسب تا فتن و شیرینیهای سخت شیرین و طعامهای سخت چرب شرابکین و نمودن و آواز برق در حد
 و طعامهای غلیظ و گوشت جانوران بزرگ و شلغم و کرنب و گند و تر و سیر و پیاز و باقلی و عدس و جله تر با زبان دارد و جز بوجه آنکه نفس را
 خاصیتی است که صرع را بجنباند و غسل کردن بآب گرم دماغ را سست کند و ماده را بجنباند آب سرد و اخلاط و بیفشارد و همه میوه های تر و شیرین
 همه جانوران و هر چه از شیرینانند و موقی است و هر چه بخار انگیزد چون پیل خردان یا کاست و اخلاط بد باغ بر آرد و انا دار چینی و سیون و کرب و یا
 سفید است اخلاط را از دماغ فرو داند و از گرما باد را بیرون آرد و بوی گوگرد و قیر و قطران و بوی سوخته نان سب و فتن بر دهن سخت بد باشد
 خاصه اگر بسیار خنجر و بر استلار خسیدن و بخوابی مفرط نیز مضر است و اگر بار زدن پیش مصروع دو کند صرع بجنباند و اگر گوشت بز بسیار خورند
 آن باشد که صرع نکند و اگر پوست بز بخورند و اگر آب شود صرع بجنباند و چیزهای خشم آور و غم آور خصوصاً اگر خشم باشد و اگر
 ضرر دارد و بعضی اطباء در کاهود کشنیز رخت داده اند اما شنج میگوید و انالا احمد با فصل در سکه و آن علی است که ناگاه افتد و یکبار را آید
 حصص حرکت که از دماغ باندا می آید فیه شود و سائر بدن میرک شود و احساسی جلگی باطل گردد و از حرکات جز حرکت دم زدن و جگر نماند و بسیار
 پشت باز افتاده بوده باشد که حرکت دم زدن نیز محسوس نشود و سکوت مشابه شود و فراق در سکوت موتی تا فراین فصل تفصیل گفته آید
 و آنکه سکوت لازم این مرض است بسبب کسی گشته و باید دانست که سبب کلی این علت آنست که یکبارگی در یکی بطون شد ریفه دماغ
 سده افتد و تمام و کامل و مراد از بطون شریعت فضائی است که داخل نخ است و پوشیده نماند فضا عمیکه داخل تحت است و فضا سیکه داخل
 جان است بر هر دو حد این فضا و لفظ بطون اطلاق میکنند اما فضا در فصل مخی که ما بین قاع دماغ است مخصوص است بطون کینه و وجبات سده و موت
 می آنکه دماغ و مجاری و منافذ وی متکلی شود از ماده بلغم یا خون یا سودا و اما صفر و در آن تمام است و دماغ بمشبهت کسکه آرد هرگز نمیشود و اندک
 دوم آنکه دماغ منقبض گردد و از رسیدن سرمای شدید بر ریا از اظم و وجع سقط و ضرب و غیره متورم یا از بخار فاسد یا از کیفیت رویه خونی صرع مکرر

[illegible]

[illegible]

三

[illegible][illegible]

گویم زان شود مثل روح
 منتظر در حق حساب از حق
 شکرش ز در حق زنجیر
 صفت در حق منتظر
 قد چار منتظر سیر
 عاقل ز حال زین
 منتظر بند
 در منتظر هر را
 در یک پیا
 تا پند آید
 بهشتا و منتظر
 یاد در حق
 باز جو منتظر
 و بعضی بماند

۴۶
 و الا تعجب در حقین جل نمایند
 می شناسد و حقین را به جمل
 بر حقین بنده و حقین را به جمل
 سپاه یک سپاه در حقین
 پس افراشته می شود تا به جمل
 یک گنم در حقین سپاه
 فرموده اند و در حقین سپاه
 فرموده اند و در حقین سپاه

79

79

[illegible][illegible]

از عصبه آرد و این انگه است که زیو پوست و پوست فطریه بود زیرا که هرگاه از حرارت عصبه فوج آن طوبت بگذارد و از آن جاگاه ببردن آید و عصبه را بر
 عصبه بدید و عصبه که بعضی جوانان در هنگام تربیت جمیع اعضاء این تبیل است علاج آنچه از پس بیاورند پس از آنکه تبیل دل و دماغ مشغول شوند و آنچه از
 از پس جمیع اعضاء برش ترک جمیع است خاصه بر استلا پس از آن بر تقویت هر چه در باب قوت باه تدار که ضعف گفته شود بکار بر بند و آنچه از اعراض نفسیه
 در برش است که بر خشکین اذان حاصل آید بحال بر بد جوئی و امید واری و تحقیر و مانند آن هر چه شایسته آن سبب باشد و آنچه هنگام قرب جمیع
 اعضاء برش شقیه خاطر فزونی است نوع دوم آنکه از ضعف آله حرکت آمد و این بر سه گونه است یکی آنکه سو مزاج بارد عارض شود بعمده است با سبب عصب
 از روح متاثر نشود چنانچه باید و مسترخی گردد و عصب با شتر خا غیر تام زیرا که درین صورت قوت محرکه اعضا را جذب می تواند کرد و با علی ما یضبط بکار
 و است پس آن عضو منقبض بشقیه طبیعی میگردد و بالضرورت در حرکت جاذبه قوت محرکه و در حرکت منقبضه عصب واقع میشود و حرکت متضاده منقبضه بخلاف نالنج که
 شتر تا تمام است و قوت محرکه بر جذب اعضاء قدرت ندارد و عصبه بدیدنی آید تا که قوت بر جذب اعضاء قادر نباشد مع ضعضه اعضاء لا امساک از تبیل
 سو مزاج بارد و است که بر این و مشاغلان را افتد و عصبه که از افراط نوشیدن آب بنایت سرد و از نوشیدن در غیر وقت واقع شود و نشین
 از غیر وقت است که در حالت ناشتایا بر یا ضفت یا بعد جام خاصه اگر شکم می باشد اتفاق افتد و عصبه که از بسیاری شرب مشرب حادث گردد و حال رخ
 الاسباب العلایات الاکثار من جمیع اغذیه حارة کانت او باره یبر مزاج باطفا را حراره الغریزیه و اجداد و اغراض باک الخطب اکثر علی لانا التعلیل
 فی ضعف العصب والروح والقوة عن تحریک الاعضاء علی المجرى الطبیعی و يحدث الرعشه والاسترخاء و غیرهما من لعل الباردة و در حد
 این امراض از شرب شراب کثیر و جوهر دیگر نیز بیان کرده و خونی عن تقویل منبسط آن نه مؤثر آنکه از استلا و ناگواریدن طعام در یا ضفت تا کردن از عصب
 افتد غیر تام از اخلاط غلیظه لزوجه و بد نسبت حرکت که تمامه نماند شود قدری که نفوذ کند عصب را با الاکتیه و از آنکه قلیل المقدار باشد نتواند حفظ نمود
 بالضرور عصبه یقتل طبیعی خود و ثقل خلط غلیظه که در آنجا ممکن است پیوسته مائل یقبل بود و ازین در حرکت متضاده عصبه بدید و علا با سو مزاج
 بارد و سده اعصاب در فالج ذکر یافته است علاج آنچه سبب خلط بود مستغرق سازند ماده را بتدریج و رفیق مثلاً نخستین ماء الاصول دهند بعد حب شیطیح
 و بعد ایا رجات و تدبیر فنی استغرق در امراض سابق منبج مستقیم گفته شده است بهر تقدیر احتراز از او و بهر قویه و استغرق قویه ضروری است
 اما قوا و حیل الاثر فی الرعشه عن لاد و تیه و الا متفرغ القوی الان کل هذه تحلیل القوة و یضعفها و یزید فی الرعشه و این حکم در سایر امراض
 عصبیه چنانکه بالا بار ذکر یافته و اما بعد از روغن قسط و روغن زیتون و روغن صنایع یعنی کفتاران و اگر آب یعنی خرگوشها شستن و روغن کبچار
 است نیز گویند ضا کردن و بمیاه حار غسل نمودن و عصبه را بخش کردن و اما بعد از همه مقصود است فانی نه کلاما تجلب الموضع و اکثر السخنة فی
 الیه الحریه و حتی میاه حار در صناع سافج گفته شد و آنچه از سو مزاج بارد بود بهر تبدیل مزاج هر چه در مادی است بکار برند مگر فتیه که این نوع محتاج بان
 نیست خلطه عن لاده اما آنچه از شراب بود تدبیرش است که یکبارگی دست از خوردن باز دارند و روغن گل یا مورو یا اندکی سرکه آمیخته بهر سه مرتبه
 اغذیه هر چه چرخان را غلیظه کنند تا دل کند چون که نبه عصبه مانند آن و مغز خرگوش بریان کرده اندرین علت سودا و رسوم آنکه خشکی غلبه کند بر عصب
 بود نسبت در حرکت فرمانبرداری نکند چنانچه باید و علامت این تقدم اسباب مختصه است و لا غری فی بعضی عصبه وی شاید بودن و اینها از نشان این قسم
 است که بزودی خشک شود و با وجود آن دران عصبه گرمی رخشد اما توان دانست که خشکی بنایت در جو بود موجب عصبه شکله و بدلیل ان المدقوق مع غلبه
 بفتان عالی یغش لانی الا انها علاج در روغن کوشه بدایه در تشنج یا پس کوبت نوع سوم آنکه از ضعف قوت و از ضعف آلت افتد و این
 چنان باشد که عصب متاخری شود از اسباب خارجی یا داخلی خارجی چون برودشید و افتادن زخم یاگزیدن حیوان زهر دار و در عصبه عضو و خلط

و عصبه که بعضی جوانان در هنگام تربیت جمیع اعضاء این تبیل است علاج آنچه از پس بیاورند پس از آنکه تبیل دل و دماغ مشغول شوند و آنچه از
 از پس جمیع اعضاء برش ترک جمیع است خاصه بر استلا پس از آن بر تقویت هر چه در باب قوت باه تدار که ضعف گفته شود بکار بر بند و آنچه از اعراض نفسیه
 در برش است که بر خشکین اذان حاصل آید بحال بر بد جوئی و امید واری و تحقیر و مانند آن هر چه شایسته آن سبب باشد و آنچه هنگام قرب جمیع
 اعضاء برش شقیه خاطر فزونی است نوع دوم آنکه از ضعف آله حرکت آمد و این بر سه گونه است یکی آنکه سو مزاج بارد عارض شود بعمده است با سبب عصب
 از روح متاثر نشود چنانچه باید و مسترخی گردد و عصب با شتر خا غیر تام زیرا که درین صورت قوت محرکه اعضا را جذب می تواند کرد و با علی ما یضبط بکار
 و است پس آن عضو منقبض بشقیه طبیعی میگردد و بالضرورت در حرکت جاذبه قوت محرکه و در حرکت منقبضه عصب واقع میشود و حرکت متضاده منقبضه بخلاف نالنج که
 شتر تا تمام است و قوت محرکه بر جذب اعضاء قدرت ندارد و عصبه بدیدنی آید تا که قوت بر جذب اعضاء قادر نباشد مع ضعضه اعضاء لا امساک از تبیل
 سو مزاج بارد و است که بر این و مشاغلان را افتد و عصبه که از افراط نوشیدن آب بنایت سرد و از نوشیدن در غیر وقت واقع شود و نشین
 از غیر وقت است که در حالت ناشتایا بر یا ضفت یا بعد جام خاصه اگر شکم می باشد اتفاق افتد و عصبه که از بسیاری شرب مشرب حادث گردد و حال رخ
 الاسباب العلایات الاکثار من جمیع اغذیه حارة کانت او باره یبر مزاج باطفا را حراره الغریزیه و اجداد و اغراض باک الخطب اکثر علی لانا التعلیل
 فی ضعف العصب والروح والقوة عن تحریک الاعضاء علی المجرى الطبیعی و يحدث الرعشه والاسترخاء و غیرهما من لعل الباردة و در حد
 این امراض از شرب شراب کثیر و جوهر دیگر نیز بیان کرده و خونی عن تقویل منبسط آن نه مؤثر آنکه از استلا و ناگواریدن طعام در یا ضفت تا کردن از عصب
 افتد غیر تام از اخلاط غلیظه لزوجه و بد نسبت حرکت که تمامه نماند شود قدری که نفوذ کند عصب را با الاکتیه و از آنکه قلیل المقدار باشد نتواند حفظ نمود
 بالضرور عصبه یقتل طبیعی خود و ثقل خلط غلیظه که در آنجا ممکن است پیوسته مائل یقبل بود و ازین در حرکت متضاده عصبه بدید و علا با سو مزاج
 بارد و سده اعصاب در فالج ذکر یافته است علاج آنچه سبب خلط بود مستغرق سازند ماده را بتدریج و رفیق مثلاً نخستین ماء الاصول دهند بعد حب شیطیح
 و بعد ایا رجات و تدبیر فنی استغرق در امراض سابق منبج مستقیم گفته شده است بهر تقدیر احتراز از او و بهر قویه و استغرق قویه ضروری است
 اما قوا و حیل الاثر فی الرعشه عن لاد و تیه و الا متفرغ القوی الان کل هذه تحلیل القوة و یضعفها و یزید فی الرعشه و این حکم در سایر امراض
 عصبیه چنانکه بالا بار ذکر یافته و اما بعد از روغن قسط و روغن زیتون و روغن صنایع یعنی کفتاران و اگر آب یعنی خرگوشها شستن و روغن کبچار
 است نیز گویند ضا کردن و بمیاه حار غسل نمودن و عصبه را بخش کردن و اما بعد از همه مقصود است فانی نه کلاما تجلب الموضع و اکثر السخنة فی
 الیه الحریه و حتی میاه حار در صناع سافج گفته شد و آنچه از سو مزاج بارد بود بهر تبدیل مزاج هر چه در مادی است بکار برند مگر فتیه که این نوع محتاج بان
 نیست خلطه عن لاده اما آنچه از شراب بود تدبیرش است که یکبارگی دست از خوردن باز دارند و روغن گل یا مورو یا اندکی سرکه آمیخته بهر سه مرتبه
 اغذیه هر چه چرخان را غلیظه کنند تا دل کند چون که نبه عصبه مانند آن و مغز خرگوش بریان کرده اندرین علت سودا و رسوم آنکه خشکی غلبه کند بر عصب
 بود نسبت در حرکت فرمانبرداری نکند چنانچه باید و علامت این تقدم اسباب مختصه است و لا غری فی بعضی عصبه وی شاید بودن و اینها از نشان این قسم
 است که بزودی خشک شود و با وجود آن دران عصبه گرمی رخشد اما توان دانست که خشکی بنایت در جو بود موجب عصبه شکله و بدلیل ان المدقوق مع غلبه
 بفتان عالی یغش لانی الا انها علاج در روغن کوشه بدایه در تشنج یا پس کوبت نوع سوم آنکه از ضعف قوت و از ضعف آلت افتد و این
 چنان باشد که عصب متاخری شود از اسباب خارجی یا داخلی خارجی چون برودشید و افتادن زخم یاگزیدن حیوان زهر دار و در عصبه عضو و خلط

لین و بران ظاهر است اما در امتلا بر آنکه ماده غلیظه و خام است هیچ چیز متجرب نمیتواند در بران خلمان ماده استرخاک زمین است بدو است و بر آنکه
 بران علاج انچه در تشنج یا اس یا استلانی است تدبیر این نوع لقوه بسبب همین است و ایضا در لقوه تشنجی خواهد شد و بیهوشی خواهد شد و استلانی که با دست
 مرغیه چون خرده باب گرم تر کرده و شانات بر رخنا پر کرده و تدبیر بر رخنا بیکرم بغایت مفید است و باقی علاج لقوه تشنجی که پیش از امتلا بود و بدین بیان
 که در لقوه تر خالی آید شود و اندک اقیل یا اسن لم تمیز بیند یا فانی العلل تشنجیه و استلانی است که تا چهار روز یا هفت روز نگذرد و بیمار را به علاج بخوانند لیکن اگر
 طبع خشک و روز دوم بحقنه نرم طبع را روان کشود و اگر با لقوه علل استلانی که مقدمه مسکه بود هیچ چیز بیاید شتافت و بحقنه تیز یا مسهل قوی استفراغ باید کرد
 بی مثل وین ضابطه که استرخانی را باید داشت و فوائد دیگر که در قسم استرخانته آید در لقوه تشنجی و استلانی نیز ملحوظ دارند و امر متوقف علاج با
 تا چهار روز در انجا که علت منعیف بود و توقف تا هفت روز در ان موضع که علت قوی باشد و با لقوه نقل سرودن که در حواس است را بود و نیز توقف
 استفراغ است که ماده لقوه با هیچ تشنج بود یا استرخانی جز دانه باج و سار است لهذا دفعه واقع میشود و با وجود آن در هنگام تهدا بود و عدم دفع که غیر مستعد میباشد
 تا نیر و دارا اگر حرکت دهند بتواند که ماده نه برکد و بسوکل ریزد و خفاهاک ساز و نسوی تشنجی از خارج ریزد و بفالج انجام دیا بسوکل چون شریفه و باغ توجه کنند
 مسکه اگر دیا متواند حساب اسباب علل لغویه است اللقوه کثیره اما نیز جده الامراض ای مسکه و افالج غنغنی ان سید ان بلطف الخلط و اعدا و ال
 چنانچه آید در در انجا که اسل کردن سبب شود هر چه مناسب حال اس بود بکار برسد قسم دوم در لقوه استرخانی و این چنان باشد که عضلها و عضلها کما
 بسبب جوی قوی که اندام فرواید تر و غشیه است شود و مجاری ح سد گردد و بدین سبب که ان اندام است شود و اندامها فرو آورند و غشیه گردد و لکن لقوه
 تشنجی پیشتر باشد و استرخانی کثیر و علامت این است که نوزده دهن مشرخی و جعیت الحركات کرده و پوست جبهه وی و عضلهای آن طرف ترنجیده نباشد بلکه
 نرم بود و بکار برین چشم آن سمت فرد آمده تر باشد چنانکه با لایه بوی رسد اشک از ان چشم سائل بود و حواس کند و کند باشد خصوص لقوه و اگر چه فرق تشنجی و
 استرخانی ظاهر نیست لکن بر یادی تحقیق فرق دیگر نوشته می آید و آن است که جالینوس میگوید وری است که بر میان کام گذرد و جدائی هر چه استخوانهای
 رو به است و از اندرون دهن غشا رنگ پوشیده و این در زبان غشا بیکر پیوسته است پس که لقوه استرخانی پدید آید در هر تشنجی که استرخا بود غشا را کام همان
 طرف مشرخی و آویخته و متغیر اللون و وی رطوبه فیما یه و دیگر مصلحات بر حال خویش جایا شد و طریقه دیدن آنست که طبیب بگشت بر زبان حق نمیدان
 از باقی تر نشیند پس کام او نظر کند اگر در غشا جانی استرخا و اگر گفته شد پیدا باشد کام کند که لقوه استرخانی است و اگر غشا جانی خویش بود و دیگر اعراض تشنجی گفته شد
 از ترنجیدگی پوست پیشانی و من نه ظاهر باشد حکم نماید که لقوه تشنجی است و ایضا در استرخانی یک قطعه حرکت نمیکند و در تشنجی حرکت میکنند اگر علیل جسد کند لکن با یک
 و در تشنجی نمیتواند تشنج علاج تا روز چهارم یا هفتم در گذرد و از او بر بجز ما الاصول که با کجین بزروری یا عضل یا جعین آویخته باشند هیچ ندهند و از اغذیه
 هر چه لطیف و معتدل و دیری و خشکی بود چون خود آب و عسل نیت مانند آن اختیار کنند و هر چند که از آب طعام خود را بازدارد و بهتر باشد و ایضا از انچه طریقه بزرگرم
 چون کسین و کبوتر چه و مانند آن دست کشید دارند خصوص در تشنجی اما مارا جسل باک نیست هم از اول روز متیان و ادلان حرارتی یکسیر یا لمار لیکن
 مارا جسل که تا چهار روز می دهند ساده باشد یعنی با دویه حار مخرج نباید کرد و از غرغره و عطسه کردن نیز تا انقضای آن ایام قبل از تقیه اجتناب
 واجب است زیرا که غرغره و عطسه ماده دیگر را موضع علت کشد و ماده را که انجا باشد و خام بود دفع نتواند کرد و کذا که بهر دار و دیر اندازد تحت زکاکار
 بهر که هر لطیف تر باشد از ماده تحلیل کند و باقی را علیها و سر سار و پس از آنست که صبر کنند تا ماده که موضع علت میل کرده است ممکن پذیرد و درین اثنا
 خبر بدان شغل نباید بود که ماده مدد نیابد و قوت بر جانماند و بعد از ان که ایام معهوده در گذرد و ماده دفع یافته باشد ترنجید بدن استعمال نماید صوب و
 ایا رجات که در فالج ذکر یافته است و این همه تدبیر فنی کنند چنانچه در ابواب گذشته بکرات ذکر یافته و پس از آنکه از تقیه بدن خاطر جمع شود ترنجید

لین و بران ظاهر است اما در امتلا بر آنکه ماده غلیظه و خام است هیچ چیز متجرب نمیتواند در بران خلمان ماده استرخاک زمین است بدو است و بر آنکه
 بران علاج انچه در تشنج یا اس یا استلانی است تدبیر این نوع لقوه بسبب همین است و ایضا در لقوه تشنجی خواهد شد و بیهوشی خواهد شد و استلانی که با دست
 مرغیه چون خرده باب گرم تر کرده و شانات بر رخنا پر کرده و تدبیر بر رخنا بیکرم بغایت مفید است و باقی علاج لقوه تشنجی که پیش از امتلا بود و بدین بیان
 که در لقوه تر خالی آید شود و اندک اقیل یا اسن لم تمیز بیند یا فانی العلل تشنجیه و استلانی است که تا چهار روز یا هفت روز نگذرد و بیمار را به علاج بخوانند لیکن اگر
 طبع خشک و روز دوم بحقنه نرم طبع را روان کشود و اگر با لقوه علل استلانی که مقدمه مسکه بود هیچ چیز بیاید شتافت و بحقنه تیز یا مسهل قوی استفراغ باید کرد
 بی مثل وین ضابطه که استرخانی را باید داشت و فوائد دیگر که در قسم استرخانته آید در لقوه تشنجی و استلانی نیز ملحوظ دارند و امر متوقف علاج با
 تا چهار روز در انجا که علت منعیف بود و توقف تا هفت روز در ان موضع که علت قوی باشد و با لقوه نقل سرودن که در حواس است را بود و نیز توقف
 استفراغ است که ماده لقوه با هیچ تشنج بود یا استرخانی جز دانه باج و سار است لهذا دفعه واقع میشود و با وجود آن در هنگام تهدا بود و عدم دفع که غیر مستعد میباشد
 تا نیر و دارا اگر حرکت دهند بتواند که ماده نه برکد و بسوکل ریزد و خفاهاک ساز و نسوی تشنجی از خارج ریزد و بفالج انجام دیا بسوکل چون شریفه و باغ توجه کنند
 مسکه اگر دیا متواند حساب اسباب علل لغویه است اللقوه کثیره اما نیز جده الامراض ای مسکه و افالج غنغنی ان سید ان بلطف الخلط و اعدا و ال
 چنانچه آید در در انجا که اسل کردن سبب شود هر چه مناسب حال اس بود بکار برسد قسم دوم در لقوه استرخانی و این چنان باشد که عضلها و عضلها کما
 بسبب جوی قوی که اندام فرواید تر و غشیه است شود و مجاری ح سد گردد و بدین سبب که ان اندام است شود و اندامها فرو آورند و غشیه گردد و لکن لقوه
 تشنجی پیشتر باشد و استرخانی کثیر و علامت این است که نوزده دهن مشرخی و جعیت الحركات کرده و پوست جبهه وی و عضلهای آن طرف ترنجیده نباشد بلکه
 نرم بود و بکار برین چشم آن سمت فرد آمده تر باشد چنانکه با لایه بوی رسد اشک از ان چشم سائل بود و حواس کند و کند باشد خصوص لقوه و اگر چه فرق تشنجی و
 استرخانی ظاهر نیست لکن بر یادی تحقیق فرق دیگر نوشته می آید و آن است که جالینوس میگوید وری است که بر میان کام گذرد و جدائی هر چه استخوانهای
 رو به است و از اندرون دهن غشا رنگ پوشیده و این در زبان غشا بیکر پیوسته است پس که لقوه استرخانی پدید آید در هر تشنجی که استرخا بود غشا را کام همان
 طرف مشرخی و آویخته و متغیر اللون و وی رطوبه فیما یه و دیگر مصلحات بر حال خویش جایا شد و طریقه دیدن آنست که طبیب بگشت بر زبان حق نمیدان
 از باقی تر نشیند پس کام او نظر کند اگر در غشا جانی استرخا و اگر گفته شد پیدا باشد کام کند که لقوه استرخانی است و اگر غشا جانی خویش بود و دیگر اعراض تشنجی گفته شد
 از ترنجیدگی پوست پیشانی و من نه ظاهر باشد حکم نماید که لقوه تشنجی است و ایضا در استرخانی یک قطعه حرکت نمیکند و در تشنجی حرکت میکنند اگر علیل جسد کند لکن با یک
 و در تشنجی نمیتواند تشنج علاج تا روز چهارم یا هفتم در گذرد و از او بر بجز ما الاصول که با کجین بزروری یا عضل یا جعین آویخته باشند هیچ ندهند و از اغذیه
 هر چه لطیف و معتدل و دیری و خشکی بود چون خود آب و عسل نیت مانند آن اختیار کنند و هر چند که از آب طعام خود را بازدارد و بهتر باشد و ایضا از انچه طریقه بزرگرم
 چون کسین و کبوتر چه و مانند آن دست کشید دارند خصوص در تشنجی اما مارا جسل باک نیست هم از اول روز متیان و ادلان حرارتی یکسیر یا لمار لیکن
 مارا جسل که تا چهار روز می دهند ساده باشد یعنی با دویه حار مخرج نباید کرد و از غرغره و عطسه کردن نیز تا انقضای آن ایام قبل از تقیه اجتناب
 واجب است زیرا که غرغره و عطسه ماده دیگر را موضع علت کشد و ماده را که انجا باشد و خام بود دفع نتواند کرد و کذا که بهر دار و دیر اندازد تحت زکاکار
 بهر که هر لطیف تر باشد از ماده تحلیل کند و باقی را علیها و سر سار و پس از آنست که صبر کنند تا ماده که موضع علت میل کرده است ممکن پذیرد و درین اثنا
 خبر بدان شغل نباید بود که ماده مدد نیابد و قوت بر جانماند و بعد از ان که ایام معهوده در گذرد و ماده دفع یافته باشد ترنجید بدن استعمال نماید صوب و
 ایا رجات که در فالج ذکر یافته است و این همه تدبیر فنی کنند چنانچه در ابواب گذشته بکرات ذکر یافته و پس از آنکه از تقیه بدن خاطر جمع شود ترنجید

[illegible]

٥٩

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

一

[illegible][illegible]

فصل دیگر بیان نماید از چهار ضلع کی سود مزاج مزاج است دوم بالاده سوم تفرق الاتصال چون جماعتی از شیه و اما سما چارم جایز یا در ترکیب خوار چشم انداختن
 چون برون غرض چشم مانند آن علاج نیز چهار ضلع است کی تبدیل مزاج ساده دوم تنقیه سوم تدبیر تفرق الاتصال چارم صلاح حبس چشم و اکل کردن آنست
 که در ترکیب جزا چشم اقتضای تبدیل مزاج مزاج بدارد که کند که مزاج غریب و غلظت اگر گرم بود آب جنبه شعلاب آب کاسنی آب کاهو و گلاب به پدید آید چشم مع و نه
 آنست که چشم را نماید و اگر سرد بود مشک و امیران و وج و فلفل مانند آن بکار برند اگر تر بود علاج وی بتوتیا و قلیسیا و مانند آن کنند اگر خشک است و ندیوی بشیر و مغز باد
 سوده و سپیده تخم مرغ و حب آب بنول و مانند آن نمایند و در اخذیه اثر به نیز بحسب سببین رعایت معنی اندک اندک استفرغ ماده چشم به حبس
 و جوقان کردگی آنکه طعم و شرب که تر و سبکتر سوده و تر و سبکتر از اشیا و بد گوشت خوار انگیز به به نیز دوم آنکه اگر تن معتدل باشد نخست تن را از خلط بد با
 سوم آنکه و طبع را با دودیه تنقیه پاک نمایند و حجامت کردن و رگ تیغال و دیگرها که اندر سرست کشادن اندرین باب مفید است چهارم آنکه ماده را از رگ
 فرو کشند و بعضی آردن تا از چشم باز گردد بهر آنکه نزدیک ترین راه نیست و بدانکه اگر چه استعمال عکوسات در تنقیه چشم اثر تمام دارد اما آنست تن پاک
 کنند و ماده را از رگ بهرین علاج مشغول نباشند که منفرست پنجم آنکه رگ گوشه چشم بکشاید ششم آنکه بجزای مرغ یعنی اشک و ماده را از چشم فرو میالیند و در
 استعمال سعات و اندک چشم نیز تقدیم تنقیه ششقط است تا از ضرر ایمین باشد اما آنجا که بدن پاک باشد هیچ ضرر ندارد و پنجم آنکه اگر ماده از عضو چشم بی آید آن عضو را
 از آن ماده پاک کنند و تبسیر آن عضو مشغول گردند علاج تفرق الاتصال بدارد که کند که تری کثیر و خشکی صعب میگرداید و سوزاننده نباشد چون سوز
 از عطران و قوتیبا و سفید راج و شادنج حدی و صبر و مانند آن و بهر آنکه سرد و آنکه گرم و آنکه مزاج او به مزاج چشم سخت مانند است چشم را زیان دارد و هر چند کی مخالفت
 اوست از این نوع است یا کرده آید سود دار و زیرا که مزاج چشم گرم و تر است بدین سبب بیشتر حال دارد و وی نرمی فرا چشم را زیان دارد و هر دوئی که لختی تری تری
 کند و سوزاننده نباشد چشم را قوت و بهر عضو کی قوت یابد ماده بیماری را قبول نکند و بسیار است و این مصلی نه گشت اکثر علل اجامی چشم بکار یابد و شست
 و تداوی صلاح آوردن نیست چشم و اکل کردن آنست که اندر ترکیب جزا چشم انداختن و بعضی با طوع حیلما که هر یک در جایگاه خویش یاد کرد
 آید فایده قانون چشم آنست که نخستین نظر کنند تا ماده و چشم هیچ آماسی یا صدمی نیست یا نه اگر آماس یا صدمع باشد نگاه کنند تا ماده وی
 کدام است و علائمه ای کدام خلط ظاهر ترست و ایضا بنگرند تا ماده اندر تمام بدن است یا در سرست فقط پس اگر اندر بدن باشد نخست استفرغ عام کنند
 بحسب طریقی استفرغ خاص که تنقیه دماغ است متوجه شوند بعد در تنقیه عروق خاص که چشم است مشغول شوند و هیچ وجه بیش از استفرغ کلی
 دست چشم نزنند و در او محمل جرم چشم استعمال نکنند آنجا که آماس یا صدمع صعب یا بود و باد و چشم و اگر چنین نکنند بجز زیادت شود و حلاقی بزرگ حاصل
 آید و تدبیر بحسب هر یک به تفصیل گفته خواهد شد لیکن در اینجا نیز اجابا گفته می آید مثلاً آنجا که ماده در چشم رطوبتی غلیظ یا ماده بلاناک باشد نخستین تنقیه
 عام کنند و بهر علت مناسب از آن بجا یایج و خوب صبر و صب قوت یا دماغ را پاک سازند بعد باقی از بالافروکشند و چشم را با جبهه شیر تازه بشویند و بوی
 بنید کردن پاک شود ماده بخفتن آغازید و در وی سوادقه در چشم کنند و اگر بار بار برند و آنجا که ماده رطوبتی قوی با خون یا به صغیر آمینه بود و نخست فصلند هر یک
 را که مشاهده واجب کنند بهر حال پس از آن ماده را از سر فروکشند آنجا که ماده ریوی بود که با به چیزهای محمل سود دارد و آنجا که ماده خونی بود و دفع کفایت کند و باشد که خون
 غلیظ تر بود و در گاه چشم از وی متنی گردند اگر چه چندی کرده شده اما پس رگها به حال خود باشد و در چنین محمل استخوان نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن و بهر
 و ایایج فقیر و خوب قوت یا دماغ سودمند و شیان اگر کشید و شاد محمل نهادن خون غلیظ را رقیق کند و کسی که بر شرب ماهون غلبت باشد آنکه اگر مقدار
 شرب وی نباشد خامه عقب حمام و دماغ را گرم کند و صد با بکشاید و خون را لطیف کند اما روح را غلیظ سازد و نورانیته وی ظلمانیته مبدل گرداند و
 باید دانست گاه باشد که در چشم آماس ظاهر باشد لیکن در شیا پیوسته در چشم نمی آید و نفوذ علاج ظاهر نشود درین صورت و سبب نفوذ کنند تا ماده از سر

با او چشم و قوتیبا
 که از عطران و قوتیبا
 و شادنج حدی و صبر و مانند آن
 و بهر آنکه سرد و آنکه گرم
 و آنکه مزاج او به مزاج چشم
 سخت مانند است چشم را زیان
 دارد و هر چند کی مخالفت
 اوست از این نوع است یا کرده
 آید سود دار و زیرا که مزاج
 چشم گرم و تر است بدین سبب
 بیشتر حال دارد و وی نرمی
 فرا چشم را زیان دارد و هر
 دوئی که لختی تری تری کند
 و سوزاننده نباشد چشم را
 قوت و بهر عضو کی قوت یابد
 ماده بیماری را قبول نکند و
 بسیار است و این مصلی نه گشت
 اکثر علل اجامی چشم بکار
 یابد و شست و تداوی صلاح
 آوردن نیست چشم و اکل
 کردن آنست که اندر ترکیب
 جزا چشم انداختن و بعضی
 با طوع حیلما که هر یک در
 جایگاه خویش یاد کرد آید
 فایده قانون چشم آنست که
 نخستین نظر کنند تا ماده
 و چشم هیچ آماسی یا صدمی
 نیست یا نه اگر آماس یا
 صدمع باشد نگاه کنند تا
 ماده وی کدام است و علائمه
 ای کدام خلط ظاهر ترست و
 ایضا بنگرند تا ماده اندر
 تمام بدن است یا در سرست
 فقط پس اگر اندر بدن باشد
 نخست استفرغ عام کنند
 بحسب طریقی استفرغ خاص
 که تنقیه دماغ است متوجه
 شوند بعد در تنقیه عروق
 خاص که چشم است مشغول
 شوند و هیچ وجه بیش از
 استفرغ کلی دست چشم
 نزنند و در او محمل جرم
 چشم استعمال نکنند آنجا
 که آماس یا صدمع صعب یا
 بود و باد و چشم و اگر
 چنین نکنند بجز زیادت
 شود و حلاقی بزرگ حاصل
 آید و تدبیر بحسب هر یک
 به تفصیل گفته خواهد شد
 لیکن در اینجا نیز اجابا
 گفته می آید مثلاً آنجا که
 ماده در چشم رطوبتی
 غلیظ یا ماده بلاناک
 باشد نخستین تنقیه عام
 کنند و بهر علت مناسب
 از آن بجا یایج و خوب
 صبر و صب قوت یا دماغ
 را پاک سازند بعد باقی
 از بالافروکشند و چشم
 را با جبهه شیر تازه
 بشویند و بوی بنید
 کردن پاک شود ماده
 بخفتن آغازید و در
 وی سوادقه در چشم
 کنند و اگر بار بار
 برند و آنجا که ماده
 رطوبتی قوی با خون
 یا به صغیر آمینه
 بود و نخست فصلند
 هر یک را که مشاهده
 واجب کنند بهر حال
 پس از آن ماده را
 از سر فروکشند
 آنجا که ماده ریوی
 بود که با به
 چیزهای محمل
 سود دارد و آنجا
 که ماده خونی
 بود و دفع
 کفایت کند و
 باشد که خون
 غلیظ تر بود
 و در گاه چشم
 از وی متنی
 گردند اگر چه
 چندی کرده
 شده اما پس
 رگها به حال
 خود باشد و در
 چنین محمل
 استخوان نمودن
 و عقب آن
 طعام لطیف
 خوردن و بهر
 و ایایج
 فقیر و خوب
 قوت یا دماغ
 سودمند و
 شیان اگر
 کشید و شاد
 محمل نهادن
 خون غلیظ
 را رقیق کند
 و کسی که
 بر شرب
 ماهون غلبت
 باشد آنکه
 اگر مقدار
 شرب وی
 نباشد خامه
 عقب حمام
 و دماغ را
 گرم کند و
 صد با
 بکشاید و
 خون را
 لطیف کند
 اما روح را
 غلیظ سازد
 و نورانیته
 وی ظلمانیته
 مبدل گرداند
 و باید دانست
 گاه باشد که
 در چشم
 آماس ظاهر
 باشد لیکن
 در شیا
 پیوسته در
 چشم نمی
 آید و نفوذ
 علاج ظاهر
 نشود درین
 صورت و سبب
 نفوذ کنند
 تا ماده از
 سر

[illegible][illegible]

که چشم باز نشیند و چشم بر طریقه مزاج بدن دماغ چشم از اغذیه و غیره بر چه موطب بود و اختیار کنند شیر بر سرد و شیرین چکانند و در غرض خفیه و خشک
چکانند نهایت مفید و باید که چشم بسته دارند تا که خشکی زیاده نرود و بر آنکه حرکت و ملاقات هوا موجب خونت و تکلیف است قسم سوم از ملتوی شدن جملی
و چون این طبقه را دوستی کسی تا که بواسطه مصروفات ملاقاتی تمام چشم خشک شود و طوبت نجا حیدر این طوبت جلیه و طبقه شکیله است بر ضرورت طرا که جلیه
شکیله و مسمیه بر جلیه از آنکه جلیه نیز خود فضای ندارد تا که با غایت باج شود و ملتوی نگردد بلکه ملاقاتی استخوان ناچار نائل سگردد و حرکت ملتوادم آنکه چشم را سخت
بسته باشند از شدت سختی بستن بر طبقات و طربا چشم نشیند و بدگر نیز بر ویست مکنند تا که نوبت جلیه برسد جلیه جلیه اگر گفته شود در هم پیوسته و ملتوای طبقه
مذکور است که باید بدانسان در چشم خود حالتی شبیه ملتوای عین الی حد امکان منع ذلک و جزی که نائل شده است چشم از ان جهت الم تعددی در حین علاج
اگر سبب التوامصافت تمام بود یا را باشد و در طریقه مزاج باید که شیدا کلا و شرابا و لؤلؤ و استخوانا و تمر و نارا و سوطا و قطونا و قاقا که در طریقه مزاج اول
طایفه است که برای دفع سبب است که از تمام عارض گشته اما در آنچه بطشید عید سبب و امر طریقه است که بواسطه ارقا و تلیسین بر طوبات بر حالت طبیعی بسبب است
بلا آینه قسم چهارم در شرخا که جلیه عارض شود بواسطه وقوع طوبت و روی و عا که کوسو مزاج طوبت درین طبقه واقع گردد و فوج بود یا مادی و علائق است که بر این
که چشمهای وی ملتوی اصل خود نبرد و باشد که ضعیف و شرخا عاصبا که چشم نظر بر قف متعسر و پس اگر سوز مزاج سلاج باشد تا بودن الم شایسته و اگر مادی
الم لازم نیست و شدت خونت الم محبت داده است علاج بعد از دفع سبب بدن دماغ کنند کجوبه و جاشا سبب بر تنقیه نفس عضو غاغر و فقه استمال نمایند
مفصل که در تیج که صفت در صفت صفت مزاج تنایا بازمیاید که سخته می نمایند و از اغذیه تلایا و ملغجات و گوشت طیور و مانست که آن هر چه ناست بود احتیای
کنند و مادی خواه سبب شرخا و خواه چشم ختمین فصد کنند بده و سبب تلایا بربند فاصده و روی دفع فصد طایفه است اما در لغی اگر مزاج و وقت برین فصل
مسا بود و فصد عظیم است که خون در اطراف بلغم نیز برین میشود و فصد اندا فصد استفرغ کلی گویند و حال آنکه مطلوب تخفیف بدن از ان شرخا سبب
میگوید العمل برین تلایا یا راون بالفصد ابتداء الفالج و امر بقدم فصد این چنین امراض بر آنست که سبب بر آمدن خون رگها و سبب پذیرند و پس از آنکه
تنقیه بد کنند و سبب است رگها تحریک مواد و استخراج آن با سالی باشد **فصل در اعلاال طبقه مشیمیه** بلکه یافتگی این طبقه از اطراف غشا
رقيق دماغی و از اورده و شرائین واقع است و مشیمیه از ان گویند که اشتمال وی شبکیه چون اشتمال مشیمیه است بر چنین و گفته اند که مشیمیه
این جبهه شبکیه است که با مشیمیه دارد از کثرت عروق و شرائین و چون طبقه مذکور کثیر ال و راست و منفذ غذای دیگر طبقات و طوبات امر
وموی درین جبهه افتد و باشد که در وی فساد و بدالنسب مزاج جلیه فاسد گردد و زیر آنکه غیله از مشیمیه اخذ میکند و فصد خویش گرفته و باقی را
صافی کرده بر جاییه برساند و از جاییه غذای خود گرفته و باقی را صافی نموده بجلیدید برساند پس اگر در مشیمیه وی باشد غذا کلا از اجزای آید نیز فاسد و سبب
و بسیار که مشیمیه متورم شود و بدالنسب عصبیه مجوفه فصد گردد و پس بصارت ضعف پیدا آید علامات بودن علت درین طبقه است که در چشم چشمی در
وی سرخی پیدا یزد و در چشم در جایگاه شلیم محسوس علاج فصد کنند و مباح مناسبه نیست باکی زنده بجز برای ملایم طبع را بکشایند و از بزرگسان حاصل
در بزرگ سنول بر غنای الشلب بستانند و با هم کرده نیک بچشانند پس حل کنند و روی حنظل و تلیسلی از شیان بعضی و چشم چکانند و طلع که آنرا سبار خفا گویند و بعد از
اسفول اندکی سرکه در روغن کبرشند و چشم فاصده کنند فاصده شیان بعضی در کسین حدت خون متبل است لیکن نهایت اندک باید تا که قدرت دفع اندکی که
بسیار وی خوراخام میکند و در مسام می چسباند از انست که قبل از تنقیه استمال و شکی است چنانچه بالا گفته شد **فصل در اعلاال طبقه شبکیه** و طبقه
از اطراف عصبیه مجوفه دماغی شده و بر جاییه جلیه نیز دارد و از انست مثل گشته تا آن حد که با این جلیه و جلیه واقع است و آنکه اشتمال و بدین
دو طوبت مانند اشتمالی شبکیه است بر عید شبکیه مسمی گشته و گفته اند که شبکیه از ان گویند که کلبیا از غشا رقيق درین طبقه نافت شده و مانست سلاج

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

پس از تحقیق کمال معنی شکر دهنده در شکر فصل در اعمال طوبت بر خیراتین طوبت مشایخ سید بیعتی الزمان و صفات و احوال الهی است و منقبت خلقت

این طوبی که ای طبعه کینه است که در تنه ای که تیغ دیر رخ واقع شوند بر جلید نیز از اذیت و سب و انوائی میوه ها کرم محفوظ دارند این طوبی یا سمض می اندکی زیاده

حجم دوم نقصان آن بود که در غفلت این بر سر بر شتم میان کنم **قسم اول** در ازدیاد حجم مفرت افزودنی این هست که اگر چه زنی اندک بود اما بجهت نقصان

شفافیت که خطم اخراوا میکنند در انطباع استباح برلیدیه مقصودی می افتد و در بر روی ع بر مجری یعنی فتوری راه میابد چه چاه آنکه از دیوار حجم بیشتر باشد و در

است مشهور بهار بل مشهور و عظمت دارد و دیگر در جمالیات نهی ما این است حاج و حمید به یثرب اب عین است که مانع بهار است و علامت افزونی این طبیعت است

که مریض چون سر بخوابد در پیش روی خود خیال کند که دریا ایستاده و در حالت پری معده و عقب و جوف در بشارت غالب و مضمحل مریض و در

الفقه ضعیف نباشد و اینها ابتداء این مرض خیر برای تجدید است با تشی از سبب محلی تجدید و پیش است روح سبب این خوبت ضعیف میگرداند و این

درست نماند عاقل و بی تعلیف و نوام دی عبدالغنی میر دودیش است که در میان مرتبه بالی انجمن ساری خوانده اند بزرگوار در اینجا سنو ساری ساری

سرت وى لطيف اردو صحف سين ميهيدان الهند بھونچ

بصاوات اماره و نه که از باغ نسیم و در میان درختان بهاریست جمع گدازندگان طایفه شهاب رحمت

فان اياك انزلنا من السماء ماء فاصبح من الجبال نازكا
 انفقنا من بين سب وندفعا من ايديهم ما دون ذلك من غير ان يقرروا
 انفقنا من بين سب وندفعا من ايديهم ما دون ذلك من غير ان يقرروا

چونکه اگر استیلاست یعنی بصارت را که ظاهر میشود اگر نقصان که است و فعل با صبره منعفا می یابد و غدا نقصان این مرض سرخ و سبز

در منتهی حشمت خدایا که نگار باها را در مخفاک واقع است و در همیش آنست که برگزگان این طوبت ناقص واقع میگردد و ما بنوی و عنینک بتوفیقهای حاصل میشود

افضا در مصداق مانند چاه و خود نیز باید دان دلیل مورد بحث است از چند وجه چنانچه در شرح اسبابی که یافته است و ایضا شایع اسباب بنویسد که مؤ

آنست که هرگاه غیبیه ناقص نشود حاضر میگردد و سیر اجتماع از پیش و این ازد و حال بیرون نیست کی آنکه اجتماع در جمیع اجزای طوبت مذکور

شود و در غیرت و مدار با کمال اهل مسگر و دو وسیع خیر و بد منشود و معلوم است که اگر چه عام نبوده بلکه در بعضی اجزای خود این نیز بود و در بعضی آنکه در بعضی

دوم آنکه در اوضاع مختلفه اندکس اگر اجتماع اجزای رطوبت بموضع مخصوصی در زمین هر جزیره که منتهی قلع تاریکی می بنید و اگر اجتماع در اجزای رطوبت بموضع مختلفه

سبب اجتماع در هر یک که باشد می کنند این کیفیتاً عند کدورت این رطوبت نیز عارض شود و چنانچه در نزد امار گفته آمد اما جماع اخیری خبری

دیگر دست و پا که در چیزی دیگر امان از آنکه اجتماع اجزای بی یونیشود و کجای حتم و در خواب و لغت انسان از لوازم اجتماع اجزای این تربیت و این نیز

میتوان کرد و بنیها اگر چه فرق دیگر هم بسیار **علاج** در غصه و نفوس بدن کوشند و هر چیز که فریب میدهد و باعث طوبت بود و بکار بر بند و اچنانان با هم

جذبه تناول کنند و غلب بگمارند و بر تمام مطب دامت نمایند و شیر و خمران سیسید سفید و تخم چکانند و طبش و ویو فر پیوسید و بر کوبیده

مطبوعه دارند بالجمله هر چند که ترطیب دماغ کند بکار برند قسم سوم در کدورت و غلظت و رطوبت بقصدی مخصوص و نوع است که در کتاب این بر مکتوب

اندر کمايه با آئينهاى بعديه هرگز بنظمى در آينده و ضريبه‌اى با آئينهاى بالاسمعا سوس نيز در دوازده روز و شصت ساعت بدو در هر روز

علی آنالیدورت تمام باشد در بیع اجرای رخصت و درین حالت چهارت باشد را سال پیوسته

انند و این را طوبی بر چنان رویه است می انداختند و چون که فدا می و کفایت از سینه سببیه

عقبہ وادریں حکومت میر جہانگیر باغ پاشا پاشا پیر پور و بی بی اجپہ پاشا پیر پور

[illegible]

[illegible][illegible]

و این علت میست بر سرخ بیاختن عروق و بزرگ شدن آنها که در زنده اند نبی که قشر ظاهری اینها گند پس باقی قوای و بیرون آیند و غلبه
 بحال خود باشد و علامتش ظاهر است و در برش همان که در نور سرج گفته اند قسم پنجم و ششم که آن وقوع زخم و بیاض است بلکه بعضی گفته اند قسم هفتم
 و طین قرینه یعنی درم صلب پس و قشر اوی درین طبقه اند و علامت آن نیست که درج بشدت بود و در رگهای چشم و در پدید آمدن و رنگ درم صرخ مایل بسیاری و
 کورت نماید و خش شدید که تا حدین منتهی شود پیدا باشد غماضه هنگام که در شش و تپه ایضا در در سرخه دار و در زوی طعم نشود و اگر خط خیز عروق پدید نیست اما
 تدریجی که سکن الم و توقف مرض بود دست باید زدند تا آفات عظیم پدید نشود و در سرت که فکند و قدر قوت خون برآورد و طبع را با راجع بخوبی و این فکند
 نرم دارند و گاه که در شش که در غلبه نایبشیا و بعضی پسید غلبه یخته در چشم ریزند و برگ خطی خجاسی و غلبه الشکلی که نته یا رخن غلبه مزاج ساخته ضما و گند و چکا
 او و جاد بکار نبرد که قال الشلح فی هذا الجوف و ایاک استعمال لا و به الحما و ه فانما یزید و جلا لایق قسم ششم در شور و نو بدانکه گاه یا که در شور و راجع این طبقه
 شیره که از این سطح ظاهر میشود و لعل این شور و سببه و مکتبه ماده موضع حصول آن مختلف میباشد از روی لعل و در جع و قوام و در عرض مثلا اگر ماده اندک بود و شور
 و جع کمتر و اگر ماده بیشتر و ماده و جع بشدت میباشد و خطر بیشتر اما اعتدال در موضع صلیب خاق که شیره که در زیر قشر ظاهری یا صافی و سیاه و غلبه شرات که در قشر
 ثانی و ثالث پدید آید که بواسطه ادراک غلبه یخته تحت قشر ثالث است پسید نماید و در جع تحت قشر ثانی است در بیاض سواد و توسط شیا و قال صاحب الشکره الشیره
 التي تكون فی القشرة الاولى تكون سودا و سبب النور الخارج منها و التي فی الثانية تكون متوسطة و التي فی الثالثة تكون سودا و سبب النور الخارج منها و التي فی الثالثة تكون متوسطة
 عند ما باید داشت شیره که در ظاهر قرینه بود و در مجازی ثقبه نباشد سلم مست بر آنکه اگر بواسطه کثرت یا حدت ماده منقرض بود از آنکه قشر ظاهری قرینه نسبت بشور
 دیگر وی تحت رست قبول خرق نمیکند مگر در زیر و بعد از نوز شدن اگر مجازی ثقبه نبوده باشد از روی مانع بصارت نمیشود و بخلاف آنکه قشر و دیگر بود که اگر
 اعتدال قبول خرق بیشتر میکنند بواسطه آنکه جرم اینها بدان خفی و شیره که مجازی ثقبه باشد در قشری که بودی است زیرا که چون اندال پذیر و اثر وی منخبط
 میکند و اینها شرات که در قشر ظاهری اند چون با خرق انجامد و جع کند و غلبه علاج تدریجی در این مرض از باب و رام و قروح بحسب حال بچونید و از تقصیل و جاد
 با سفل فصل و اسهال در ابتدای راه عات بکار برند و در انتها شیا و بعضی که دردی کند باشد در چشم کشند و در انخطا شیا و بعضی استعمال کنند فاکده
 فرق در نور قرینه و در شرات وی است که نوسخت و مستحکم میباشد و در زیر میل فروغی نشیند لایق شیره که در زیر میل فروغی نشیند و از وسعه و ضریبان خالی نباشد
 قسم ششم آنکه در زیر قرینه حال شود و این را کمون المده تحت القرینه گویند و در کور راسه سبب یکی آنکه درین طبقه قرحه قرحه و منقرض و تاریم برین آید
 پس آنکه کم اینها بماند دوم آنکه در ششید واقع شود و فطنه وی تحلیل ناپز و فطنه تحلیل گردد و بریم و در شیا بالیت سوم آنکه صداع شدید حادث گردد و پس سبب
 فطنه بدین جانب است و آن درین جایگاه ساکن شود و دریم که در ششید این ریم بشاید شکل فطنه می نماید و حال وی مختلف بعضی چنان باشد که ضیق قلیل از قشر
 و گیر و بعضی چنان باشد که موضع کثیر از قرینه و گیر و بعدی باشد که بهیچ چشمی اشتغال گردد و تباری در علاج هر وضع تحلیل با عدال کند بکار برند مثلا در و بر صفر
 و شیر و خربار یا در آب نیم کتان مخلوط کرده در چشم کشند و با جلیه کلیل ساجد عت باب نیکم کم کشید چه کنند و در ششید تحلیل و در ششید و قلیما
 فطنه بار یک ساخته و در چشم بکشند و طرند و بدانکه هر گاه ازین بریم تحلیل نیاید بدستکاری متوجه گردند و طرقتش است که قرینه را از طرف کلیل منجمی که
 باین مخصوص است و نگاهد باید کشش عین کشند تا آسب سبب سبب این شش است آورده و در برین آورند و بعد علاج قروح چشم رجوع نمایند اما تا حاجتی قوی نباشد
 و آن ریم منع ابعاد کنند و دستکاری کشید و از حد صفت و در صفر بگیرند از روت مربی و ده درم صفر و عرقان و حصف از بریم درم یکم که کوفته
 و بر ریم جیه و لعل و غیر آن گفته شد استعمال کنند فصل در اعلال طبقه پنجم و این جایی است غرضی صلب شفت غلیظه البرم مختلفه بعضی که متعلقه را متحرک
 میدانند و بعضی که نه است سفید و جهمی است از شاخهای غشا و ملک بالای قحف و بر پوست سراقع است ناشی شده است و در برین چشم بستر
 ۱۰۰

علی الشکلی که نته یا رخن غلبه مزاج ساخته ضما و گند و چکا
 او و جاد بکار نبرد که قال الشلح فی هذا الجوف و ایاک استعمال لا و به الحما و ه فانما یزید و جلا لایق قسم ششم در شور و راجع این طبقه
 شیره که از این سطح ظاهر میشود و لعل این شور و سببه و مکتبه ماده موضع حصول آن مختلف میباشد از روی لعل و در جع و قوام و در عرض مثلا اگر ماده اندک بود و شور
 و جع کمتر و اگر ماده بیشتر و ماده و جع بشدت میباشد و خطر بیشتر اما اعتدال در موضع صلیب خاق که شیره که در زیر قشر ظاهری یا صافی و سیاه و غلبه شرات که در قشر
 ثانی و ثالث پدید آید که بواسطه ادراک غلبه یخته تحت قشر ثالث است پسید نماید و در جع تحت قشر ثانی است در بیاض سواد و توسط شیا و قال صاحب الشکره الشیره
 التي تكون فی القشرة الاولى تكون سودا و سبب النور الخارج منها و التي فی الثانية تكون متوسطة و التي فی الثالثة تكون سودا و سبب النور الخارج منها و التي فی الثالثة تكون متوسطة
 عند ما باید داشت شیره که در ظاهر قرینه بود و در مجازی ثقبه نباشد سلم مست بر آنکه اگر بواسطه کثرت یا حدت ماده منقرض بود از آنکه قشر ظاهری قرینه نسبت بشور
 دیگر وی تحت رست قبول خرق نمیکند مگر در زیر و بعد از نوز شدن اگر مجازی ثقبه نبوده باشد از روی مانع بصارت نمیشود و بخلاف آنکه قشر و دیگر بود که اگر
 اعتدال قبول خرق بیشتر میکنند بواسطه آنکه جرم اینها بدان خفی و شیره که مجازی ثقبه باشد در قشری که بودی است زیرا که چون اندال پذیر و اثر وی منخبط
 میکند و اینها شرات که در قشر ظاهری اند چون با خرق انجامد و جع کند و غلبه علاج تدریجی در این مرض از باب و رام و قروح بحسب حال بچونید و از تقصیل و جاد
 با سفل فصل و اسهال در ابتدای راه عات بکار برند و در انتها شیا و بعضی که دردی کند باشد در چشم کشند و در انخطا شیا و بعضی استعمال کنند فاکده
 فرق در نور قرینه و در شرات وی است که نوسخت و مستحکم میباشد و در زیر میل فروغی نشیند لایق شیره که در زیر میل فروغی نشیند و از وسعه و ضریبان خالی نباشد
 قسم ششم آنکه در زیر قرینه حال شود و این را کمون المده تحت القرینه گویند و در کور راسه سبب یکی آنکه درین طبقه قرحه قرحه و منقرض و تاریم برین آید
 پس آنکه کم اینها بماند دوم آنکه در ششید واقع شود و فطنه وی تحلیل ناپز و فطنه تحلیل گردد و بریم و در شیا بالیت سوم آنکه صداع شدید حادث گردد و پس سبب
 فطنه بدین جانب است و آن درین جایگاه ساکن شود و دریم که در ششید این ریم بشاید شکل فطنه می نماید و حال وی مختلف بعضی چنان باشد که ضیق قلیل از قشر
 و گیر و بعضی چنان باشد که موضع کثیر از قرینه و گیر و بعدی باشد که بهیچ چشمی اشتغال گردد و تباری در علاج هر وضع تحلیل با عدال کند بکار برند مثلا در و بر صفر
 و شیر و خربار یا در آب نیم کتان مخلوط کرده در چشم کشند و با جلیه کلیل ساجد عت باب نیکم کم کشید چه کنند و در ششید تحلیل و در ششید و قلیما
 فطنه بار یک ساخته و در چشم بکشند و طرند و بدانکه هر گاه ازین بریم تحلیل نیاید بدستکاری متوجه گردند و طرقتش است که قرینه را از طرف کلیل منجمی که
 باین مخصوص است و نگاهد باید کشش عین کشند تا آسب سبب سبب این شش است آورده و در برین آورند و بعد علاج قروح چشم رجوع نمایند اما تا حاجتی قوی نباشد
 و آن ریم منع ابعاد کنند و دستکاری کشید و از حد صفت و در صفر بگیرند از روت مربی و ده درم صفر و عرقان و حصف از بریم درم یکم که کوفته
 و بر ریم جیه و لعل و غیر آن گفته شد استعمال کنند فصل در اعلال طبقه پنجم و این جایی است غرضی صلب شفت غلیظه البرم مختلفه بعضی که متعلقه را متحرک
 میدانند و بعضی که نه است سفید و جهمی است از شاخهای غشا و ملک بالای قحف و بر پوست سراقع است ناشی شده است و در برین چشم بستر

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

در ابتدا خون باز دی که بر سر که کم بود چشم اندازند اگر بر سر کل رسی چنین حمرین نمود و یا در آب مملو درون مذکور آید بهتر است با آب جرم در غلظت
بر تحلیل کند و مرد داشتن در غفران خون مذکور آید بلکه اگر غایت تحلیل مطابقت از رخ سفید و حمرین با قوی کبر تر غلظت نمود و چشم نبرد و سوزان
چون که در بزرگ عصب غلبه پذیرد و درون نمک نبرد هم که در چشم نهاد و طبع صغیر و در آب کس نماید و سوزان که محتاج مواظبت با متداول اندازند و با
که آن خون تجر شود هر که تحلیل نرود و قی منشر باقی ماند و گاه باشد که اجزاء مجاوره آن متشن شود و قرصه گردد و متعددی که در سوزان از چشم قسم سوم در ظرف مفتوح ظاهر می
عاز به غلظت و سکون نیز آمده و در چشم نرود و اجزاء را که بظرفه مشا که در در بیان و صلا و از است که بفارسی خانه سیکون و آن یاقوتی است که به چشمه چیدان و اکثر
از فوق اکثر که جانب بی است باید میکند و با سکه از فوق صغیر یا نیز در جانب در جانی مبتدی گردد و احوالی مختلف گاهی نمی نرود و نیزه متوقف میگردد و گاهی
چون چشمه از جانی که بر قرصه تجار میگردد و از طرفه چشمه و چنانچه در چشمه اول که رقیق بود و چون از جانب بی یا سوزان یا از فوق یا تحت یا تحت ناشی شود
برون اندک برای است و مخصوصی بود و از آنکه این نوع جانی حسین خصوصیت دارد و از مشا به سبب است فرق میان کردن بینا لازم آمد و آن است که سبب از جانی
چشم ناشی میشود و علیل است از جانی قرصه مشا میگرد و بخلاف قرصه که پیش از یک جانب مبتدی و در دیگر با سوزان می نماید و ایضا جرم ظفر از آنجا که ناشی میشود و گاهی
مانیخ و از آنانی وی منسج و منسج میماند و در جانی غایب سبب در من فرغ وی چنین امتیازی باشد با علاج فصد قبال کنند و بهر حال باید و بهر حال
تجلیس و شیاف و زنج و نیا که چون بلقیون که در چشم کشند و کمل برین شیا بعد تمام و تلین ظفره باید که در پیوسته می از اثر دو الکما منعی منعفل گردد و صفت
شیا و زنج که از شیان اسود نیزه گویند که زنج و شواخ از هر یک یکرم و نصف قلمیاد و در مشق و سکنیخ و در قفل زنج یک نیم و در مشق و سکنیخ و در مشق
بگذارند و باقی اجزاء کوفته و بخینه باوی بپزند و شیان سازند و صفت شیان و نیار چون که در نیا کجا آید شجون و شنج زنج حمرین که در شکر طرز و داشتن از هر یک
یکجود و مرد و غفران عروق که بفارسی زرد و چوب کند از هر یک یک ربع جز و جله را که نوبه بخینه آب بپزند و از آنکه رنگ این شیان برنگ نیایند و زرد و سفید باشد
نام می گشته نوع دوم آنکه ظفره است از یک باقی که کرم است بونته مبتدی و در یک ناره قرصه که صفا و وسیع غلیظ گردد و با سوزان این نوع در اکثر مرصین جا
واقع میباشد و بهر سواد متجاوز میگردد و اندک گفته اند که فوف نقدی وی بر قرصه متیقن نشود و دست بعالج نمکند و برادنی آوی که دارد و سایر با هر یک که شیان
آویخته و تحلیل فوت با هر از صوف بسیار و دو واپه قدر تحلیل باید که اسفند جرم غلیظ را بگذارد و حال آنکه جودی مانع ابصار نیست لیکن اگر دانند که بر قرصه متیقن
میشود و کل در نوع اول گفته شد که بهر درون رخصت مایه سبب از بر قرصه منع ابصار نماید نوع سوم است که در ریز و با صره و شفر سازد و البس علاج وی
یعنی تراشیده برداشتن و سطح معنی کشط است طریق و سطح است ظفره البصار از ملحه جدا کنند پس تحت دی سبت باطل ایشانند و از آنکه متواصل سازند
تا به کلی نثار شده و جودی باقی نماند متعلق به چشم پس از بریده بردارند و بهر یک قطع احتیاط و در زنده تا حمله موت یعنی گوشه چشم بریده و اگر که بر قرصه متیقن گردد و جودی
شود و اگر که نوبت به سبب است که در چشم کور شود پس کمال واجب است که ظفره را از زنده شیان از قطع وی باز نماند و فرق است که ظفره سبب عصبانی و صلب باشد
کشمه سرخ و حال آنکه باشد که ظفره نیز سرخ بود اما سببی سرخی لخته می ماند و حکم با سبب صال یعنی مایه در آنکه جودی از ظفره باقی نماند بپزند که اگر جودی باقی نماند و جودی
که از عود کند باید که این نوع ظفره بر دو سبب است یکی که لخته می پخته باشد بلکه متاز و جدا بود و دوم آنکه مازق چنان با حال آنکه آنچه متاز بود و بشود و آسانی برداش
می گردد از مایه است بلا کلیف اما آنچه مازق باشد تدبیر جدا کردنش است که نخستین موضعی از جانب ظفره قطع کنند تا در آوردن را که ظفره از ملحه جدا
نماید و حل شود پس سبت دارند و با سبب است که سخت تیز نباشد و برین همه تو این بر فوف برداشتن جدا کردن و کمال شیان پوشیده نیست فی اکثر بهر که شیان
قرصه به نیا و آب دی چشم چکاند تا داغ شود پس در سبب مفر بر خون گل آمیخته بر پشت چشم نمند تا سوزش نباشد و بغیر از مایه در وقت حدقه را بجمع نمایند
تا بر لخته متعلق نگردد و دیگر روز بکشاید و آب یره و نکات نماید اندر چکاند و از پس روز با سبب صال و شیان و غیر آن می کشند و با نیا و را پاک کنند بسیار باشد

PALE

[illegible]

[illegible][illegible]

در این یک است و همانگونه گفته اند دوم آنکه بریم پس طبقه قرصه آید و این در امراض قریه گفته شد اما معنی سوم که در اینجا دوست در امراض ملتحمه می آید
که این شود چشم را حالتی شبیه بر خشک بود و اسهال ارتفاع بخارات سودا و با صبر و صفت گردد و بصورت چنان نماید که گویا در میان برود و در انداز لازم می آید
در این طبقات تغییر پذیرد و حرکت و در حرکات چشم ثقل و بطور پیدا و در مریض چنان در یابد که گویا چشمهای او را از موضع اصلی بر گشته است و چشم گشته در
خارش چشم لازم باشد و هرگاه با آب گرم بشویند خارش تسکین یابد و حرکت چنان بر عیبت مذکور است که بخارات سوداوی ناسد الکلیفیت که شدید الحار است بنا
بر آنکه شوند و زیر طبقات چشم گردانند و بنمایند علاج بهر استراخ ماد و ایا رجات و طبع اضمحلال و غوره کنند و در چشم اندازند و طبع حلیه و اکل
و با بون و مانند آن هر چه لطیف بود چشم آنگاه نماید صفت فرور کنند و از غفلت و ما بران از هر یک در دو انگ صبر و قوی را یکی و نیم پیلید روزی یک
مرخص از هر یک یک درم حلیه است و ادویه کوفته و بحریه نیمه استعمال نمایند و نگاه باشد که با بادیان بشویند و عند الحاجة بکار برند فصل قوی چشم
افتادن چیزی چون کاشاک در چشم و بیان افتادن حیوان در چشم و این فصل بر دو قسم گفته شد اول در قوی و طریق شناختن وی آنست که هرگاه در
ملاقات نبار و با خنده چشم افتد و افک بر او ای می آید حال آنکه پیش ازین هیچ آشوبی در چشم نبوده باشد و آن دانست که چشمی در چشم افتاد و علاج
چشم با آب گرم بشویند و از مالیدن چشم را خراش و اجتناب نمایند شیر زنان نیز بکارند پس گرد و دو غبار است به همین تدبیر عمل شود و الا ملک بگرداند
عق چشم و در چشم برده و پاک نشود اگر محسوس در سبیل بر دارد یا قطره زینبیه بروی گذارند و ساعتی همچنان بدارند تا قوی بدین جنبه یا در پس بیکارگی
بروان آرند و آنچه بالا تر بود و در ملتحمه یا در باطن یک شربت نکرده باشد یا چرک آن یا از سر یا چرک موجب باشد به سولت می برگیرد و آنچه خالص و توبه بگرد
نه برگیرد باید که شسته را با یک بیاض و در چشم ریزند و تا می بدارند تا که قوی در نشاسته و نیز دو از موضع خود جدا گردانند پس جنبه بردارند و بسیار باشد که قوی معلوم
در چون پارچه چکان بر انگشت بچیند و اندون یک بچکانند بیرون آید و آنچه که چیزی در شست چون پاره از منوشه گندم و یا گویا زهره از شیشه دانند و آنی آید
و شست که آنرا باقی که مخصوص باین کار است بگیرند و در حلیه که بر آمدن ممکن باشد یا بر گرد و در با آن شیر زنان یا سپید و بنفشه تخم صابون بکارند
تا از حضرت امین با قوی دوم در افتادن جانور در چشم باید دانست که حیوانی است آید مانند بلک خرد تر از آن که در بازوی با یک دارد و هرگاه در چشم
افتد بر قوی آید و شست میکند و می مکد و بدانسیب افش میگرداند و الم شدید و لذت و چشم سرخ میگرد و در طریق بر آوردن وی برود و وجه است یکی آنکه
طین فاری با یک ساخته و چشم بر کنند و یک ساعت بماند و در آنکه آن حیوان با طین بیاورند پس آنرا خرقه یا جنبه بیرون آرند و دم آنکه نخستین
چشم را با آب گرم تمسک کنند تا منقرض شود پس بگیرند میل سودا و آنرا که قوی اختلاص بود متوسط چشم بماند بقوت تا آنکه از آن مکان زایل شود
پس نفس سودا با اختلاص میل نمایی تا قوی خازند تا که آن جانور بیرون آید و آنکه طین فاری گلی است که بدان سری شوی و فاری گلی سر شوی می گویند
و این سر شوی بسیار سپید مایل به سبزی بسرخی و آنچه مایل بسرخی است بهترین است اما فصل فیه که چشم افتد و بسیار حیرت یاورم پیدا آید
علاج ضرب فصد کنند و بنفحات خفیه و ما را الفوا که طبع و الما کم کنند و اگر احتیاج باشد حجامت نیز کار فرمایند و پس از تنقیه بمرکز تسکین الم سپیده
مع زردی و روغن گل آمیخته چشم نمند و بعد از آن که ماده دفع یابد و در و ساکن نشود و سرخی زایل گردد و اما کبودی چشم باقی ماند باید که کشنده و نوج
و سنگ پیل و زنج طلا سازند تا که کبودی رو شود و سنگ لعل عبارت است از سنگی که در طفل یا نند و باید دانست که آنکه اتصال که بر سطح افتد از تنج یا
از سنگ یا غیر آن تدبیرش نیز فصد است و مال ناماده بدو میزنند و آنرا که خون آمده باشد خون از وی پاک کنند و آنچه مصلی اندکی کافور بروی
بر کنند و سخت بر نهند و آنرا که خون بر آمده نباشد توتیای پرورده بکنند و زرده تخم مرغ بر پشت چشم نمند و در هر اندک است فصد و مل کنند تا که
گسسه شود گوش دارند تا که قطبهای چشم از وی نماند و علاج قروح و و بلیه چشم جمع نماید گرد فصل قروح امین باید که قروح در سایر طبقات

[illegible]

ممکن الموضع است اما آنچه در ملتوح و قرینه و عنیه افند بطریقی آید و علامات مخصوصه در بخلاف آنکه در دیگر طبقات افتد که در حس نمی آید و آنوقت که در
جوش نه طبقات بالا را نگرفته و از رطوبات نافذ گشته نظایر آید لیکن در ابتدا قبل از آنکه دیده جوش زند و بغیر از این هیچ آثار یا نشانه نمیشود مگر آنکه در مفرط
و فساد و نکرانج میدید و طبیب میداند که در دست و از آنکه سبب آن خلط حاده محرقه انداخته است که در طبقات و آمده و تفرق الا اتصال رو شدت بخش
و خلش و ضربان و وجع مفرط و کثرت ^{مصلح} از لوازم قره سائر طبقات است اکنون علامات که در قره ملتوح و عنیه قرینه مخصوص است بیان آن شود اما علامت آخر
ملتوح آنست که در سبک چشم نقطه سرخ پدید آید و اگر سرخی در همه سبک عیام بود مضمی مخصوص سرخ تر از دیگر اجزاء وی نماید و باد و جود این آثار دیگر که از انوار قره بیان
یافته باشد و قره ملتوح که غائر بودی است بدین علامت و قره عنیه که مقابل سبک چشم نقطه سرخ که در گاههای سرخ منتسج باشد پدید آید پس اگر این آثار گسترش
وروی که عنیه بوده با قرینه را می نرسد و اگر از کثرت و درازت غالی بود تحلیل می پذیرد و با تفرق و علامت قره قرینه آنست که در سبک چشم نقطه سپید پدید آید و در صورتی که قرینه
سبک چشم مانع آمدن است بصارت از دید بصارت عنیه که تحت است و قرینه بلون آن تلون مینماید و در شمای این طبقه هفت نوع است و ازین هفت چهار است
که بر سطح ظاهر قرینه پدید آید و سه که در باطن می افتد یعنی در عمق قرینه و این بدو قسم بیان کنم قسم اول قره قرینه که بر سطح خارجی است و در و اطراف تره بر سطح
ظاهری باشد برای جالبینوس تبیان است و از این معنی از معتقدین چون کثایون پیش سطح قرینه نقطه خشونت و جرب اطلاق کرده اند و در خون این است
میگوید که بنده اختلاف در حق نیست بلکه در نام است زیرا که خشونت و جرب و جنبش و عدال و فرو تفرق الا اتصال که در اعنای تشنه یعنی دی تیری که جلده تشنه
پس که بر وی اطلاق و در طرز داشته است فاشد عروضا للعین یعنی توان گفت باید که این قسم شش است بر چهار یکی آنکه بر ظاهر بیای و سبک پدید آید و در ظاهر
و این را بتاریقی قدیم گویند و بر بیانی آخیش حسنی تمام عبارت تاریکی دود آنکه سبب خشونت عین تر و سپید تر بود اما در دست اکثر باشد یعنی موهن بسیار
و در انگیز و این را بجای سبک بیوانی قانایون گویند و تره هر دو است سرخ آنکه بر کنار سیاهی پدید آید و قدری از ملتوح فرامی گیرد و این را بتاریقی اکلیل بیوانی از خون
گویند و این صاحب رنگ بر که بیشتر ازین تره بر سیاهی بیانند و اندکی بر سبک و آنچه بر سیاهی است سفید نماید که مانع از اعلی بصارت احبیه و آنچه بر سبک است سرخ پدید آید و در ظاهر
طوق سیاهی چشم بتاریقی اکلیل اسود گویند و بیوانی اخامون چهارم آنکه بر سیاهی چشم انداخته و در صورت سبک پدید آید گویند که قطع خرد صورت و این را بتاریقی فی گویند و
اخراقی نیز خوانند و در بیوانی البی قانایون و مانند تره حیه ابقوا شایه است و تره حیه مفید و اخراقی قسم دوم و در قره که باطن قرینه افتد و این بوده که است که باطن
صافی اللون بود و در خردی بگاد و در خرد خشک است که تره در این بدو بیانیان لوتو یون گویند و تره حیه وی است بضم ی یعنی بخاک عظیم و عین دوم آنکه نسبت لوتو
فرخ تر بود و در عین اکثر و این را حافره گویند و بیوانی لوتو یون یعنی عین و در خیره می نویسند که این را فله و گویند یعنی موه و در دناک موه آنکه یک بسیار که تره خشک
بیشتر است و اگر در دست او را زنگرد و در طوینها چشم از وی بیالانند و در بعضی دلیله این است و این تره حیه جهان مهم می است که در حوض چهارم از قسم اول که یافته یعنی
اخراقی و البی قانایون و مانعی است از قره ساد و غریبه که ازین قسم خارج است آنرا ذات العروق گویند و معرفت آنست که گاههای بار دارد و در هر موه
که چشم می براید شعبهای رنگهای منتسج پدید می آید و مثال شبکه درین تره فرامی میگردد و در طبقات و انقل میشود و بدلیل البی صلیع بعین بسیار این شبکه است
فانگاه سالم ترین فروج آنست که در ملتوح بود و الم قلق و در معده داشته باشد و بهای تقصیر چشم در بود و آنچه چنین نه بود بدست خلطه اگر و جدت و قابل
باشد علاج هر گاه ازین علامتها که یاد کرده اند اثری پدید آید در حال ابتداء و دفعه فیهال کنند و با ندازد قوت خون بر آرد و در هر هفته یا نزدیکتر
از ان هم از نفعال قدری خون بر آوردن لازم دارد و به طبوخ بلبله و تمر سندی و خیار شنب و مانند آن طبع را ملاک کنند و اگر طبوخ پدید آید
بقدری ایلاج تقویت دهند صواب باشد و اسهال نیز مدفعات باید کرد و در اینجا که قره حیه بجان گوشه که دوی بنی است نزدیک تر باشد و
وقت خواب چنان باید خوابید که آن طرف بماند تا نیم و گوشه چشم جمع نشود و از آنسو زانند و اگر مگو شده که سوسه گوش است نزدیک تر بود

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۲۹

بوده باشد و اگر خشونت بر قرینه پیدا شود و با وجود این بودن خیالی ثابت باشد آنکه از یاد و نقصان پذیرد یا بصری عظیمی شود یا شریک عملیات این نوع است و در
 است که اگر خارجی باعث تحلیلات شود و این برد و گوشت است یکی آنکه ممکن نباشد و چون حاصل گردد به سرعت تحلیل پذیرد و اگر سبب کور لطیف و سبب از دل باشد و این در
 بنحایت است متصاعد شود از شش به بلع یا از معده یا از دماغ و باعث تصاعد آنچه یا ندادن تغذیه میشود یا بحران یاقی یا غضب یا انداختن هر چه متصاعد شود و علت این
 تکرار است که سبب جگر یا کبدی در خیال مخصوص بیک چشم نباشد و بیک حال ثابت نباشد بلکه سبب غیر سبب کبدی را انداخته و گاهی نقص گردد و دوم آنکه ممکن بود و این که نزدیکی است
 و علت آنست که سبب کبدی بیکر پیدا نباشد و در وقت ضعف و بصارت تبخیر می شود تا آنکه اگر تدارک کرده نشود تبخیر و اکاید دیگر علل و فرق کخیالات مندرج در این
 فرق توان کرد فصل نزول المار تفصیل گفته آید مع فوائد جدیدیه افشار الله تعالی پوشیده همانند اگر چه سبب این مرض حسب درج احوال طبقات و طبقات گفته شد و در
 مندرج در اول است و در نزول گفته خواهد شد اما حسب کسانی درین فصل نیز سبب تبخیر و برامع علاج در عرض میان آوردن است سبب این سبب بسیار یکی آنکه
 خلط سوداوی در شریان حاصل شود پس مرقع گردد و از وی بخار سردی دماغ و پارس کند و نفی گشته منشعب گردد و علتش آنست که آدمی تحمل کند که سبب سوداوی در شریان
 می آید و چون بلند تر میشود منشعب میگردد و علاج نخستین این از خلط مذکور بدین سبب است پاک کنند به تریبی یا قوی که در امر صوداوی صیقل یابد پس اگر بپزد و شریان
 صغیرین یا شریان پس گوش بر بند پس دماغ کنند و دماغ وادان بدن آنکه بر نیزه مخصوصی سوزد چنانچه در مقدمه نزول گفته آید و پس از قطع دماغ نیز از تنقیه سودا و غافل باشد
 زیرا که بعضی شریان منبسطی فنی واقع اند که قطع آنها ممکن نیست پس اگر احیاناً ماده بوده باشد می تواند که ازین شریان تغذیه متصاعد شود و طریق دماغ شریان مع
 شریان و خوار در شقیقه بکمر است دوم آنکه شریان از خون گرم ممتلئ شوند پس هم منقبض گردند و بخارات سمی از وی بریزند و با روح آمیزد و علتش آنست که ضعف بود
 و گاه گاه چون زبانهای آتش متعلیل شود و علاج فصل کنند و خون کثیر المقدار برآرد پس از فصل طبع را بجزای سطلی خون نرم سازند و از آنچون خون فراوانی چون
 و شیرینی و بسیار خوردن بر پیریزند و در علاج این قسم صحت رواندارند و بزرگ گاه باشد که خون مذکور در هر دو تجویف قلب فند و غشی آرد پس خنای و موت و گاه باشد
 که خون مذکور در تجویف دماغ افتد و مسکته آرد پس واجب آنکه در محالجه عیالت کنند و الا یصلوا قبل از فصل مسهل نهند و خون کمتر نبرد آنرا تا تحریک ماده و یا
 مستغرق شدن و چنانچه باید بدین آفات نه انجاء سوم آنکه رطوبت بلغمی که شریان و صافی باشد در معده حاصل شود پس مقدم دماغ یا در حوالی چشم
 گردد و آید و هرگاه آدمی علیل زند یا چشم مالده داده یا که مذکور حرکت افتد و بخارات بحسب آن ماده از وی جدا گردد پس متعلیل شود که چیزهای سفیدی که کج فرود
 می آید و بالا و دند که از غش غش مذکور عین در وی است این خیال همی نماید علاج فی کله و معده و دماغ را با یار جات و غرغره پاک سازند و بهر اصلاح غذا گوشت
 مالکیان یا نمود بخیه و بهار جینی خوشبو ساخته تناول کنند چهارم آنکه سبب از اسباب که در اسباب کلیه خیالات در همین فصل ضبط یافته بعضی اجزاء رطوبت بخیل گردد
 شود و اما از جانب دیگر آنکه از وسط و علتش آنست که بخار بجا نرسد یا چه حسب تذکره اجزاء رطوبت تحلیل کند آدمی که شغنی است و آید باشد که بکمال آتش
 آتش باشد و آن جانب شود و پوشیده نیست که این خیال لازم میباشد تا که در وقت رطوبت زایل شود علاج استقراغ ماده کنند و اصلاح غذا نمایند و چیزهای که رطوبت را
 جدا کرد چون کلمه های مذکور و شیاف مرارات در چشم کشند و آنچه مادی بود محتاج با استقراغ نیست تعدیل کفایت میکند چنانکه خلطی از اخلاط در دماغ حاصل شود و
 بسبب بیزی از جمیع آن خلط یا بخار و طبقات بریزد و وقت بعد وقت پس در وقت ریش آن خلط یا بخار تحلیل کند انسان آنرا که چیزی در خارج از محل بندیش رود
 وی همی افتد و باشد که ازین خیال ناگمانی ترسد و اسد لال هر خلط موجب زنگ خیال توان کرد علاج نخستینیه ماده کنند و از فصل اسهال و قی بدین سبب
 حال مرضی بود و بعد از تنقیه شربت خشکاش دهند تا ماده را تخلیه کنند و از ریشین بر چشم باز دارد و آنجا که در تخلیه و قبض ماده دماغ ترسد که آنفی دیگر خواهد
 باید که ماده را از طریق بینی فرود آورند و بهر سبب مدتی برین سان ماده از طریق بینی برآرد و دهند تا که ماده از راه چشم باز آید بی مضرت و نوعی است از خیالات
 که شی و احداث صفت بولیدنیها کثیر نماید و چشم که شغلایای رطوبت مابین بصر و بصیر حاصل شود و بهر شغلای که در ریشین از جمیع مضر و پوشیده بسبب فرق

[illegible]

91

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۹۵

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

قولم و انچه
 ان با عیون و انچه
 الحاق و انچه
 بکار خانی خود
 که با شرف
 بسیار زمین
 قولم که ان
 گفت و در کتاب
 میباشند و در
 و غیره و در
 اسب و در
 باشد که
 که در ان
 نیز که ان
 او در ان
 بنیاد و
 ۹۹
 بدو و انچه
 مصلحت
 عصبه را
 واجب است
 و بخوارات
 که ان
 بوجه
 گشته و
 و نوز
 که در
 ۱۲

[illegible][illegible]

۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

العلاج لمرض الجذام في الطب النبوي

وَمَا يَنْبَغِي لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِثْلَ النَّاسِ الَّذِينَ كَانُوا يَنْفَعُونَ

پیشید نیست که هر ادا را که صورت و مخارج حروف و کیفیت ادای آن غایت و تلفظ مجمل و محال و ناممکن و شنیعت و موجب کراهت و

استیلاهای برادر من، اعضا، اهلیه این نیز لادوست که الانخی علیک سونم آنکه عصبه میفرشته در صامخ کز قوت سمع درو نیست پشیش یا فرج بسمل و این نیز علی است لقا (الای)

پنجم آنکه بریل بزرگ منظره ای را بگوید و موجب کسری شود چنانچه در استنباطی اوضاع حماده و حمیات صفوان و عارض مکی و در علمای مشهور را منظره و علمای کثرت که به او در مشهور

[illegible][illegible]

در طب ابو یوسف و آلایات مسیح انقدر محمدش طرش و کرمی بشود و بداند که سوره نراج حار و عام عصب کشک کند و عیسو زود بداند نسبت قوت مسلمه خیا به یارید نافذ نمیشود و اندیشه در آرزو یارید

بیشتر و کثیف توأم است سمع را کثیف میسازد و روح را از نفوذ مجری طبعی باز میدارد و در طلب تمام عصبانیت گنجند و بدین سبب بعضی اخبار روی بر بعضی می افتد و بعضی

روح را پسند و عیادت و بران و یا پس بختان می آید مانند حار و مانع نفوذ روح مع سگید و دو صلا این قسم است که در عیش گوش و جع محسوس بغیر نقل و بد و تن و اما

سورخاج وطن بدو در دهم نیباشد و آنرا از این مورد خارج از این تفصیل بدان کنیم باید دانست که اگر باره سوری اشرار میسرماند و او را قاسری گری زیادت میشود و اگر

دو کبریا متغیر میشود و در هنگام آری آفتاب جسته شود و ایضا اله و آدم زیست که التماس بلیغ در گوش و در حوالی آن با نگرانی بس بود و هم چون بوسه میداری و در آن اسباب

وای مردم در کسب دوی نمودن اگر می پدید آید در تربیت دبد و میوه خرد سازد و اگر تربیت بجوایات نماید سود بخیضات تسع فایده و سود هر خرج تسع و یک به سبب کردی بود

کے لئے ان کے جسم میں رزق و مال اللہ کے روح نفسانی نافذ نشو و نما دے دے اور اس صورت میں ان کے لئے خود و مال اور ان کے لئے کسے کے لئے مال اگر وہ خود و مال کے لئے

نشر اتفاق افتاده باشد و اگرانی در سیر پیدا شود و هنگام سجده گرانی سر زیاد شود و کف دست چپ نباشد علاج منتهی دعا کنند یا ابراهیم دعا فرموده غیر از این سخن

سدا لب گوش چکانند گیم: باینج خند قوتی دیگر خار و مرز نگوش و نغام و برنجاسف و مقصر و بلا و نه نمکید غایند بر پس گردن و برنج گوش و سدا لب و مقصر و آفستین

سرکه و زیت و آب نمیدهند و در آفتاب بنزدازند و قلع بر سر تنابه سخت کنند و از قلع در گوش نهند تا زخم بخوش اندر رود و قلع مذکور در گلولی گوش مستعمل است

خاطرین باید کرد تا تو به مانند فرشی ماه و فغانند هر چه اند گوش چنانکه نگیرد مایه سر و گم نشاید بقیل از سقیه هیچ دار و نگوش اندر نباید چکانید و این فغانه در

اینکه باید داشتیم هم آنکه سبده و صماخ عارضی شود و بعد از آنکه شکل الصوت را به سبب و اصل شدن ندیده و این سده را به سبب سبب علی و نسخ و در کتب بسیار از کتب

در چنانچه بدین می‌انگیزد که در این کتاب آمده است که باقی کره مخصوص این کاسته شده باشد چرا که در هر یک از این دو نام شش و دوازده

بیکرم در کوس چندی بعد مصباح بخود کشیدم از کوس رسانیدم یا به نام رفتم بر آن کشیدم کوس بدارید چنانکه در کتاب خود بخود بیرون آید و آن را بابت سبب خود

تغذیه از جنس دیگر خون رنگ و از درگوش افندی یا حیوان اندک آید و آنجا بسیر و در کلبه اخراج حیوان در دوج الاقلن گذشت اما اخراج سنگین و در یک قلند از آن

بنان باشد که در غن در گوش بکشد تا به سبب رخا و لمین و مانند آن مجرای دستگیره پس عطسه آید و بعد بجهت سینه و عند العافس و بهین و بینی بکشد و

چنانچه آن گوش نائل دارند تا قوت عطش باطن بخشد و جهات برآید طریق دیگر آنست که زرافه منقذ سیاه زرافه است منقذ سیاه که در جوف و

مجلس
توقیر و تحقیق است
سازمان مرکزی پژوهش و توسعه
شماره ۱۳۰ / ۱۳۸۵

نیا دومی
عزت و ادوات حسین
کشتایان را
نشینان را
نشان می دهد

و اما در این مورد میفرماید
چون که بنگارید من شرح مفیدی را بر سر قلم
فراوان بنویسم و در اثبات ایشان دیگر کسی
صعقت نبخیزد آن را در جوارق آید و حکیمانه ای
با صحتی بسکون خون فاعل
از اینجاست و

مجلس توفیق دار الفقه و علوم اسلامیہ
مدیر: مولانا محمد رفیع صاحب
مدرسہ اسلامیہ دار الفکر
کراچی

وہاں خلیفہ
موجود ہے
آپ کی خدمت میں
۱۱۳۰

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۱۱۱

110

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style, likely from a manuscript related to the Qizilbash mentioned in the caption.]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style, arranged in approximately 18 horizontal lines. The ink is dark brown or black on aged paper. There are some faint markings and bleed-through from the reverse side.]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

144

[illegible]

140

[illegible]

[illegible]

۱۷۹۱
 ۱۷۹۱

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
 و در بیان حقایق دینی و اخلاقی است که از کتب معتبره
 نقل شده است و امید است که با مطالعه این کتاب
 به هدایت حق تعالی دست یابیم.
 مؤلف: محمد بن علی قزوینی
 تصحیح: سید محمد باقر خراسانی
 چاپ اول: ۱۳۰۵ هجری قمری
 چاپ دوم: ۱۳۲۰ هجری قمری
 ناشر: دارالکتاب
 تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۷۸
 شماره تماس: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸

[illegible][illegible]

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَدَنِيَّةً وَبِخَيْرِ مَكَانٍ وَفِي خَلْقٍ رَافِقٍ
بِخَيْرِ مَكَانٍ وَفِي خَلْقٍ رَافِقٍ

جلد دوم

طائر افغانی

بقلم کاظم

در بیان ملامت و تمجید و تهنیت و تحقیر
و تهنیت و تحقیر و تهنیت و تحقیر

[illegible][illegible]

بیاورد برادر که احسان نقل مذکور از املاک کیوس است در جگر و چون ماسکه ضعیف باشد کیوس را تمام نفع نتواند نگاه داشت و زردی نش
 میشود و لا یم نقل نمی که مانع بودن کیوس است و در جگر محسوس نمیشود مگر اندک مدت و نقصان سهم بقدر تحمل ماسکه است و آنچه در ضعف
 اکثر آن در ضعف ماسکه یافته میشود و نشان ضعف و افتد آنست که بول در برادر کم رنگ و قلیل المقدار برآید و بدن متریل بود و رنگ چنان
 نماید که گویا زردی و سیاهی مخلوط است پسیدی و شکم قبض باشد و خون که در قفسه برآید سودا و صفرا و اسیب در وی نمایان بود و اشتها
 بر او نشود و جهت عدم توجه سودا و اسیر ز ضعف و افتد در اکثر مودی میشود باستقسا یا قوی یا بر قان و باشد که جرب که قویا و اشتها آن حد
 نماید و برادر آنرا ضعیف و در هر وقت بسبب ضعف و قوت پوشیده نیست و علامت امراض آنکه که در جگر افتد و در جایگاه خود مذکور است و گند که بجهت
 واقع شود و مقدم آفت در آن عده و در جگر و در آن شام و است مثلاً آنچه بفرار است سینه و آلات تنفس باشد مریه خشک و سوزش پیدا بود و آنچه
 بشمار است مراره یا سپر باشد و تان زرد یا سیاه پدید آید و آنچه پیش از حرکت رحم باشد احتباس حقیق یا در آن با فرار گویا و در ضعف
 مریه و کلیه در کانه خویش تفصیل مذکور است و آنچه از اسیر مزاج باشد به جمیع اقسام مزاج و مادی مذکور شد و فصلش تطبیق وی با
 و آنچه از مریه یا اسیر مزاج باشد به جمیع اقسام مزاج و مادی مذکور شد و فصلش تطبیق وی با
 با آنچه مخصوص بولیت و مراعات جگر نیز لازم دانند و از آنکه ضعف جگر در اکثر از مریه و در طوبی می افتد اشیام که در دهان که علاج ضعف جگر می باشد
 که خوشبو و قالیق باشد چون دارچینی و قنقار او فرو مرز عفران و اشمال آن باید کرد و کلا و ظلال و حب لمران همراه مریه دانند و کوفه و بلورینی
 اشمال آن خوشبو و ساخته تنادل کردن مفید است و آنچه چنانکه کسی را کمبود میگوید که در اشمال جگر و ضعف پدید آید و به مریه و مریه یا سپر
 اکنون بیان کنم هر آنچه بضعف هر قوت مخصوص است بدانکه قوت باضمه را از یاق اربعه و شکر بنیا خوردن و مریه گاناره و پوست نار و لاد و در کوفه و
 بنیجه و گلاب بنیجه بر جگر ملا نمودن قوت دهد و قوت جاذبه جگر را فستین و صمغ گل سرخ یا ب زشته ضما کردن قوت دهد و در بنیجه او ویه قالیقه
 نتوان داد و مگر جهت قوت جگر و هیچ گونه غافل از تفتیح سده نباید بود و گوشت کبک مرغ و سیاه بخره غذا باید نمود و قوت ماسکه جگر باورش
 بر سبب مریه قوت دهد و او ویه قالیق طبیب مفید است و غوره زیره باب سبب ضما و در قوت مریه و در بنیجه او ویه قالیقه
 و صند اسلیم مفید است و گوشت سبک و صفرة البیض همیشه خورون و دارچینی و زنجبیل و فلفل و در طعام کردن سودمند و فصل سده که
 و این را چند سبب است یکی آنکه رگها رگها در اصل خلقت با یک رنگ باشند پس رنگ سبب سده و می شود دوم آنکه درم و جگر افتد سوم آنکه غلبه
 مزاج متولد شود و سده آرد و این کثیر الوقوع است بدانکه حرکت بعد طعام خاصه که غلبه مزاج و شیرین بود و تمام خوردن شراب غلبه از مویجات
 سده که بدست و گند که بهای بد نشین و اشیای فاسده چون گل و گچ و چیزهای قالیق باایت چون زعفران مانند آن خوردن بدانکه
 سده را چند علامت است یکی آنکه در موضع جگر گرانی محسوس شود خامه اگر سده در مریه بود و وقوع سده در مریه جگر نسبت به جگر کمتر است
 زیرا که هر چه مجرب بر سده صافی است و با وجود آن رگها به حد سبب و فراخ است و دم آنکه تب نباشد و این در ابتدا از برادر مریه و سبب گرو و غلبه
 می پذیرد و تب احوال می نماید و گند که گند که آمان سبب با و سوم آنکه در و نباشد و این نیز عند قلات سده و نابودن و دم چهارم آنکه بهال غسانی بدیم
 آنکه بزرگ سبب کثیر از طوبیت برآید و این وقتی است که سده در مریه بود زیرا که چون سده در مریه باشد کیوس جگر نتواند رفت و همچنان آنکه کاشیه و گ
 باشد که سده عدلی هم باز هم از مریه ششم آنکه بول رقیق و قلیل المقدار باشد و این آنکه است که سده در مریه بود و شدت زت و قلات بول بحسب کثرت
 سده آید و آنکه از لوازم سده که بدست که خون در بدن صاحبش کم بود و رنگ مائل بر زردی باشد مثل بر قانی و سیاه که مریه و مریه و مریه

بیاورد برادر که احسان نقل مذکور از املاک کیوس است در جگر و چون ماسکه ضعیف باشد کیوس را تمام نفع نتواند نگاه داشت و زردی نش
 میشود و لا یم نقل نمی که مانع بودن کیوس است و در جگر محسوس نمیشود مگر اندک مدت و نقصان سهم بقدر تحمل ماسکه است و آنچه در ضعف
 اکثر آن در ضعف ماسکه یافته میشود و نشان ضعف و افتد آنست که بول در برادر کم رنگ و قلیل المقدار برآید و بدن متریل بود و رنگ چنان
 نماید که گویا زردی و سیاهی مخلوط است پسیدی و شکم قبض باشد و خون که در قفسه برآید سودا و صفرا و اسیب در وی نمایان بود و اشتها
 بر او نشود و جهت عدم توجه سودا و اسیر ز ضعف و افتد در اکثر مودی میشود باستقسا یا قوی یا بر قان و باشد که جرب که قویا و اشتها آن حد
 نماید و برادر آنرا ضعیف و در هر وقت بسبب ضعف و قوت پوشیده نیست و علامت امراض آنکه که در جگر افتد و در جایگاه خود مذکور است و گند که بجهت
 واقع شود و مقدم آفت در آن عده و در جگر و در آن شام و است مثلاً آنچه بفرار است سینه و آلات تنفس باشد مریه خشک و سوزش پیدا بود و آنچه
 بشمار است مراره یا سپر باشد و تان زرد یا سیاه پدید آید و آنچه پیش از حرکت رحم باشد احتباس حقیق یا در آن با فرار گویا و در ضعف
 مریه و کلیه در کانه خویش تفصیل مذکور است و آنچه از اسیر مزاج باشد به جمیع اقسام مزاج و مادی مذکور شد و فصلش تطبیق وی با
 و آنچه از مریه یا اسیر مزاج باشد به جمیع اقسام مزاج و مادی مذکور شد و فصلش تطبیق وی با
 با آنچه مخصوص بولیت و مراعات جگر نیز لازم دانند و از آنکه ضعف جگر در اکثر از مریه و در طوبی می افتد اشیام که در دهان که علاج ضعف جگر می باشد
 که خوشبو و قالیق باشد چون دارچینی و قنقار او فرو مرز عفران و اشمال آن باید کرد و کلا و ظلال و حب لمران همراه مریه دانند و کوفه و بلورینی
 اشمال آن خوشبو و ساخته تنادل کردن مفید است و آنچه چنانکه کسی را کمبود میگوید که در اشمال جگر و ضعف پدید آید و به مریه و مریه یا سپر
 اکنون بیان کنم هر آنچه بضعف هر قوت مخصوص است بدانکه قوت باضمه را از یاق اربعه و شکر بنیا خوردن و مریه گاناره و پوست نار و لاد و در کوفه و
 بنیجه و گلاب بنیجه بر جگر ملا نمودن قوت دهد و قوت جاذبه جگر را فستین و صمغ گل سرخ یا ب زشته ضما کردن قوت دهد و در بنیجه او ویه قالیقه
 نتوان داد و مگر جهت قوت جگر و هیچ گونه غافل از تفتیح سده نباید بود و گوشت کبک مرغ و سیاه بخره غذا باید نمود و قوت ماسکه جگر باورش
 بر سبب مریه قوت دهد و او ویه قالیق طبیب مفید است و غوره زیره باب سبب ضما و در قوت مریه و در بنیجه او ویه قالیقه
 و صند اسلیم مفید است و گوشت سبک و صفرة البیض همیشه خورون و دارچینی و زنجبیل و فلفل و در طعام کردن سودمند و فصل سده که
 و این را چند سبب است یکی آنکه رگها رگها در اصل خلقت با یک رنگ باشند پس رنگ سبب سده و می شود دوم آنکه درم و جگر افتد سوم آنکه غلبه
 مزاج متولد شود و سده آرد و این کثیر الوقوع است بدانکه حرکت بعد طعام خاصه که غلبه مزاج و شیرین بود و تمام خوردن شراب غلبه از مویجات
 سده که بدست و گند که بهای بد نشین و اشیای فاسده چون گل و گچ و چیزهای قالیق باایت چون زعفران مانند آن خوردن بدانکه
 سده را چند علامت است یکی آنکه در موضع جگر گرانی محسوس شود خامه اگر سده در مریه بود و وقوع سده در مریه جگر نسبت به جگر کمتر است
 زیرا که هر چه مجرب بر سده صافی است و با وجود آن رگها به حد سبب و فراخ است و دم آنکه تب نباشد و این در ابتدا از برادر مریه و سبب گرو و غلبه
 می پذیرد و تب احوال می نماید و گند که گند که آمان سبب با و سوم آنکه در و نباشد و این نیز عند قلات سده و نابودن و دم چهارم آنکه بهال غسانی بدیم
 آنکه بزرگ سبب کثیر از طوبیت برآید و این وقتی است که سده در مریه بود زیرا که چون سده در مریه باشد کیوس جگر نتواند رفت و همچنان آنکه کاشیه و گ
 باشد که سده عدلی هم باز هم از مریه ششم آنکه بول رقیق و قلیل المقدار باشد و این آنکه است که سده در مریه بود و شدت زت و قلات بول بحسب کثرت
 سده آید و آنکه از لوازم سده که بدست که خون در بدن صاحبش کم بود و رنگ مائل بر زردی باشد مثل بر قانی و سیاه که مریه و مریه و مریه

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style, written diagonally from top-left to bottom-right. The text appears to be a historical or administrative document, possibly related to land grants or military appointments, as suggested by the visible words like "مردمان", "نظام", "امور", and "خدمت". There are several large, bold letters used as section markers or initials, such as "بسم الله الرحمن الرحيم" at the top left and "الحمد لله رب العالمين" further down. The handwriting is very fluid and compact.]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

ساجی نائل ساز و بیهوشی و اگر آنوقت هم سسلیت بقیه نقد لیکن خون مقداری گیرند که نسبت به آنچه با سال می برآید کمتر باشد تا آنکه به سینه کشند
 و طریق اماره آنست که در شام و پیاپی در بین و صبحین صحت بر بندند و باید دانست که هرگاه بداند که خون ذی شدت است و در او غلبه بر شاد و حال
 به تنوع و اما که گوشت اگر به خون منتهی شود و در این زمانکه استغفر و اما که کرده باشند و سال باقی بود تا انقباض دهند چون قریح با و نیزه تم نموند و آب سال منحل
 و در اندام و تقطیل غذا و اجابت درین مرض خاصه در استهلاک است و بدست کلی است و آنچه از تفرق الاتصال انقباضین از آنکه سبب دفع نکات او کنند
 پس قواقی فیض و طعم دهند صفت قرص مذکور طباشیر نشاسته دم الانون گل ارمنی را در ده گانه عصاره الحقیقه المتین از نیم سب مقدار
 باید که بگزیند و اقراض سازند و بکسب طبع آب سالان انحلال دهند و قوی عصاره هم در قیام صفراوی و سبب کثرت صفراست و قوت دفع و طبع
 که اگر دافعه قوی باشد طبیعت دفع نفول نه نماید و علامات اسهال صفراوی که بی آنست که در جگر گرمی و موزش باشد و آنچه در مزاج جاریست که در
 پدید آید و این اسهال بیشتر در فلامعه افتد و چون غذا تناول کنند ساکن گردد و به سهو طریق و باز در آخر نیم طعام جریان نماید نفوذ الکلیه سالی که
 در دفعه الی الامعاء و المعدة و الاغیاء از نشان اسهال که بسبب است که از علامات سحج امعاء خالی باشد شیری که سال که بی مبرورایم احوال است و سحج و
 اسهال کرده باشد علاج زمانه حسن نمکند و قواقی انقباض دهند که منع این اسهال منقبض شود و بکات حبال پس جواب است که در تحقیق جگر کوشند
 سحج و مزاج او متوجه گردند و آنچه در مزاج مذکور است و نوار الشحیر در اینجا انقباض نیکو است و کذا که شریط فیکه و این تغیر بود چون شرب آب شیرین
 شربت آب پلش و تحقیق و قیام اگر اسهال باقی بود شربت خشکاش و شربت بنجار دهند با طبعی قوی و سحج و قیام تعدیه که از جگر باشد و تعدیه آب
 گویند و سبب می احتراق خون صرف است و جگر و مایع او مست احتراق دیگر اخلاط و طبع است که چون در جگر احتراق افتد و برائی از جوهر سال
 از قیتمیز گشته منفذ میگرد و بسوی اسهال و کذا که جوهر المائی هو العید و علامات و علاج این همان است که در صفراوی گفته شده و الاغیاء منصفه
 کلاب بر دل و جگر نماندن و تبدیل هوامندون ضرر است تا احتراق اخلاط جگر و دل سوخته نشود و در اینجا فصد اسهال از دست است اگر در اینجا
 منصفیت و این اسهال را نیز بنیج یا یا بیست نوع ششتم در قیام ناشی که بی ناشی غلیظه و جسم غریب گویند که شامه در بود در رنگ و
 قوام و این نیزه سبب یکی آنکه بلیه کند قیل از اسکمال نفع منفر شود زیرا که اگر نفع تمام یافته منفر شود و سنج سبب مقتدر اقدام باشد و دم آنکه
 سده که در جگر باشد بختاید و با سال برآید و سبب دلش نیست که سده جگر بسبب کثرت مستحیل نگردد و بدین ترتیب وضع شود آنکه احتراق مفرط
 کمپورال افتد و یا آنچه از عطاش شدید و بی نهایت است اگر از شدت احتراق آنچه لطیف است از صفوت کیلوس فانی میگرد و آنچه غلیظه است باقی میماند
 متاعها تا کالدری و علامات این نفع هم سبب است و پیش از آنکه از آنکه اسهال است تا بودن علاج بسبب بنجار که کند و در جگر سبب در نماید
 اما که خون ضعیف شدید نمیند و هر چه در صفرا و سبب علاج نیست و الاغیاء گفته اند که در اینجا معجون بودینه مفید و شربت کدک نشاء بعد از نیم غذا
 شود و در بالیدن اعصاب جز قه در شست نفع میدهد و کباب نیز نیک است قیام کرده قیام آید که از صفرا و سده و فاشنه فند چون نرمی در اکثر
 از منجر میشود و سحج اسهال و نشان وی آنست که گاهی اخلاط مذکوره با خون مختلط برآیند و گاهی نا مختلط و گاهی عصب قیام راحت باید بسیار و گاهی از
 سده الم که در اخلاط بر جاحه اسهال واجب کند و صغیر در اسهال قریب غشی شود و باید دانست که هرگاه باقی آید سحج باید آید و سده است
 که با در مراعات جگر و تبدیل مزاج او چنانچه گفته شد جهت سحج اسهال چیزی مغزی نیز دهند چنانکه در سحج مذکور است و این مفید است و سول تحشم
 اسهال انحلال تخم خرفه تخم خرفه و فقه تخم خربانه می باشد شربت که یک دم نشاسته صمغ عربی برآید و در کل می یکدم و نیم سوری اسفول و
 بازنگاه مهمه ماندم که بگوید و جمله هم آمیزند و مقداری که خواهند ازین مخلوط بگیرند و در آب گرم است که در خون کل سینه بنوشانند و سینه بسیار

و اگر از آنکه سسلیت بقیه نقد لیکن خون مقداری گیرند که نسبت به آنچه با سال می برآید کمتر باشد تا آنکه به سینه کشند
 و طریق اماره آنست که در شام و پیاپی در بین و صبحین صحت بر بندند و باید دانست که هرگاه بداند که خون ذی شدت است و در او غلبه بر شاد و حال
 به تنوع و اما که گوشت اگر به خون منتهی شود و در این زمانکه استغفر و اما که کرده باشند و سال باقی بود تا انقباض دهند چون قریح با و نیزه تم نموند و آب سال منحل
 و در اندام و تقطیل غذا و اجابت درین مرض خاصه در استهلاک است و بدست کلی است و آنچه از تفرق الاتصال انقباضین از آنکه سبب دفع نکات او کنند
 پس قواقی فیض و طعم دهند صفت قرص مذکور طباشیر نشاسته دم الانون گل ارمنی را در ده گانه عصاره الحقیقه المتین از نیم سب مقدار
 باید که بگزیند و اقراض سازند و بکسب طبع آب سالان انحلال دهند و قوی عصاره هم در قیام صفراوی و سبب کثرت صفراست و قوت دفع و طبع
 که اگر دافعه قوی باشد طبیعت دفع نفول نه نماید و علامات اسهال صفراوی که بی آنست که در جگر گرمی و موزش باشد و آنچه در مزاج جاریست که در
 پدید آید و این اسهال بیشتر در فلامعه افتد و چون غذا تناول کنند ساکن گردد و به سهو طریق و باز در آخر نیم طعام جریان نماید نفوذ الکلیه سالی که
 در دفعه الی الامعاء و المعدة و الاغیاء از نشان اسهال که بسبب است که از علامات سحج امعاء خالی باشد شیری که سال که بی مبرورایم احوال است و سحج و
 اسهال کرده باشد علاج زمانه حسن نمکند و قواقی انقباض دهند که منع این اسهال منقبض شود و بکات حبال پس جواب است که در تحقیق جگر کوشند
 سحج و مزاج او متوجه گردند و آنچه در مزاج مذکور است و نوار الشحیر در اینجا انقباض نیکو است و کذا که شریط فیکه و این تغیر بود چون شرب آب شیرین
 شربت آب پلش و تحقیق و قیام اگر اسهال باقی بود شربت خشکاش و شربت بنجار دهند با طبعی قوی و سحج و قیام تعدیه که از جگر باشد و تعدیه آب
 گویند و سبب می احتراق خون صرف است و جگر و مایع او مست احتراق دیگر اخلاط و طبع است که چون در جگر احتراق افتد و برائی از جوهر سال
 از قیتمیز گشته منفذ میگرد و بسوی اسهال و کذا که جوهر المائی هو العید و علامات و علاج این همان است که در صفراوی گفته شده و الاغیاء منصفه
 کلاب بر دل و جگر نماندن و تبدیل هوامندون ضرر است تا احتراق اخلاط جگر و دل سوخته نشود و در اینجا فصد اسهال از دست است اگر در اینجا
 منصفیت و این اسهال را نیز بنیج یا یا بیست نوع ششتم در قیام ناشی که بی ناشی غلیظه و جسم غریب گویند که شامه در بود در رنگ و
 قوام و این نیزه سبب یکی آنکه بلیه کند قیل از اسکمال نفع منفر شود زیرا که اگر نفع تمام یافته منفر شود و سنج سبب مقتدر اقدام باشد و دم آنکه
 سده که در جگر باشد بختاید و با سال برآید و سبب دلش نیست که سده جگر بسبب کثرت مستحیل نگردد و بدین ترتیب وضع شود آنکه احتراق مفرط
 کمپورال افتد و یا آنچه از عطاش شدید و بی نهایت است اگر از شدت احتراق آنچه لطیف است از صفوت کیلوس فانی میگرد و آنچه غلیظه است باقی میماند
 متاعها تا کالدری و علامات این نفع هم سبب است و پیش از آنکه از آنکه اسهال است تا بودن علاج بسبب بنجار که کند و در جگر سبب در نماید
 اما که خون ضعیف شدید نمیند و هر چه در صفرا و سبب علاج نیست و الاغیاء گفته اند که در اینجا معجون بودینه مفید و شربت کدک نشاء بعد از نیم غذا
 شود و در بالیدن اعصاب جز قه در شست نفع میدهد و کباب نیز نیک است قیام کرده قیام آید که از صفرا و سده و فاشنه فند چون نرمی در اکثر
 از منجر میشود و سحج اسهال و نشان وی آنست که گاهی اخلاط مذکوره با خون مختلط برآیند و گاهی نا مختلط و گاهی عصب قیام راحت باید بسیار و گاهی از
 سده الم که در اخلاط بر جاحه اسهال واجب کند و صغیر در اسهال قریب غشی شود و باید دانست که هرگاه باقی آید سحج باید آید و سده است
 که با در مراعات جگر و تبدیل مزاج او چنانچه گفته شد جهت سحج اسهال چیزی مغزی نیز دهند چنانکه در سحج مذکور است و این مفید است و سول تحشم
 اسهال انحلال تخم خرفه تخم خرفه و فقه تخم خربانه می باشد شربت که یک دم نشاسته صمغ عربی برآید و در کل می یکدم و نیم سوری اسفول و
 بازنگاه مهمه ماندم که بگوید و جمله هم آمیزند و مقداری که خواهند ازین مخلوط بگیرند و در آب گرم است که در خون کل سینه بنوشانند و سینه بسیار

[illegible][illegible]

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style, written diagonally from top-left to bottom-right. The text is highly cursive and fills most of the page area.]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style, likely from a manuscript titled "Risala-yi Asrar al-Hayat". The text is written diagonally across the page, starting from the top left and ending near the bottom right. There are several large, stylized initial letters or decorative elements interspersed throughout the text, such as "و اما", "و چون", "و بعد", etc., which serve as section markers. The handwriting is fluid and characteristic of the period.]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

در صورت حال است و دیگر اعراض که متبع غصه و چسبندگی لایق او باشد تا در آن توان که حقیقت ضایعی که سبب نفوذ و پدید آمدن سبب بار دارد
 تصحیح او فرمایند از غیر کبر گل سرخ مقل غل غلیم که سبب بزرگ از غلایا باب سداب نیزند و سرکه فروخته ضایع سازند قسم اندر سداب محال و سبب تصحیح
 محلی او در آن و علامت او یافتن گرانیت و سپر زدن آمارا مانا بودن پس گرسنه در آن مجری بود که موه سواد از دیگر سپر زدن و حوادث گرد و ریزان و دیگر
 اعراض میون وی را گرسنه در آن مجری باشد که سواد از سپر زدن سبب سیرودی داخل شود و بطلان شعله ایضان ورم سبب حیت نهان شدن سیرودی سپر
 علاج آن در سداب چگونگی است استعمال نماید لیکن باید که از معققات هر چه قوی تر بود اختیار فرمایند بجهت دفعه الماده و در قیاس چگونگی بزرگی تر و کمی تر
 از که باطل باشد و این را بخورده و سبب اشتباست قسم اندر نفوذ لایق در آن ورم ریخی سپر زدن و سبب برودت و بسیاری سواد در وی و این را
 بخورده و افتد و علامت او در وی ورم است و زیر یک و چسبندگی با یکگاه سپر زدن است و بعد از غل زدن و در قیاس اندان از دفعه اندان
 تصحیح آن در سبب سیرودی در دانی که محلول و مفتوح ریاح بود استعمال نماید مثلاً بر تشنگی و معاشرت کنند و از آب بسیار سرد و چیزهای باداکنیز بر سبب و اما در حال
 چسبندگی بزرگی که با یک چسبندگی محلی با آب دایان مانند آن نباشند و تخم سداب چسبندگی نیزند و ناخواسته با مرکب همه نفوذ است و سفوف در غل زدن چسبندگی
 قطع تمام دارد و اندک شلست سواد مندرست و از سبب سداب که در آن نمک کبریت کردن و محو ناری نمودن و بود و پودینه و سداب که در آن نمک کبریت و سبب در آن
 جو شانی در سبب زدن بعد از آنکه گل مالیده باشند سپر زدن و انیکو ترین در سبب زدن و در غل زدن یا با بونه مالیدن زدن کرده یا با بلخ سداب و سبب که
 ترک در سبب زدن و این سبب که حکم کرده طلا ساختن صفت سفوف حروف بگیرند حرف که باری تر و تیز که گویند یک سبب زدن و دیگر که انگوری
 و دیگر که در وی سبب زدن زمان سازند و در زدن و معتدل انار سپر زدن تا تمام بخت شود و خشک شود و سوزن نگر در پس آورند و کوفته و بنیت با دیگر
 بجز قیاس که گفته آید سفوف سازند حقیق مانا نگر و میل ورم چسبندگی است اسقوف و معتدل لیون پوست سنج که بر شکره الهی و انار یک سبب در آن نمک کبریت با دیگر
 که بانی در سبب زدن که سبب زدن در دایان ساخته از هر یک سبب ورم نیم کوفته نیمه سفوف سازند و مشربتی از سبب در سبب زدن ورم صفت قیاس چسبندگی
 که گفته در سبب زدن که با سواد بود و در سبب زدن چسبندگی که از سبب زدن و در سبب زدن که سبب زدن و در سبب زدن که سبب زدن و در سبب زدن که سبب زدن
 در این سفوف سفید در آنجا که نزارت بود و تخم که از سبب زدن و در سبب زدن که سبب زدن و در سبب زدن که سبب زدن و در سبب زدن که سبب زدن
 استعمال نموده با چسبندگی و دفعه محو ناری بگیرند قدیمی صالح الغلیم که در شکل انیس بود و نول دار باشد و بر نسل سوراخی نر کنند و بنیت که به مال نداشت
 زده باشند سبب زدن نول نموده و دفعه و چنان آن قدیمی را بر غصه و مقصود گذارند چنانچه متعارف است و حوالی لب قدیم بگیرند و سوراخ نول را
 نیز فیما بین چسبندگی و دیگر سبب زدن تا از پیچ راه بود داخل نیاید و در وی و آتش فرو می رود و بالضرورت قیاس سفوف از آن گیرند و این را با سبب
 شایسته بدارند و چون خواسته جدا کنند سوراخ نول بکشایند تا سواد داخل شود و قدیم سبب زدن که گفته و دانجا که این است موجود و نبود بدارند
 قدیمی عرض که لبهای او باریک و هموار باشد و از آن در قیاس زدن که سبب زدن در سبب زدن که سبب زدن و در سبب زدن که سبب زدن و در سبب زدن که سبب زدن
 برین عرض نمند و میفرزند و فی الغلیم آن قدیم را برین قیاس چسبندگی و در سبب زدن که سبب زدن و در سبب زدن که سبب زدن و در سبب زدن که سبب زدن
 و تا و ساعت بدارند اگر غلیم سفوف بود و الازد و جدا نمایند و پس از جدا کردن آن موقع را به دست ببالند و بعد از آن باز به دست نر کنند
 استعمال نمایند و این آخر رسیده و ششان ترسیح تمام دارد و خضر و قمار زدن که برای در شکم و در آن بسیار بکاری بوند قسم اندر حمار ق
 لایق الی وی است که با یک غیر سبب زدن و سپر زدن که در این مفرط و علامت او در آن گیسویت بران و در خوردن اسیر زدن و در
 در دوش اند سپر زدن و دیگر اعضا را لایق که در دوش و شانه و اعصابی که در دوش و شانه و اعصابی که در دوش و شانه و اعصابی که در دوش و شانه

[illegible]

[illegible][illegible]

اگر عادت زیادتی بود که می خورد یا در بعضی اوقات که شکم غلبه بود و شیره غرقه آن ترین چیز است و باید که در وقت که شکم
 گوشت خلق فرود آورد و آنجا که چار باشد گوشت طبع رست و با آنچه که غلبه بود بر عوده در بلع و آب می خوردش کرده باشد و آن فرود نفع و در وقت
 طبع سبب سبب گردد و این طبع یا باغ بودی باشد که از بود قیاسه سطح روده را بخورشد یا شدید از جهت که بر سطح و با مجبب شدت و چون جدا گردد تمام نفع
 از روده بر کشد و او را بنجر سازد و علامت او تقدم اسهال طبع مذکور است و کثرت رنج و قراقر و بر آمدن طبع با خراط و خون و بودن حج شقیل لازم
 متقل نشود و حدت نداشته باشد و دیگر آثار طبع مذکور است و این اسهال عقب نشد که در کام بیشتر افتد و در یکاه و در وقت قریه می نید و اسهال علاج
 تخمین از آنکه سبب کند با سبب فراغ و منع القبا با بعد و جهت زوال سبب تخمهای سخی لینه که مناسب سبب باشد چون تخم ریحان یا رنگه یا درج و یا
 آن سبب و بلبله سیاه بر دهن بریان کرده کوفته و خیمه بقدر یک گرم و همچنین قند سفید آمیخته بخوراند نفع کلی دهد و این حقنه استعمال نماید چنانچه است
 و اما در وقت ایوان و آب بچرخاند و با لایحه و شب و کاغذ و زعفران و سپید آب از ریزه بار یک ساخته در و آمیزند و حقه کنند و وزن او و معینی
 سبب باد و می نوشیدنی سوم حصه باید روزی که زیادتی وزن او و بر سوخته و بر طبیب است که بحسب حال مرض تصرف نماید و آنی که در قوی بود سبب
 بسیار در مرض در اضطراب اگر مقدم نیم تخم دانیون درین حقنه آمیزند می شناید ثانی الفو تسکین نماید نوع سوم آنکه سودا بر اسهالید و سبب احداث
 نماید و باید داشت که این سبب عارض نمیکرد و اگر از سودای محرق لزاع و ازین سودا چهل روز متفرج میشود و روده بالا جماع و کلاً او پیش و
 و اگر بشیر بر آمدن سودا با خون و خراط و بر از رنگ این باز سیاه نشیبه بر دی شراب سیاه باشد و درین سبب گاه باشد که غشی افتد از روده
 و در وقت نشان این سودا سبب است که چون بر زمین رسد زمین بچرخد از شدت تهش و با لجمه از مملکات است علاج بعد سبب منع
 از طبایع سودا و تقویت و شیره بنجر از آنکه در حقیقت الطحال مذکور است و مولدات سودا ترک نمایند و جهت ترک سبب سفوف این تخمهای
 مناسب نمائند و نشاسته و ضمیم عربی و کوفته و دگر بار منی و دم الاخرین بار یک بسایند و در طبع آمیزند و روده مضیه آمیخته حقه کنند و تقویت
 و در وقت نشیبه و شیره بنجر از آنکه در حقیقت الطحال مذکور است و مولدات سودا ترک نمایند و جهت ترک سبب سفوف این تخمهای
 مناسب نمائند و نشاسته و ضمیم عربی و کوفته و دگر بار منی و دم الاخرین بار یک بسایند و در طبع آمیزند و روده مضیه آمیخته حقه کنند و تقویت
 و در وقت نشیبه و شیره بنجر از آنکه در حقیقت الطحال مذکور است و مولدات سودا ترک نمایند و جهت ترک سبب سفوف این تخمهای
 مناسب نمائند و نشاسته و ضمیم عربی و کوفته و دگر بار منی و دم الاخرین بار یک بسایند و در طبع آمیزند و روده مضیه آمیخته حقه کنند و تقویت

[illegible]

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

و کما در پیش و پس آن و اما از علت طبعی باشد که در تقطیل طبعی بر آن کوهی در هر دو یکی از حرارت است اما باشد که اشتعالی است البته در هر
 دو آنکه پیش از حدوث قوتی فعلی محسوس بر او بود و سبب ابل بر سرخی بر آمده باشد پس اگر در پیش حرارت بر او بود و اشتعالی در آن پیدا بود و گاه که اشتعال
 بر آن روی نماید و آنچه از این است اما باشد علامت او همان است که در حرارت است اما گاهی شد سواهی التهاب در آن و متن و سودا و اجزاء را از آن می کشد
 نشان و آنست که طبیعت اجابت نکند اگر چه چیزهای نازک و خفیه در بدن سیر و غریز و در نفس مانند آن و در که از اینست اما اگر چه چیزهای عریض و بزرگ
 نیکه صابون بر دارند و هر چه تناول نمایند نفعی شکم آرد و آنچه از کثرت در در بول با افراط خروج نماند بود نشان او حدوث قوتی است که در بول
 از دفع نماند که منقطع باشد و آنچه از کثرت تحلیل بدن بود نشان او وجود سبب محله است چون بودای گرم و تحلیل مسام و کثرت عرق در رتبه اشتعالی
 تحلیل چون صدای و مانند آن و آنچه از سده که بر ابر و اما است بر پدید آمدن نشان او سپید بر دست و نفع شکم و ظهور ریان و یا آنچه در باب آن
 این تحلیل ذکر یافته و آنچه از دیدن بود نشان او همچنان و حج و غنایان است در خلط و باقی علامات است با بای که گاهی از آنچه از طبیعت قوتی
 نشان دی آنست که بر آن بر نیاید مگر با استعمال شایع یا حقه علاج بر سبیل نکند از هر سبب که باشد بخشدید و بکشادن طبع و انداختن کوشش و آنچه
 باشد که آب جامه در روغن با دام هم آمیخته و گرم کرده و نوشند و شور بای چرب نغز آید گرم چون شور بای مرغ و باکیان فری تناول کنند آنجا که
 اما حرارت در پوست با شمش جلاب بنفشه و عنب الثعلب تخم کاسنی و ترنجبین و نبات سودمند است و شربت بنفشه آب گرم و صاب بیدانه و آب گند و شیر
 تخم خرفه و ترنجبین نفع دارد و روغن بنفشه و صاب بیدانه و کثیر از شکم المیدین مفید است و در بنجا بوض اوراق حار و مسوای چرب بخورد پس از
 اشیای منزله و حصول تلبین در تغل باید که در پیش بر یک یا بجای آهسته آهسته که تغل بیرون آید و اگر ازین گشاید حقه کنند با بن مطبوخ برگ چندر
 بنفشه سوسن و تخم غلی تخم خیار برین با بون سوسن و زهر کباب بنفشه درم غلابه دانه پستان است دانه حله را بخورند و صافی کنند و ترنجبین و
 صاب بخل در روغن بنفشه یا با دام یا کچیر بر یک ده درم در آن آمیزند و حقه کنند و چون طبع نرم شود اما با استعمال حاجت باشد چیز
 سیر اما حال بکار برند چون بود و در بنجا و تخم حنظل لیکن اگر حرارت باشد این اشیای استعمال خواند و بعد از آنکه قوتی زایل شود بحسب سبب
 پس تغل تدارک نماید مثلا اگر پس غذا یا قلیت مقدار او سبب باشد بر چه باشد او بود و در که و کینه استعمال نماید و اگر حرارت و خشکی سبب باشد
 سیر و با سیر و در روغن بنفشه و عنب الثعلب و شیر که درم چرب تناول کنند و اگر اشتعال و اغذیه محله باشد
 که بار ذکر یافته استعمال نمایند آنجا که حرارت است اما اگر گرمی بر او بود و نفع دارد اگر با نفعی نبود و اگر نوب حس اسباب باشد بر باقی که بر
 شود طبوس و خندقیون و میسون خرفه در روغنهای مقوی چون روغن شست و پید اینجور استعمال نمایند و در حقه و در حقه و اطباء معتقد
 بر شکم و خافه نمود و غذا شود بای کفشک و کبوتر سوزن و نیکوترین مسملات در بین قشیر ایاچ ارغوانیه است و اما در خندقیون بای محله یا حبه
 شراب کهنه را گویند که در وی زنجبیل و قاقلیتین و قرقفل و عسل باشد و میسون شراب سوسن است و اگر کثرت در بول سبب بود این از غذا
 در رات افتر و ما و مویر و حلو اگر از اشتعال مسکه ساخته باشند تناول نمایند و هر چه تغل برل تلبین بر او بود و چون شربت بنفشه و خیار شیر و زرد
 این سیر و دارد و آنجمل و تخم ریحان مفید است و بهترین غذا مرغ فریه است و اگر کثرت تحلیل سبب باشد در جاکا و شیرین و زردی که از این کشته چون
 در روغن گل یا سس ساخته باشند بر بدن مانند و اغذیه چرب تناول کنند و اگر بی را بگویند و آب و گنیزه در روغن گل گرمی و زرد این آب بود و آمیزند و بخورند

در روغن بنفشه و عنب الثعلب و شیر که درم چرب تناول کنند و اگر اشتعال و اغذیه محله باشد
 که بار ذکر یافته استعمال نمایند آنجا که حرارت است اما اگر گرمی بر او بود و نفع دارد اگر با نفعی نبود و اگر نوب حس اسباب باشد بر باقی که بر
 شود طبوس و خندقیون و میسون خرفه در روغنهای مقوی چون روغن شست و پید اینجور استعمال نمایند و در حقه و در حقه و اطباء معتقد
 بر شکم و خافه نمود و غذا شود بای کفشک و کبوتر سوزن و نیکوترین مسملات در بین قشیر ایاچ ارغوانیه است و اما در خندقیون بای محله یا حبه
 شراب کهنه را گویند که در وی زنجبیل و قاقلیتین و قرقفل و عسل باشد و میسون شراب سوسن است و اگر کثرت در بول سبب بود این از غذا
 در رات افتر و ما و مویر و حلو اگر از اشتعال مسکه ساخته باشند تناول نمایند و هر چه تغل برل تلبین بر او بود و چون شربت بنفشه و خیار شیر و زرد
 این سیر و دارد و آنجمل و تخم ریحان مفید است و بهترین غذا مرغ فریه است و اگر کثرت تحلیل سبب باشد در جاکا و شیرین و زردی که از این کشته چون
 در روغن گل یا سس ساخته باشند بر بدن مانند و اغذیه چرب تناول کنند و اگر بی را بگویند و آب و گنیزه در روغن گل گرمی و زرد این آب بود و آمیزند و بخورند

در روغن بنفشه و عنب الثعلب و شیر که درم چرب تناول کنند و اگر اشتعال و اغذیه محله باشد

[illegible]

(Faint handwritten Persian script)

با بجز دیگر صفت و دانی که حسب القرح و طوبات از این فاسد را از امایرون کرد و رنگ کابی مستخرج است و درم برده و درم سولفید و درم سیم و درم
 و بعد از آنکه بخت بخورد و دیگر آنچه در قسم اول گفته شد از احوال علاج مری دارند قسم چهارم آنکه در دوشنبه بگری که در هر که دو چیز می افتد و این را در ده قسمت
 اگر چه دیدان بر همه منافع کرم اطلاق کرده اند و اکثر جامه را از دیدان این قسم بسیار شده و علامت او خارش و غده معتدست و ظهور در باطل علاج حقه کنند بگری
 روده را پاک کنند و پنجه بروغن خسته زرد آلو تلخ یا در آب سداب تر کرده حمل سازند و همین دارو صبر که در آب فستقین یا در آب برگ نشتا لویا در نظر آن کل کنند
 و پنجه بر آن کوده بردارند و اگر مریض کودک در نه یک شغال هر طور می پذیرد کوفته بخیه باب برگ نشتا لویا میخیزد بر نان طایفه صفت حقه که در
 راجع به طبلان شربت و بهر اسودار و دوا بونه اکلیل ملک منبر بناسف هر یک یک کف برگ سداب برگ نشتا لویا هر یک درم برگ فندک یک شمشیر جوی شفا
 در میان کنند و شمع خنثی دانگی بر سر آن آمیزند و حقه نمایند و کوان را این مرض بسیار آید و زود گذرد اما پیران اکثر آید و شکل تر باشد حقه که در دانه
 فصل علاج منع که در دانه و دیگرترین جیل برای جیل ایشان آفت که موم و دها هم سرشته شافه سازند و بردارند و پس از لحظه سور و معتدل را با بر جری بردارند
 آهسته آهسته کنایه ای معتدل را بر نگشت بخارند و بکشایند و چون ظاهر شود و بگیرند و بر آردند و اگر حوالی معتد خورده باشد منع منته شفا لویا هر یک درم
 طلا نهند و خوردن شکر و آب جیل کوکان را معتدست درین علت و چرب داشتن معتد ایشان برای منع خوردن کرم و زاری آن نفع کلی دارد و در
 اتفاق در افرنج جمیع اقسام در اسودار و بخورد یا بر معتد مانند باب **در احوال معتد** بر چند فصل فصل اول در بولوس
 دان بر دو قسم قسم اول آنکه بر سر گهای معتد فردنی پدید آید از خون غلیظ اسودای داین مزونی و خوش هفت گونه میباشد یکی آنکه سر
 متعج میشود و چیزی از ترشح نکند دوم آنکه شافا و بخیا دارد و آنرا نمکی گویند سوم آنکه در دست و سرش بود همچون دانه انگور و از انباشتی گویند چهارم آنکه
 با بجز ماند و آنرا آبی خوانند پنجم آنکه صغیر و صلب باشد و نخود باشد و آنرا لویا گویند ششم آنکه قشایه و آنکه خراب باشد و آنرا تری گویند هفتم آنکه دراز و
 مشابه توت باشد و آنرا لویا گویند و سر قوی مد و عجیب بود و بیخ او باریک باشد و هر یک از این اقسام با عیای بودیادی و مع ذلک با علاج شرح یا یاد
 دی در هر چه داخل شرح بود و صعب علاج است و قویا آنست که سوراخ ناز و از وی هیچ نیاید و دای آنکه سوراخ دارد و زرد آب خون از وی ترشح نماید
 درین اندک باشد لا ستراف الماده المودیه و بدترین جمیع اقسام بواسیر غلی است پس نان تنی بعد از پنجه بلند بود و سر و میل زیر یا پس از شسته باشد گاه
 نماید و در دوشنبه ارد و باید دانست که سوزش و درد شدید یا لزج و با سوزش آن خون صغیر و لیست و خیدین و کثرت ثقل و قلت لزج علامت غلیظ است
 اگر خون غالب بود و درگ با لیس زنده یارگ صافن و یا با لیس بجهت جت و با بین الودکین حمایت کنند و جهت تلبیس شکم مطبوع ملهید و بند با صلاح جگر و
 گوشت و از افزای هر چه مولد خون صالح بود چون اسپید با جات که با گوشت ماکیان فرسافته باشند خوردن فرمایند و هر چه غلیظ باشد بشوید و شمع نماید و
 گوشت و دایچه جوید و با نجان و عدس کربنه شیر و خرمای و ماهی شور و جز آن از اغذیه نوا که واد و به که این علت را ضرر دارد و جمله مان گوشت که طبع ملائم باشد
 در است تلبیس ملهید مری دانه مری و اطراف صغیر و اطراف متعل بکار بر نند مانند آن مگر آنجا که اسهال بود که در الوقت با ستمساک است با باشد بعد از جات
 بعد از حصول تنقیه و اصلاح نظر بر احوال بواسیر کنند و بحسب احوال که نماید مثلا اگر بواسیر اندک بود و نکند چیزی که آنرا بر نیرد و خشک است استعمال نمایند
 و اگر بواسیر متلی و باد بود و سائل نباشد چیزی استعمال نمایند که درین رگهای معتد را بکشتا و خون از آن بر آرد و شکین مری نماید و اگر سیلان خون از
 بواسیر با فراط بود و خون سخی و صاف و دقیق آید و ضعف حادث گردد و حالبه خون بکار بر نند اما آنجا که طارت باشد و خون ضعیف می شود
 خون سیاه آید ستر او را آنست که در خمس سبادت نکنند زیرا که در بر آمدن این خون اسهال است از چند امراض سفا و به چون مانو لیا و فحقان و سفا و
 در وجه المرد و در دگر در هم و مانند آن لهذا گفته اند که خون بواسیر بنظر خون حیض است که از چند بیماری مان میبرد و اگر به وقت بند کنند بمان این مرض

و در این فصل از احوال معتد و درم برده و درم سولفید و درم سیم و درم
 و بعد از آنکه بخت بخورد و دیگر آنچه در قسم اول گفته شد از احوال علاج مری دارند قسم چهارم آنکه در دوشنبه بگری که در هر که دو چیز می افتد و این را در ده قسمت
 اگر چه دیدان بر همه منافع کرم اطلاق کرده اند و اکثر جامه را از دیدان این قسم بسیار شده و علامت او خارش و غده معتدست و ظهور در باطل علاج حقه کنند بگری
 روده را پاک کنند و پنجه بروغن خسته زرد آلو تلخ یا در آب سداب تر کرده حمل سازند و همین دارو صبر که در آب فستقین یا در آب برگ نشتا لویا در نظر آن کل کنند
 و پنجه بر آن کوده بردارند و اگر مریض کودک در نه یک شغال هر طور می پذیرد کوفته بخیه باب برگ نشتا لویا میخیزد بر نان طایفه صفت حقه که در
 راجع به طبلان شربت و بهر اسودار و دوا بونه اکلیل ملک منبر بناسف هر یک یک کف برگ سداب برگ نشتا لویا هر یک درم برگ فندک یک شمشیر جوی شفا
 در میان کنند و شمع خنثی دانگی بر سر آن آمیزند و حقه نمایند و کوان را این مرض بسیار آید و زود گذرد اما پیران اکثر آید و شکل تر باشد حقه که در دانه
 فصل علاج منع که در دانه و دیگرترین جیل برای جیل ایشان آفت که موم و دها هم سرشته شافه سازند و بردارند و پس از لحظه سور و معتدل را با بر جری بردارند
 آهسته آهسته کنایه ای معتدل را بر نگشت بخارند و بکشایند و چون ظاهر شود و بگیرند و بر آردند و اگر حوالی معتد خورده باشد منع منته شفا لویا هر یک درم
 طلا نهند و خوردن شکر و آب جیل کوکان را معتدست درین علت و چرب داشتن معتد ایشان برای منع خوردن کرم و زاری آن نفع کلی دارد و در
 اتفاق در افرنج جمیع اقسام در اسودار و بخورد یا بر معتد مانند باب **در احوال معتد** بر چند فصل فصل اول در بولوس
 دان بر دو قسم قسم اول آنکه بر سر گهای معتد فردنی پدید آید از خون غلیظ اسودای داین مزونی و خوش هفت گونه میباشد یکی آنکه سر
 متعج میشود و چیزی از ترشح نکند دوم آنکه شافا و بخیا دارد و آنرا نمکی گویند سوم آنکه در دست و سرش بود همچون دانه انگور و از انباشتی گویند چهارم آنکه
 با بجز ماند و آنرا آبی خوانند پنجم آنکه صغیر و صلب باشد و نخود باشد و آنرا لویا گویند ششم آنکه قشایه و آنکه خراب باشد و آنرا تری گویند هفتم آنکه دراز و
 مشابه توت باشد و آنرا لویا گویند و سر قوی مد و عجیب بود و بیخ او باریک باشد و هر یک از این اقسام با عیای بودیادی و مع ذلک با علاج شرح یا یاد
 دی در هر چه داخل شرح بود و صعب علاج است و قویا آنست که سوراخ ناز و از وی هیچ نیاید و دای آنکه سوراخ دارد و زرد آب خون از وی ترشح نماید
 درین اندک باشد لا ستراف الماده المودیه و بدترین جمیع اقسام بواسیر غلی است پس نان تنی بعد از پنجه بلند بود و سر و میل زیر یا پس از شسته باشد گاه
 نماید و در دوشنبه ارد و باید دانست که سوزش و درد شدید یا لزج و با سوزش آن خون صغیر و لیست و خیدین و کثرت ثقل و قلت لزج علامت غلیظ است
 اگر خون غالب بود و درگ با لیس زنده یارگ صافن و یا با لیس بجهت جت و با بین الودکین حمایت کنند و جهت تلبیس شکم مطبوع ملهید و بند با صلاح جگر و
 گوشت و از افزای هر چه مولد خون صالح بود چون اسپید با جات که با گوشت ماکیان فرسافته باشند خوردن فرمایند و هر چه غلیظ باشد بشوید و شمع نماید و
 گوشت و دایچه جوید و با نجان و عدس کربنه شیر و خرمای و ماهی شور و جز آن از اغذیه نوا که واد و به که این علت را ضرر دارد و جمله مان گوشت که طبع ملائم باشد
 در است تلبیس ملهید مری دانه مری و اطراف صغیر و اطراف متعل بکار بر نند مانند آن مگر آنجا که اسهال بود که در الوقت با ستمساک است با باشد بعد از جات
 بعد از حصول تنقیه و اصلاح نظر بر احوال بواسیر کنند و بحسب احوال که نماید مثلا اگر بواسیر اندک بود و نکند چیزی که آنرا بر نیرد و خشک است استعمال نمایند
 و اگر بواسیر متلی و باد بود و سائل نباشد چیزی استعمال نمایند که درین رگهای معتد را بکشتا و خون از آن بر آرد و شکین مری نماید و اگر سیلان خون از
 بواسیر با فراط بود و خون سخی و صاف و دقیق آید و ضعف حادث گردد و حالبه خون بکار بر نند اما آنجا که طارت باشد و خون ضعیف می شود
 خون سیاه آید ستر او را آنست که در خمس سبادت نکنند زیرا که در بر آمدن این خون اسهال است از چند امراض سفا و به چون مانو لیا و فحقان و سفا و
 در وجه المرد و در دگر در هم و مانند آن لهذا گفته اند که خون بواسیر بنظر خون حیض است که از چند بیماری مان میبرد و اگر به وقت بند کنند بمان این مرض

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائف نبينا في الدنيا والآخرة
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد حضر هذا المجلس المبارك
في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٥٥ هـ
على يد الفقير إلى الله تعالى
المفتي العبد المذنب
محمد باقر الخليلي
في دار المعتمدية
بمدينة قم المقدسة
وكانت الحاضرون
من علماء وطلاب
العلماء
والشيوخ
والسادة
الكرام
والجميع
مستمعين
للمحاضرة
التي كان
يقدمها
هذا
الفقيه
الفاضل
الذي هو
سيدنا
آية الله
عنه
العلوه
السنية
في دار
المعتمدة
بمدينة
قم
المقدسة
في شهر
ربيع
الثاني
سنة
١٢٥٥
هـ

دراسة فیضیه وعلوم اسلامیات در تاریخ ایران و ادبیات
و فرهنگ اشغال و مضامین آن تا پیش از معاصر
مسئولات روشی و مختلف دعوی و اعتراضات و جهات
استقامت زمان انظار معینه و معتبره آن که است

نسخه

در این جسم و ملکوتی لام و فاعل زمان و افعال
و فاعل افعال و مضارع آن در اول و دوم سرود
مسئله است که در حق و حقیقت و معنی و معنا و محبت
استحکام زمان و افعال و معنی و معنا و محبت
مستند

[illegible][illegible]

[illegible]

در این برود مزاج ضعیف گردد و اگر ضعیف گردد از غری آن باشد علاج از فصل برال جویند و اگر ضعیف کرده استماع مجاری تحلیل اکتفا در گذشت اول بود
علاج آنست که منبع اسباب بکشند و بعد به جبهه تلمیز و تقویت اغذیه غریبه تا بقدر متوال نمایند و قتب و زعفران و زردی تفکک فرمایند و حقه که در منزل الکلیه ذکر
یافته بعمل آورند و باید دانست که معجون لبوب نفع تمام دارد و هیچ چیز بهتر از شیرینش و شیرینتر نیست خاصه اگر گل ارمنی و دانه انجیرهای قابض
باشیرهای مذکوره آمیزند و گفته اند که دانه های روی باشیرتر جلیل انفع است و محمد بن زکریا گفته که اگر اطراف درخت انگور از بنند آبی که از برآید بکشد
در این ابان که نیک برانگیند و در روز بخورند همه بیماریهای گروه را برود و بهترین اغذیه و ضعف کلیه را میسر است که با دانه موز و پیه گروه بر ساخته باشند و
کله باچه که با ترشی بخت باشند و کله شیرینج و سویان که از جو دگندم تریتاده باشند فصل اندر سرخ الکلیه و آن باد نیست غلبه که نواسه
گردد و کله از اخلاط غلیظه و از ان باد و روی در پشت و در گروه حاصل شود و علامت و نمود در حوائی که گاه است بغیر گرائی و بدو آن ثاب
سنگ گروه و اینها خاصه این باد است که در شکم می رسد و حالت گرسنگی و آنجا که مفهم نیک افتد و مع و تدر و کمتر گردد علاج انچه در و تخم و دحلل ماده باد بود
مع و کله شدیدا تخمین نباشد و خوشند دیدان عقده کنند و زیره و شبت و تخم سداب و با ایند برگه خاود و روغن قسط و زنبق و خسیکه و سداب مانند
آن مالند و نمک و سبوس و قهقهه که بکشند و دالی که در ریخا سودار و تخم بادیان و سداب گل سرخ و انیسون و پوست پنجه بادیان و پوست
سج کبر بوشانند و بقدر شیرین کرده یا با محلول آمیخته بموشند و شیرین بزداری سود دارد فصل اندر سرخ الکلیه و این یا از باد الکلیه

[illegible]

[illegible][illegible]

الانت که در قطن خاصه نزدیک بخانه گرانی و تند و محسوس شود و غیره و مع شربت و برون التهاب انجودا مخصوصه است و علم است چون این نفیس سردی می آید
در این بیماری با در قطن است و نوازده است و او باشد که در وی و چشم و عید بدن خود را بکمرگاه ترسل بر یکدین است و در اگر شبیه شود و بقرنچ چنانچه فرق میباشد از قطن که
شد با لجه باید دانست که فاسه دم کرده است که چون قطن استعمال کنند در میفرایند بخلاف قطن که حقه در وی نفع تمام میدهد **علاج** با بونه و خام و برگ فار و قطن
با آب گرم آمیخته و خاد نماید و تخم کرفس خشک انیسون و بر سیاه شان و ولین چون بوشانند و ببالانید و گفته عملی یا کرده بوشانند و بطبع با بونه و کلین و شنبلیله
در طرآن کرب تخم حلیه خشک خیر آبن در نمایند و قطن چون قطن خواسند که در روغن کنجد و نمک بوده نیز درین بطبع آمیزند و درین کردن بر قطن قطن خشک
و با بونه نفع تمام دارد و قی درین علمه و فایده مفید است و مغز تلوس خیار شنبه و زنجبیل و درام احتشار باطنی را که شیر نفع است شراب قطن و فرود و در آنکه اگر بول غلیظ بود
شب در وقت خواب یکدم ایاج فیر افروان قطن آن گرم چهار قاشق نوشیدن اخراج مادی نماید و اگر کفایت نکند این جاب زند **صفت آن** جاب
زیره از هر یک نیم درم معطر یکدم صبر و درم باب با در نجوبه یا گل باب حب بنده بدن را از رطوبت و ماده و درم پاک نماید و غذا درین مرض خود آب گوشت طیر و بر
کرده که در او پودینه و کرفس زیره باشد و نسبت او سوسم آنکه درم کرده و سلب سو دای باشد درین بیشتر عصب درم گرم و از درم سلفی اندک نسبتی که در
رو گاه باشد که ابتدا پدید آید و علامت او شدت نقل است و کبودی بول و رت آن و قنعت و ج و طوط و در قطن و در کین و صفت و واقعین این مرض
بسیار باشد که با مستحقا انجودا و پشت مرضی نم ماند در است نوازده شد و گاه باشد که در آن دقالت الطبری و غیره منه الدق بسبب انقطاع الغذاء عن القلب
ضعفه العرق الصاعد من الکلیه الیه الذی یجری فیه غذا و **علاج** با بونه و کلین و تخم کتان و حلیه تخم فلی و قنصل و شی و پیه خوس و مغز ساق گاو و شنبه
بر قطن و اگر گاه خاد نکند و در قطن با بونه و قرطم و غار بالند و بر روغن قطن و شنب و آب گرم نمکیده نماید و بطبع با بونه و خشک تخم کتان و خنفسه و سلفی
انجودا و صلب لطل و اکبرین سازند و هر صباح تخمهای کلیه چون تخم فلی و کتان و حلیه کوفته بنشیند همراه شیر تخم قیارین فرسز بوشانند و کشک جو بیشتر
خنفسه و شربت بنفشه سودا و در نجوبه اگر مانی نبود و فصد با سلیق کنند و مطبوخ و فقیهون و فلوکس خیار شنبه سودا و در آنجا که قوت ضعیف بود و اما
با کنجشین فقیهونی و سندر و اطراف بزرگ مفید است و بهترین غذا شیر و سبوس گندم است با روغن بادام و نمک و آب فلیه سفاناخ بجنبان بودن با بول
حراره و عندها قنات حرارت مسکه و غسل فرودن بهایت مفید است و لا یخفی ان **علاج** هذا الورم متعسر فی حاله و **قروح** کلیه و سبب این قرحه
همان است که در قرحه شان گفته شود و قرحه تفرق الاتصال را گویند که در عفو قنات و ریخ کنند و این بیشتر در کرم و عشو کجی حادث شود و علا وی در
پشت و اگر در است و نقل و تمدد با بول و ریخ و قن و پوستها با بول بر آمدن و گاه باشد که پوستهای سخت و آکنده و شبیه بقنات گوشت بآید و قن
در قرحه کرده و در قرحه مشابه است که در قرحه گیده در دواز قطن شاد زخمی کند و نجارد نمی رسد و سلس البول و بر آمدن پوستهای سرخ و بودن
شدید الا فتلاط باشد و قنعت به بوی بول و عدم عسرت او نیز از خواص نیست بخلاف قرحه مشابه که عسر بول و سپیدی تشو رج عانه و شدت با بول
بول از درام است و این ماده با بول کمتر عسله باشد و در نجارد و در قن میان آنکه جراحت در گوشت کرده است یا در پره است
که اگر در غشا بود و در قوی باشد و سوزش بسیار و اگر در گوشت کرده بود و در گوشت بود و سوزش اندک و باید دانست که اگر قرحه نزدیک بنفوذ بود که با این
بزرگ و گره است در قناتقین بر آید و تشنگی غالب باشد و اگر سمت خیری بود که میان کرده و مشابه است باشد که در دواز از نوگراید و فرق میان آنکه
چرا که از گره است یا از اعضای آئیه ظاهر است از آنست عضو و بالجهه هر چند که ریخ از عفو بیدار کششیر الا فتلاط باشد با بول **علاج**
بخشش انقیدل اغلا که نند تا مرایت و بر قنیت از غلا زائل شود و بعد ویت مائل گردد و در شراب و اغذیه معدله بحسب غلط و کرب یافته و صواب آنکه اگر
مانی نبود و فصد با سلیق کنند از جانب درم و اگر الم در هر دو جانب بود و در دست گز زنده و بانند که قی درین علت نفع تمام دارد و زیر اگر ماده از طرف غا

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

در بیان طبع کتان و مانند آن دیگر از این قسم است که غده مجامعت در تمام غنی نشانه را و است حرکت و از آنجمله است مشرقی و مستشرفی و است شود و طبع
و است است که هرگاه بر نشانه غز کنند بول باسانی و خروج او در آب باشد نه تقاطع در وقت و حرکت ارادیکه بر دفع بول محسوس میشود در صحبت باطل میگردد
و محسوس دفع هیچ مقدار نباشد عالج معجزه های گرم چون شرد و لیس و همچون بلاردی سنجید و تریاق کبیر و همچون ماده الحیوة بخورد و در وقت ناریون
یا سداب یا بید غیر یا سکون بر نشانه بالند اگر جنبید بشرد و فرقیون درین در وقت آینه نزع تمام دم و طبع در چنین و سنبل و سلیخه و ترغیل و لب یا سبب تسخیر کردن
بر نشانه ریختن سود و در وقت چشم پاره آنکه طبع لاج در مجاری که از نشانه بقضیت کید موجب مد و گرد و علامت او است که بیمار در عانه تعقل یابد و از علامت
حصاة و درم و انبات و لحم و جمود المده هیچ نباشد و تقدم راحت و سکون و تناول چیزهای النج چون گوشت گاو کله و پاچه و پیسیر و مانند آن گواهی گو
در بول بلغم خام ظاهر شود غلج حبت اخراج خلط ملتهقه مد رات قویه دهند و بطبع برگ نام و غار و مرزخوش و با بون و شبنم و اکلیل و عسل و غیر
حاصل آبریزن فرمایند و در وقت خشک شبت و عطر بر اعلیل چکانیدن و بر عانه مالیدن نفع تمام دارد و شربت در رات در آبریزن و تقطیر ادرمان اعلیل
بر آمدن از آن سرلیج الا ترست و نهادی که در جمود المده گذشت سود دارد و قوی و قهقهه باشد که سود دهد و دیگر ادویه قوی الی او را در آنسیو نیم گرم تخم شنبه
برای و دو کوکبه نیمه با طبع شبت بزدند و دیگر سنگدان مرغ خشک کرده یک شقال نمک هندی یک گرم کوفته بخیه باب گرم یا شنبه شربل نمایند و دیگر بکسرش
آب ترب روغن بادام شرب نمایند قسم چشم آنکه خلط حاد بر نشانه ریزد و از حدت خود در طوبت مغزیه نشانه و مجری بول را بر دارد و از آنکه در بول و جیب
میگرد و طبیعت از خوف الم دفع مگر اید و بدان سبب بول بیشتر ظاهر آید این قسم بیشتر بول غنی با علامت و سرخی بول است و حرقت تجوی قهقهه یا تقدم تر سیر
گرم و تناول چیزهای گرم و از خاصه این قسم است که اگر بیمار بول قوی دارد و بر دفع که هنگام بر آمدن بول سپید میشود و صبر کند بول لطافت بر آید و اگر در نجات
خروج بول بجز با التفاتی دافعه هیچ نیست عالج حبت تعقیل خلط لعلاب اسفول بهدانه و تخم مرو شربت بنفشه و ششامش و عناب و عن که و بادام شربین
و بنفشه و آتش کبود و مانند آن تناول کنند و از چیزهای گرم و ذی ادرار بر نیزند تا افنای رطوبت بغیر آید برای تفریه مجاری لعلاب اسفول صغیر عربی در اعلیل
و شیاق و زعفران یا شیر زنان حل کرده و قدری روغن بادام یا کدو در روغنیه چکانیدن نفع تمام دارد و اگر ماده بسیار آید بدن تقویه را تقدم دارند قسم چشم
زمانی طول بول در نشانه ماند و بر نیاید بواسطه نوم یا استمال و گیکه که آدمی را افتد و بواسطه امتلا و نشانه از آب مدافع استقراغ تشنج و تند در نشانه افتد
و قوت دافعه او میرد و مانند این را موت قوت نام می دهند و علامت او است که عقاب مساک بول پدید آید عالج تخم کتان و طبخه و قرحم و برگ کزنبخ
و درین طبع مریض را نشاند و بعد نشانه را از دست بغیر سازد تا بول بیرون آید و لا یخفی ان العنبر بالید یقیم مقام عصر با علی ما فیها من القوت الی افته
الطبیعة التي بها و برای احیاء و قوت روغن بلبان و قسطر بر عانه بالند و اگر بول ضعیف بول نکند یا تا تأثیر استعمال نمایند و این چنین مریض را احست از
از مجلس اکابر و هر چه موجب منع بول باشد ضرر نیست قسم چشم آنکه قرحه یا شیره در مجاری بول پدید آید و از آنکه مرور بول بر آن محدث المم گرد و و طبیعت
دفع بول اجتناب نمایند و بالضرر بول بعثت و تقاطع آید مگر آنکه بیمار بر آید او بر آمدن بول معاصره نماید که درین صورت بول لطافت می بر آید و شنبه
در انسانی رطوبی گفته اند و علامت او وجود آثار قروح و ثبور است و خروج بول باسانی اگر بیمار معاصره کند بر ذیت آن فرق درین آنکه از آثار رطوبت مجاری
وجود و فقدان آثار حرارت ظاهر است عالج هر چه برای قروح نشانه گفته شد استعمال نمایند و بدانند که افیون و تخم رخ و مانند آن در اعلیل چکانیدن بحسب تخم
در ادرال الم و لعلاب اسفول صغیر عربی و کوان حبت تفریه و تطایع نفع تمام دارد قسم چشم آنکه ضرب بر پشت و نشانه افتد و قوت های نشانه را ضعیف سازد و
اشارات ورم در نشانه یا بواسطه ایقاع تشنج و تملل در ریفهای آن یا بچمودی او درم شود علامت و علاج او از ورم المتان و بنید و آنچه منجر تشنج گردید یا متعلل
فقد با سلیق سود دارد و در وقت گل مالیدن نافع است و اگر نشانه تملل الباق استمال آن بر نانات ملعنه مسکنه تا مضیه نفع میدهد و در مجامع حلیه استقراغ بول و در

[illegible]

[illegible]

دعای خیر و برکت
برای همه مسلمانان
و شیعیان
در روز شنبه ۱۴۰۲
در این ایام مبارک
سویصال و تقوی

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

در غرض از تشنگی است و کذب در آب سرد و در آن دانه و دانه که بالا ذکر یافت بر دریا میسوزد و نفع معلوم آنکه طریقت های حبس
منی مستعد باشد از خون شود و با وجود صفت بدن و قلت خون و قوت قوی مشروط غالب باشد و علامت او غراره و رخت و بیاض منی است و
نفع علاج او وید حار مقل منی چون شود نیز تخم سداب و تخم سیج گشت و پودینه و هنر خوش و مانند آن بکار برند تا طریقت را تحلیل دهد و جارش کون
در ریخا اثر تمام دارد و از غذای هر چه با دشمن بود تناول نماید چون در ریخا و پیروز و کبابی مانند آن نوع چهارم آنکه اعتدال منی قوی و حال
یکه اعتدال نیست یعنی باشند و طریقت آنکه مابین بحال خود میماند که چون بدن کمال بود و اعضای منی بقوت کثرت مشروط منی مندر اگر چه بعضی عضو
ضعیف باشد آنکه عضو منی ضعیف باشد استغفار منی ضرر میرساند مثلاً شعله و عصبی ضعیف با و اعتدال منی قوی اگر جماع ترک نکند منی بسیار
نفع میشود و بسبب تخمیر که از لزوم کثرت ماده رطبه مملو الحرارة است و بواسطه قبول انفعال از لوازم ضعف است و مانع عصب قبول انحراف و اگر
از امت می نماید بر جماع مستغفر میشود و مانع و عصب این نوع وجود ضعف است در غرض از اعتدال منی رطبه و ظهور قوت در اعضای منی
در آن که ضعف در مانع باشد کمال حواس و نسا و فکر و جز آن پیدا بود و کذب دیگر آثار که بعضی هر عضو منی مخصوص است چون ضعیف در ان عضو
دیدیم آثار آن ظاهر است علاج اگر با قوت اعضای منی بردنی و نفعی نباشد مایه فر باب کا هو فسادیند و اینها باب نلیو تر تحلیل و اینها
در تخمیر اعضای منی که شده و باید که ادویه محفیه بارده با هیبه مرکب گردد استعمال کنند تا اثر دوی بار در بعضی جهت دوی منی انحراف و قوت
مدافع چشم آنکه در ادویه منی و مجاری منی عارض شود مثلاً یا قروح یا ناریش و بسبب و غده باعث بشود که در علامت وی آنست که
نوع مشوه زیاده شود و انزال به سرعت و لذت تمام نشود و اگر چه انزال اندک باشد مشورت قائم بماند و هرگاه مشورت شکر شود نشان از غلظت
است مندر معاقبه انزال و دیگر علامات قروح چون خروج قشور و ریم در بول و جز آن پیدا بودن علاج رگ زنه اگر ماضی نباشد و سبب دفع
سبب و مندر تحلیل مزاج شیر که خورده و کا هو و خشکی منی و عاب اسفول یا شربخ بفسه بنوشانند و قنطیر را در آبی که شدید البر دوی باشد منادون
در ع ششم آنکه نفع بدن تو که کند باعث مشورت شود چنانچه در اصحاب مراقب پیدا است و علامت این نوع شدت غلظت و قوت در
بیزای نفاق و با وجود آن اگر نفع در اصل مزاج باشد یعنی صاحبان بسوزای و آتی بقا بود دلیل قوی بود بر وجود این نوع علاج اگر سبب
نفع قوت حرارت بود سرد است و مندر چون شیر که خورده و کا سنی باب آمینه و اگر موجب وی ضعف حرارت کثرت و طریقت در هر
و تحلیل ریخا باشد استعمال نمایند و اگر باعث وی کثرت شود و جهت استغفار او رگ با سلین زنند و طبع اغنیون و جز آن که بارها ذکر اند و مندر
فصل در کثرت و رد منی و دلیلی و دوی بهاید دانست که منی رطوبتی است که هنگام غلظت بر سر ذکر و مجری او بالا تر از مجری منی است می آید و طریق
خروج وی چنانکه هرگاه مشورت پیدا این جزای قنطیر بکرت آید و غلظت قائم شود منصفه میگرد و غده که در گردن مشاهده میشود است و بالضر در ان غده
رطوبت سائل شود و منی انیسست و هر چند ظهور او در اکثر ذکور است و مضر نیست میرساند اما گاه باشد که بسیار بر آید و در غلظت قوت در پنجاه تار که
او اجتناب اما دوی رطوبتی است نیز مشابه منی که همراه بول بر می آید و گاه باشد که بعد از بول بر آید و قوت دوی در ان غده است که نزدیک گردن مشاهده میشود
صفت و مجری دوی و منی را در صفت و طریق خروج او چنان است که چون بول حرکت کند غده مذکور منصفه شود و از ان بالضر و رطوبت مذکور
بر آید و اگر چه این غده در همه رجال است اما بر آن رطوبت از دوی موقوف بر احوال است و منی را مشهوره و مایه با قوت با و گفته اند که منی آنرا که
سیلان منی بر چند گونه است نوع اول آنکه منی زیاده شود بسبب تناول مولدات منی و ترک جماع و علامت او آنست که هنگام
جماع منی بسیار بر آید و مستوی القوام باشد و با وجود آن ضعف حادث نشود مگر آنجا که بدن در اصل خلقت ضعیف بود

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

درین درم تا مدینه دارد که در دم الاغونین مراد از هر یک و اشتغال صبر و استقامت در هر یک و در دم بودن کل در هر یک و اگر در هر یک که بود و در هر یک که بود
 هر چه خورد که گوشت فاسد و محفوف و منفی و خرد بود بخار برسد چون خاکستر می آید و در کد و در خون سیا و شان و از روت نرم کوفته و بخیه با و بول نقای بر سر هم میزنند
 سازند فاسد تر که اندک قصبه بوشان وی است که بول بسوزد و شاری بر آید و خون پوسته در آن ظاهر شود و علاج آنچدر در دم تازه گفته اهل آرد و هر چه لازم
 تر بود بر بقیه تا مزید اهل شود باقی که بر همانست که در قروح مثانه گفته آمدیم و در آنکه قصبه کبک است از اعصاب شریان و آورده و عسل و خل آن اگر گوشت
 پخته و اصل را در باطنی است که از حکم مانده بر سرشته و مندر پس با آنجا و اینها است و اندک قصبه مجری است یکی مجری بول در دم مجری می شود مجری و می بین
 مجاری در اصل در نماز دارد و بعد همین یک مجری است که حلقه آید است و نوط آید است که با وین رباط وی بی ریخی متلی شود و شریان ی بر ج آورد و در خون
 قوت بر فاستن آن از خل است و شش و عصب شعی و اصل آن در باغ است و غذا از کباب و شربت به شربت بخار که در کرده طوری نماید و اصل بهر دل است و
 حشفه کثیر است تا آدمی از جمیع ادرت تمام بیاورد و فاسد آن طهر من الشیست که بی ادوات و صورت زیند و بدون او مرد و بر خود حیات نه پسند و شش سست و حله
 سست و طبیعت این که نیست زنان باشد و مرد را کبر و خایه زمین من فصل در حرکت خارش که در قصبه انشین اند و سبب آن ماده نیز بود که در بخار
 فرو آید و علاج قصبه با سلیق کنند و بر ساق و زانای های مرضی خامت نمایند و بطیخ نمایی و شربت طبع را نرم نمایند و سرکه در روغن گل یا قدری لایق و اگر کثرت
 تازه آینه حله طلا فرمایند اگر ماده رقت نداشت بجای آب کرفس آب کشیز تازه آمیزند و شستن قصبه با آب گرم جهت تلطیف و تبخیر و قصبه با سلیق و کفیل و کفیل
 لزع و بوج سینه تخم مرغ طلا کردن برای سنج انقباض با ده و قوت عضو نفع تمام دارد از آنجا که ماده غلیظ باریک تدبیر شود و تدبیر باید که در باطن آن نزدیک به جوامع و در
 یا انشین از لایق پانند و اطباء که در باب جرب گفته اند متوال نمائید فصل در او ام قصبه و علامت علاج او همانست که در دم خصیه گذشت بحسب تدارک کنند و
 در اینجا بفرمایند که اگر در دم قصبه بود و پوست از او و عین گل سرخ در آب کشیز یا عسل الشعلیه یا خالص بخیه و کوفته در روغن ساخته ضاد کردن نفع تمام
 و اگر در دم سرد باشد خفا کوفته بخیه و خلی با سرکه بر دیا کرده ضاد ساختن معیه فصل در شقاق قصبه این از خشکی اندک علاج آنچدر شقاق گفته شد
 بخار برسد و می که از قیام یا و بویا و ضاد و کثیر و شمع در روغن گل و زرد و بقیه مرغ ساند طلا کردن بنایت مفید نیست اگر زرد و تخم مرغ بار روغن گل بیشترند
 مردار سنگ کوفته بخیه و در آمیزند و طلا کنند همین عمل کنند فصل در زائیل و شور و صلب که بر قصبه و لایق او بدید که علاج آنچدر برای نایل مطلق گفته شد
 استعمال نمایند این طلا سود دارد و هم وقت آن بوره محرق و خاکستر جو با گود و مانند آن بر چه محلول و شش رطوبت بسته بود و اگر سیاه دانه و سرکه بجز بی مرغ طلا
 نمایند و هرگاه ازین تدابیر دور نشود قطع نمایند و جهت صبر خون راج در بخار باریک ساخته بپاشند فصل در سده که بجز قصبه و طلا و حرقت
 بول است و بر آید بول به شاری علاج قصبه با سلیق کنند و شربت بنفشه بالباب اسبزل و شیر خرنه و خیارین بنفشه و شیر تخم خرنه به شربت خشتا شود و
 و در مفعول در روغن بنفشه و بادام بر قصبه گذارد و چون مستخرج شود شیان بعضی با شیر دختر و روغن گل ملکه در در تحلیل بپاشند و اگر تسکین روح مطلوب باشد
 انبوه نیز در شیان داخل سازند و نه آنکه تر شد مل سبزه لایق مرد را بولی علیما بنفیس من الوض و حشفه لوز و دوم آنکه خلط غلیظ لوز در مجرای
 قصبه چسب و علامت او آنست که بول به شاری آید و خلط غلیظ در بول ظاهر شود حرقت تبخیر نباشد علاج آنست که در تخم کدو و تخم کرفس و تخم خرنه و بول
 مانند آن چه به شربت و بنفشه و صحت تلطیف آب حصی شربت کون بازیت و شیر و قلم شربت نماید و طبع با بونه و اکلیل الملک بر بخار صاف و زرد نگوش و قوت بخور
 صقر بالای قصبه ریزند و اینقدری روغن با بونه با بطیخ مذکور آمیخته در تحلیل زرق نمایند و مرده و آن انبوه است که از نقره و زری سازند و در
 نماده و آب ادره در وی انداخته میل دیگر در وی سیدارند تا آب مذکور نهایت قصبه فرو برسد و نوع سوم آنکه بول در مجری قصبه پیدا کرد و نشاء
 عسر خروج بول است و حرقت نابودن و در بول با تخم نابودن علاج اگر بول تولد نزدیک بخارج بود و محسوس شود صبر بر روغن گل سیدار زیر ملکه و بجا
 شد

فصل در قصبه و شیان و علامت آنست که بول به شاری آید و خلط غلیظ در بول ظاهر شود حرقت تبخیر نباشد علاج آنست که در تخم کدو و تخم کرفس و تخم خرنه و بول
 مانند آن چه به شربت و بنفشه و صحت تلطیف آب حصی شربت کون بازیت و شیر و قلم شربت نماید و طبع با بونه و اکلیل الملک بر بخار صاف و زرد نگوش و قوت بخور
 صقر بالای قصبه ریزند و اینقدری روغن با بونه با بطیخ مذکور آمیخته در تحلیل زرق نمایند و مرده و آن انبوه است که از نقره و زری سازند و در
 نماده و آب ادره در وی انداخته میل دیگر در وی سیدارند تا آب مذکور نهایت قصبه فرو برسد و نوع سوم آنکه بول در مجری قصبه پیدا کرد و نشاء
 عسر خروج بول است و حرقت نابودن و در بول با تخم نابودن علاج اگر بول تولد نزدیک بخارج بود و محسوس شود صبر بر روغن گل سیدار زیر ملکه و بجا
 شد

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

بهل و طبع و ...
 رسکون که ...
 رسکون که ...
 نفع از ...
 فحاشی از ...
 یگونی اهل ...
 و شک در ...
 از ...
 بطنی است ...
 ضعف اول ...
 تمام رنج ...
 دست ...
 در ...
 سبب ...
 و ...
 چون ...
 و ...
 بر ...
 قوع ...
 بر ...
 بر ...
 لای ...
 حسی ...

[illegible][illegible]

[illegible]

این امتحان آنکه عطر در دست با از آن منی بر در اجساد آید از آنکه هر کدام که آب استند و در دست عطر از او باشد و دیگر بول منی که بیاض در تحت کاه یا که در قی است
 میاید این بول که آن درخت را خشک کند عطر از او باشد دیگر از آنکه منی در دست عطر از او باشد و دیگر بول منی که بیاض در تحت کاه یا که در قی است
 و از آنکه هر یک از زن و مرد جدا باشد پس جهاد را آورند هر یک که ام که نزد عطر از او باشد و این امتحان مخصوص باین حضرت که در منی خاصیت عدم تولید انقاد باشد
 در اصل آنریش نه امتحان دیگر باین ادویه که با الخاصیت یاری میدهد قبول حمل نشاد علاج یعنی برادر کردن باین مقدار یک مثقال
 خوردن نفع دارد و دیگر بول نیل وقت جماع یا پیش از آن نوشیدن عجب اثر است و دیگر در بالا بخوان که بر سر سیاه بوی گویند خوردن او مجرب است و دیگر بر داشتن
 پیسیر یا یا مخصوصا پیسیر یا که فرگوش بود از طهر نفع دارد و دیگر فرج که از شک و سبیل و خضیه الشلبه روغن بلبان در روغن بان در روغن سوسن سازند درین باب
 و دیگر فادر هر جوانی با دریغ خوردن همین بر جمل سبب است فصول اندر عملیات حمل در فرق میان نر و ماده و تدبیر جمالی و کثرت اسقاط و عسر ولادت و احتیاج ششیه
 در بین سبب نفاس و تدبیر شکین و حج که در رحم پیدا آید بعد از ولادت و سبب ساقط کردن و آنکه بل ماندن نر و هر یک تقسیم جدا گفته آید قسم اول در علل
 حسبل در فرق نر ماده اما علامت بل آنست که فرج تنگ باشد و درین رحم هم پرند و ما بین فرج و ناف اندکی درو پیدا آید و زن از جماع اگر اداسد
 فاشه اگر حمل سپرد و مجامعت متالم باشد و دیگر آثار چون تخریر و بعد از جماع و بر طرف شدن حیض و سیاهی و کموت و بیاض چشم و غشیان و میل بجزایای بد
 چون انگشت و گلی و جز آن پیدا آید و نشان نر میانه آنست که رنگش غلبه صاف نماید بول رنگین بود و در اکثر اوقات سینه راست کلان و چپ باشد و سبب نر
 اگر او در حرکت جنین در جانب راست محسوس شود و وزن خفیف و حرکت و چیزی بای لطیف خوردن آنر و کند گفته اند که هنگام ولادت اگر در اندک نر بر خضیه و پس در
 شکم آید پس باشد و اگر در از ما بین و فرج بر خیزد و خنر باشد و علامت با وینه آنست که روان بود و در اکثر اشی بود سینه سیاه شود و سینه چپ کلان تر از راست
 باشد و تار و ریه پدید بود و در اکثر حال و حرکت جنین بیشتر بر جانب بود و شکم آید و زن چیزی بای رده چون گل و غیره بیشتر خورد و در اشتها کا و بیاض شود و با امتحان اقرأ
 حکیم گفته که اگر شکم نمد در تمل عمل باب سرد آید و در پنج مثقال وقت خواب بزن و دهند اگر محض و بیش از آن اندک حامله باشد و الا فلا و دیگر بفرمانده تار و ریه دارد
 و وقت شام پیش از افطار پیش از خود یا از طرفی محض که بوی آنرا بر بدن نهد سوزد و قمع درین مجرب است و در فرج در آن پس اگر بوی آن در بینی خوردن
 در نیاید حامله باشد و الا نه و دیگر دانه سیر محمول ساز پس اگر بوی آن از باطن خود در نیاید حامله باشد و در چنانیزه زده شد طمست و دیگر گفته اند
 که زرد اندر آب بکوبند و بسمل آمیزند و بصوت کبود بفرمانند که برگردد وقت صبح بر نهارد و تا میان روز پنج خود پس اگر در بین خود هیچ طعم نیاید حامله نباشد اگر
 طعمی یا بد حامله است پس اگر طعم شیرین یا بد پس باشد و اگر مزه دهن تلخ باشد دختر بود و قمع دوم در تدبیر تنالی یعنی زنان بار دار هرگاه که حمل صحت
 گیرد واجب است که زن خود را از حبس و یار داشتن و دیدن و هیچی کردن و جز آن و از استلا و غصب و غم و از خوردن آشیای که ادر و طمست و درد آرد
 باز دارد و بقصد و سبب نر و از حضور و بیش از ماه چهارم و بعد از آنکه با سهال و قوی افتد جهت همین بخوار و شرب و اشغال آن قناعت کنند
 و آنجا که اخراج خون لازم آید و بجای است شکین آن تر اند که بهتر باشد و اگر نر کند خون با نر است گیرند اندک اندک و حامله را باید که شش میگرداند و با وانی
 نماند مفضل تحمیل رود و حامل را جماع مقرر خاصه اگر زوج قوی الجماع و طویل الذکر بود که هر زمان سر زگر هم رسد ایضا چیزهای با انگیز چون لوبیا
 و کربا و ترمس و نخود و کج و کرفس ضرر دارد و باید که جهت حفظ جنین تا از سقوط محفوظ ماند او و به تندی چون مغزات باقی نماند و آن در باری و در نزد
 و در دار المسک و در روغن و زرنهاد میل کرده باشد بحسب حرارت و بدو و تراج و نان پاکیزه و گوشت بز که با له و پیست بی امرد و زار و مویز و شراب ریانی
 نافع است اما آنجا که طوبیت مزلقه بسیار باشد و الا کثر لازم است که از مرقه و اسپیداج و فواکه و استحماس و پیریزند با لبله قبض طبع حامله را خوب است
 زیرا که امتداد اسهال و مجاری در رحم جنین را از احتیاج می رساند پس اگر طبع حامل قبض بود و نر می او عنایت مصروف دارد و بجزایای متا و جهت دفع

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

آنکه به محبت عقل آمنت کرنا ضروری که منکر جمیع مستی و قمار و بازی و غیره

[illegible][illegible]

و در دینان حکم میباید و باطن و در پستان معاجم بزرگ لاری و صلح نمایند و برای قبض خون قریص کمر بادهند و شیان مسکین بر داشتن و در اندام قریص کمر
کبریا نشسته صانع عیون و خوارین از هر یک سدوم گنار و در دم اقا قیام که با از هر یک یکدوم کوفه بخیمه باب پستان محل قریص سازند شری متقال بشیر خرقه
انبار صفت شیان مسک سره گنار شیب میانی تنکا رصناعه قنار کند ماز و اقا قیام مساوی کوفه بخیمه شیان محل مازند و یکی از آن بفرمانند و در
رغم سوزن آن محل شود دیگر خند تا که خون باز آید و اگر باز را بکنند و بچرخانند و بشیم به و آکنید و سره بران فراسید و بفرمانند ماز و سوزن و در آن اقا قیام
اقتباسه تنکا را در گوشت سوزد و صناعه از تنم نکست و فرود شوم لعل تلخی دارد و صناعه صفت و چنانست که یک دغلی و نظرون با شیر گاو و بز و این هم میسوزد
و در این هم همین قسم با فرودست فایده رگهای رحم رگهای زمین با هم مشارکت دارند و در لاری اندر پستان اندازند و جابجاء موضع معاجم مخصوص اند و از آنکه گوشت خون
طبعی با طبع مست و طبیعت نرمندان است بر دفع مانع فوی باید تا آنرا باز دارد و در هم پس بخیمه ناری فرود اند و هم برین معنی بخیمه کلان سوزده اند تا که گشایان
عرق بخیمه و جذب قوی افتد اما عجمت بر نفس بدن و مانع فوی او نفع دارد زیرا که اینها مشارکت رگهای نیست نوع و هم آنکه خون رقت و درت پذیرد و صفت
لحافه و رقت از افواه رگها و بار یک رحم جریان نماید و علما در رقت و صفت و حرمت فرستد و خروج او سرعت و صفت بدن زردی رنگ علاج جهت تنه و جمل
مصلح بلید زرد و شلخته و دهنده که اینها با وجود قوت مسهل قوت قابض هم دارند و جهت مانع از نوع اول گفته شد عمل آورند و جهت قبض در برید و غلیظ طون متوجه گردان
با استعمال شربت و اخذیه و اطلیه آنزانات که قابض و بار بود از اشرف شربت عصاره نار و لبر لیس و رب یاس بی سیب از چیره و زرشکیه و رمانیه با سرخ
و عدس سودا و در قریص کمر با آب ریواج یا خرب زرشک انار جالس خست و در طبع گنار و اس گسل سیخ و ماز و پوست انار شستن و بدان جهت که در شیان
کلی برداشتن نفع تمام دارد و نوع سوم آنکه رطوبت مائی در بدن غاشبه و بدان سبب تمام خون قریص گردد و افواه عروق مسترخ شود و با لفر و سیلان نماید و ای رقت
در سینه فروستد و آثار دیگر انواع نابود و جلای علما تا بنیم پیدا شدن علاج فی زمانید به نفاخه و ایابا جاده و منهدم و هر چه جفده باشد از افواه عروق بر دارد و در کمال طبع
آنرا و شیان که مناسبی باشد نوع چهارم آنکه خلط صفراوی غاشبه و احتیاج افواه عروق رحم نماید و علامت و علاج او با انسداد و دفع و در غرضی از آنرا در رقت
خون انداخته شد نوع پنجم آنکه خلط عادم و سودای مفتوح افواه این عروق گردد و علامت او سیاهی خونت و با نشت که گدازد یا بنیر گیرد فایده اگر بنیه پاک تازه بر آتش
گرم نموده زن آنرا بر دارد و تمام شیب بر دارد و صیام آنرا بر آورد و در سایه خشک کند لون آن بنیه دلیل قوی باشد با حق سبب آنکه اگر سپید بود و طبیعت مله است اگر
سیاه یا گدازد یا بنیر بود سودا و است و اگر زرد بود صفراوی اگر گدازد یا بنیر بود کرم کردن بنیه برای آنست که بر آن خلط نیکو مترا گردد و احتیاج بدین تخمین آنگاه که چینه و تخیل با
و دیگر احوال امتیاز نوزاد کرد و اگر آنجا که آنرا هر یک دلیل مصلح مست بر وجه سبب پیدا بود حاجت بدین تدقین نیست علاج جهت تنه و جمل سودای بنوع انقباض
و باشد که قصد با سلیس کنند اگر اتمی بود و دیگر ادویه و اخذیه شیان فایده که ذکر شد کفایت کند نوع ششم آنکه بواسیر رحم موجب سیلان خون است شود و آن
گفته آید این خون قنره قنره افتد و صاحب لاری در سری خالی نباشد جهت مشارکت رحم بدفع نوع هفتم آنکه قریص رحم باعث این مرض گردد و علامت او
آنست که خون یاریم زرد آب بر آید و بدو باشد و ذی الم و حرقت بود و این نیز تفصیل جدا گفته شد نوع هشتم آنکه بواسیر عروق و لاری رحم ضعیف شود و رگها
او پاره گردد و غشای آن منقطع گشته شود و بدان سبب سیلان نماید علاج پنجم در قریص و شیان رحم گفته آید استمال نمایند و با لاری
بسیار باشد که خون نفاس بسیار آید جهت کثرت او در رحم و اجزای رحم بسلا باشد و جمل بنحین خون بنایت منفرست که با لاری است که گدازد یا بنیر
و جمل او بدین نوع اول گفته شد نوزاد که در آنجا که در عروق و غشای رحم خرق و تشنج راه یافته باشد و او را به دفع بود و لاری جمل او را نکوشند و در
سینه کند با پنجه در قریص و مشقوق رحم است و اگر واجب دفع نبود و جمل آن توان کرد بدین پنجه که شد نوع نهم آنکه زوال بکارت موجب سیلان خون رحم شود
و آنکه گاه باشد که بکارت زائل شود و سبب عظم است رحم ترخیده گردد و در گهای او محرق بود و خون بسیار آید و طبیعت غشی اند علاج و در شیان با لاری است و در
و در آنکه گاه باشد که بکارت زائل شود و سبب عظم است رحم ترخیده گردد و در گهای او محرق بود و خون بسیار آید و طبیعت غشی اند علاج و در شیان با لاری است و در

و در دینان حکم میباید و باطن و در پستان معاجم بزرگ لاری و صلح نمایند و برای قبض خون قریص کمر بادهند و شیان مسکین بر داشتن و در اندام قریص کمر
کبریا نشسته صانع عیون و خوارین از هر یک سدوم گنار و در دم اقا قیام که با از هر یک یکدوم کوفه بخیمه باب پستان محل قریص سازند شری متقال بشیر خرقه
انبار صفت شیان مسک سره گنار شیب میانی تنکا رصناعه قنار کند ماز و اقا قیام مساوی کوفه بخیمه شیان محل مازند و یکی از آن بفرمانند و در
رغم سوزن آن محل شود دیگر خند تا که خون باز آید و اگر باز را بکنند و بچرخانند و بشیم به و آکنید و سره بران فراسید و بفرمانند ماز و سوزن و در آن اقا قیام
اقتباسه تنکا را در گوشت سوزد و صناعه از تنم نکست و فرود شوم لعل تلخی دارد و صناعه صفت و چنانست که یک دغلی و نظرون با شیر گاو و بز و این هم میسوزد
و در این هم همین قسم با فرودست فایده رگهای رحم رگهای زمین با هم مشارکت دارند و در لاری اندر پستان اندازند و جابجاء موضع معاجم مخصوص اند و از آنکه گوشت خون
طبعی با طبع مست و طبیعت نرمندان است بر دفع مانع فوی باید تا آنرا باز دارد و در هم پس بخیمه ناری فرود اند و هم برین معنی بخیمه کلان سوزده اند تا که گشایان
عرق بخیمه و جذب قوی افتد اما عجمت بر نفس بدن و مانع فوی او نفع دارد زیرا که اینها مشارکت رگهای نیست نوع و هم آنکه خون رقت و درت پذیرد و صفت
لحافه و رقت از افواه رگها و بار یک رحم جریان نماید و علما در رقت و صفت و حرمت فرستد و خروج او سرعت و صفت بدن زردی رنگ علاج جهت تنه و جمل
مصلح بلید زرد و شلخته و دهنده که اینها با وجود قوت مسهل قوت قابض هم دارند و جهت مانع از نوع اول گفته شد عمل آورند و جهت قبض در برید و غلیظ طون متوجه گردان
با استعمال شربت و اخذیه و اطلیه آنزانات که قابض و بار بود از اشرف شربت عصاره نار و لبر لیس و رب یاس بی سیب از چیره و زرشکیه و رمانیه با سرخ
و عدس سودا و در قریص کمر با آب ریواج یا خرب زرشک انار جالس خست و در طبع گنار و اس گسل سیخ و ماز و پوست انار شستن و بدان جهت که در شیان
کلی برداشتن نفع تمام دارد و نوع سوم آنکه رطوبت مائی در بدن غاشبه و بدان سبب تمام خون قریص گردد و افواه عروق مسترخ شود و با لفر و سیلان نماید و ای رقت
در سینه فروستد و آثار دیگر انواع نابود و جلای علما تا بنیم پیدا شدن علاج فی زمانید به نفاخه و ایابا جاده و منهدم و هر چه جفده باشد از افواه عروق بر دارد و در کمال طبع
آنرا و شیان که مناسبی باشد نوع چهارم آنکه خلط صفراوی غاشبه و احتیاج افواه عروق رحم نماید و علامت و علاج او با انسداد و دفع و در غرضی از آنرا در رقت
خون انداخته شد نوع پنجم آنکه خلط عادم و سودای مفتوح افواه این عروق گردد و علامت او سیاهی خونت و با نشت که گدازد یا بنیر گیرد فایده اگر بنیه پاک تازه بر آتش
گرم نموده زن آنرا بر دارد و تمام شیب بر دارد و صیام آنرا بر آورد و در سایه خشک کند لون آن بنیه دلیل قوی باشد با حق سبب آنکه اگر سپید بود و طبیعت مله است اگر
سیاه یا گدازد یا بنیر بود سودا و است و اگر زرد بود صفراوی اگر گدازد یا بنیر بود کرم کردن بنیه برای آنست که بر آن خلط نیکو مترا گردد و احتیاج بدین تخمین آنگاه که چینه و تخیل با
و دیگر احوال امتیاز نوزاد کرد و اگر آنجا که آنرا هر یک دلیل مصلح مست بر وجه سبب پیدا بود حاجت بدین تدقین نیست علاج جهت تنه و جمل سودای بنوع انقباض
و باشد که قصد با سلیس کنند اگر اتمی بود و دیگر ادویه و اخذیه شیان فایده که ذکر شد کفایت کند نوع ششم آنکه بواسیر رحم موجب سیلان خون است شود و آن
گفته آید این خون قنره قنره افتد و صاحب لاری در سری خالی نباشد جهت مشارکت رحم بدفع نوع هفتم آنکه قریص رحم باعث این مرض گردد و علامت او
آنست که خون یاریم زرد آب بر آید و بدو باشد و ذی الم و حرقت بود و این نیز تفصیل جدا گفته شد نوع هشتم آنکه بواسیر عروق و لاری رحم ضعیف شود و رگها
او پاره گردد و غشای آن منقطع گشته شود و بدان سبب سیلان نماید علاج پنجم در قریص و شیان رحم گفته آید استمال نمایند و با لاری
بسیار باشد که خون نفاس بسیار آید جهت کثرت او در رحم و اجزای رحم بسلا باشد و جمل بنحین خون بنایت منفرست که با لاری است که گدازد یا بنیر
و جمل او بدین نوع اول گفته شد نوزاد که در آنجا که در عروق و غشای رحم خرق و تشنج راه یافته باشد و او را به دفع بود و لاری جمل او را نکوشند و در
سینه کند با پنجه در قریص و مشقوق رحم است و اگر واجب دفع نبود و جمل آن توان کرد بدین پنجه که شد نوع نهم آنکه زوال بکارت موجب سیلان خون رحم شود
و آنکه گاه باشد که بکارت زائل شود و سبب عظم است رحم ترخیده گردد و در گهای او محرق بود و خون بسیار آید و طبیعت غشی اند علاج و در شیان با لاری است و در

و شاه بلوط دگل را دگل سرخ ابدست فرماید بر روغن کباب و روغن گل بر خط چنگ یک دانه کسترده است که بر خورند تا دانه نماند بهر چه بداند و قادر بر کار دهن
ساییده بنوشانند که باقی صفت مفید است شقاق را بداند و فصل گفته اند که اگر تراک کنند فصل اندر قروح و جراحت که در دم افتد از اسباب خارجی مثل طبع منقطع
که موضع رحم رسد در گاهی آنرا منقطع گرداند و هشتراد را در دفع سارود و داخله غده عسل را در دشت طلح و جذب شمشیر جنین میت که بکثر دفع عروق و خشیه
انجام دهم و شور که در رحم با منفر گردد و خطه حار ماری منقطع آگاه که در رحم افتد و اجزا را از اتصال سارود و علامت قرصه رحم جراثیم در جمیع احوال دفع لازم خون را
منا یا مرکب بیرون آمدن پس اگر خون سرخ خالص آید دلیل تنگ شدن رگ باشد و باید دانست که هنوز جراحت رحم نکرده و اگر خون سیاه بدو آید با وجع شدید دلیل تنگی
و اگر شمشیر بگوشه بر آید با وجع اندک دلیل تعفن قرصه و دزدان گوشت و جرم رحم باشد و اگر آنچه از رحم آید کثیر المقدار بود شمشیر به دردی دلیل آن باشد که در رحم گرم رحم
میش از مشکالی نفع نماند و اگر دانه سپید غلیظ و قلیل المقدار بر آید مع اللذع و آنچه که غیر آشفته باشد دلیل آنست که قرصه از جرح پاک نشود و آن بیان ماده و هشتراد
نقص در حرکت و غیره فیما و اما هشتراد الی مشابهه الاغصا الی عملیه فی اللان القوام علی الحنجرة و مقطع یا عسل را در دشت طلح یا جذب شمشیر جنین میت
پدید آید و خون صاف با آب قلم شستن بدان متنبه کردن و فرجه حالبه بر داشتن فرماید در ضربی اگر مانعی نبود و بعد بایست مقدم دارند و اگر جراحت در قعر رحم باشد
گل از منی و آقا قیاد ناز و درامک با قلم آشفته حقه رحم نمایند تا دانه بچرانند رسد و اقراض با آب لسان الحمل خون قبض نماید و بدانند که حقه و در زوجه نسبت
بشتر است و در پنج سراج الاثر صفت فرجه حالبه کند از زوالت دم الاخوین شب یانی پوست انار جو زهر و کوفته خجسته با عسل لاری یا لسان الحمل
یا اس بسترند و صوف در آن آکنید و بر دارند و درین کار صوف را از آن اختیار کرده اند که اولام صفت لم غیر از جرم و آید در وقت حال و طبع است و یار
سید بهر کفیف و سران مال فاکده انیمه گفته شد که بر جراحت صفت که متعین نشده باشد پس آن که قلع کرد و قرصه شد خستین نطفه و متعینه قرصه باید کرد و بعد
باز نال کوشند و آنچه سیب از انجا در دم با شور بود و جهت کفیف لاری و وجع و نقاد قرصه روغن گل در روغن بنفشه آب شکر سیم آمیخته رحم را حقه نمایند بعد از نقاد
بجست انبات گوشت و از نبال جراحت حقه رحم نمایند جرم با سلیقون روغن گل یا کرده دیگر تریاچ از قروح کرده و نشان برگیرند صفت هر جرم با سلیقون
زوت را تریاچ موم از هر یک هشت شقال قه چهار درم روغن زیت سی شقال اوم را در زیت بگذارند و یک دانه کوفته بنفشه بسترند و آنچه در دانه و بدو یا چیز
شبهه باه لکم آید چیزی ای باردقالب چون از زوالت و پوست انار و گلکار و حب لاس که ناز و وجعت بلوط بچوشانند و در دشت طلح و روغن گل آمیخته رحم را حقه
نمایند تا قرصه را از خون و جرم رحم را از دوزبان باز دارد و بعد به نال کوشند و آگاه باشد که مده رحم بجان باشد میل کند و همراه بول بیرون آید و گاه باشد
که بر سر امعا گر آید و با غامد زور نماید پس هر گاه مال او بر نشان احساس در آن کوشند که در دشت طلح ناسیت زوئی بر آید یا بول نشان را متفرج سازد و جرم
این قری او را در بنایت مفید است و تخم خربزه و خیارین که در تخم خنثی اش از هر یک یک درم صمغ و نشاسته و کثیر و رالسوس از هر یک یک درم زهر کوفته بدارند و موازنه
درم با شربت خنثی و دردی تریاچ که از موم و روغن گل ختم باشند به نفع هدایت آنست که رحم را از نشان بزداید و قیر و طی آنست که جرم را منقطع شود و اگر
رحم محفوظ دارد و هر گاه میدان رحم بجا است تقیم ظاهر شود در دوز او متوجه گردند تا مده باز پس گردد و بسو سحر و دهر ده بریزد زیرا که جرم رحم سخت تر و بدست
مده نسبت با ماحصا بر تلان الرحم و علیه الحجب از آنست که مده را از روده باز آید بسو سحر و نال کردن صواب است و اند حقه کرده و بر در کفیف نال باز در دشت طلح یا لسان
در دشت طلح او گل رسی دم الاخوین و صمغ عربی و زرد غلیظ که در سر کوشانند با روغن آبنیمه حقه کنند و در روغن و آنچه در دشت طلح یا لسان یا مده بزر یا سیاه یا مده یا
آید باید که در تخمیه او سباله نمایند تا که اجزا او فاسده تمامه و در دوز او این کار بکنند شیر و عسل یا آب صابون و طبع اصل السوس رحم را حقه کردن سودمند عمل در شمشیر
بنی بر داشتن نفع تمام دارد و جمله قور که خالی از حرارت باشد پس از تخمیه قرصه حقه کنند با دانه مدله که ذکر یافته فاکده هر گاه وجع شدید در قعر رحم بر آید جهت
افزون در عفران شیر زنان حل کرده بر داشتن فرماید و اگر قرصه غاصد بود حقه نمایند و همین در رحم برسد و در بنشانند و اگر خطمی تازه و بقله میانه بچوشانند

[illegible]

و محصل در خون کمال بالای رحم نباشد و بیاض و دیگر مسکنات صحر رحم فصل گذشته شش است بر تدریجی و حال آنکه قسمی معتقد گفته اند از آنجا بر گسیخته
فصل در شقاق رحم را بسیار است و از این است بیشتر افتد باشد که از کثرت جماع پدید آید و علل وی در جمیع است از زیاد و بیع هنگام جماع نماند گذشت
بر رحم و بدن ذکر خون آلوده خاصه اگر شقاق در جنین او باشد و آنجا که شقاق در گردن مجلس نظر محسوس شود اما اگر در جوف او باشد دیدن آن است که در بین رحم را بکشد و بیاض
و آنند و نظر کنند اگر منظر نشود بعد از شقاق فم و آئینه کلان معقبات فرج آید تا عکس هم در آئینه منکشف شود و محسوس گردد که شقاق در کدام محل است علاج آنچه در
شقاق است معقد آنچه بکار آید و این ادویه که گفته می آید بر دشتن و دلا کردن مفید است مرم با سلیقون بانگی چربی و داکیان روغن بنفشه آئینه دیگر منفرسات
گاو بار و روغن بنفشه در زنت سرشته دیگر روغن شکوین باز زنت و عکال لایناط غلط ساخته و بدانکه علاج شقاق قبل از تخمین است فائده گاه باشد
اگر هنگام ولادت یا از آنجا که تریل منجی مشکافند که در درج حجاب نامند و علاج او آنست که از منفرسات گاو موم سفید و پدید کرده بر مرم ساندند و در آنجا نماند
مدامت نمایند و از جماع و حرکت عین منع نمایند بشود اگر سنگ جراحت باریک ساخته درین مرم آمیزند بهتر باشد فصل آن در معده که خارش که عارض روغن
و سبب غلط حاد صفر است یا بلع بورتی یا اکال سودای باشد که منی حدت پذیرد و کاه آرد و استعمال بر نوعیت معیت بگ طمت نشان کرد و موضع پنبه در فرج
چنانچه که سیلان طمت گفته شد و عدم استفراغ منی زمانی طولی دلیل قوی است بر حدت او دیگر آثار که بر واحد محسوس است بر سفید هیست باید دانست که خارش مرم
گاه باشد که بر نشان غالب شود که قوت ساقط شود و خاصه این علت آنست که از جماع سیری حاصل نشود و هر بیشتر کند شتوت او زیاد گردد و علاج فکند و سبب
مسمل دهند در جبهه مندی مایه و عصاره لحنه التیس و کشیز منبر و خرد و کاه و طلا کردن و روغن گل بنفشه یا لیلان سودا در این درین باب مجرب است
برگ بود و پنبه پوست انار عدس متشکر کوفته آنرا بمشام یا شراب یا سرکه آمیزند بجاوشانند و بصورت بردارند و آنرا که حدت منی سبب بادویه مبر و طب اندکی
داشته باشد و در باب محققه الرجال در فصل کثرت شتوت ذکر یافته سودا در و علاج حکایت قبل همینسان کنند که گفته شد فصل آن در لبو اسیر جسم
باید دانست همچنانکه در معده فرو نیا ظاهر میشود و در خنق رحم نیز پدید می آید از خلط سوداوی و این فرو نیا اگر در ظاهر او باشد آسان می نماید اگر چه در
بطن و کثرت شتوت چون مرم بکشد یا بکشد و در آئینه مقابل و در اندام پس اگر هنگام هیجان و اعتلا را احتباس خون بود فرو نیا می ممتلی و سرخ و باله باشد
بزرگترین شبیه به رودی که مائل باشد بیاضی سائل باشد و فرو نیا زرد و بار یک بل الم بود علاج جهت تنفیه سودا در آنند و مطبوخ فیتون و بنبر و اصلاح خون
اغذیه مطبوخ چون گوشت بره و بزغال و ماننجان خوردن فرمایند و بواسطه تحمیل و تخفیف روغن زیتون بوسن بالند و این مرم استعمال نمایند اقلیم از روجه
از هر یک سه درم و موم سفید پنج درم روغن خسته زرد آلو یا شفا موم شست و مرم مرم سازند چنانچه رسم است و دیگر تدبیرها نیست در جبهه معتقد گفته اند آنجا که
ندید قطع نمایند آنرا با مرم یا بر بشیم بشرطی که فرو نیا ظاهر بود و عریض نباشد و اگر غائر نبود و یا عریض باشد دست از قطع باز دارند و بطریقه هفت آن غیری
نباشد بکار برین طریق قطع مایه نیست که فرو نیا را باقی که محض بدین کارست بگیرند و بر بند بعد از معراض پنج دی قطع نمایند تا هیچ نماند عقب آن گل ارسی که با و شاخ
گادو کی و کافور سوخته بر دی باشند و طریق قطع با بر بشیم چنانست که پنج ماسور با بر بشیم یافته محکم بر بندند و باریک کنند و بعد از آن خرقة را بر روغن بام آلوده بگردانند و
عاب تخم کنان و روغن بادام و عرقان قهوا فرمایند تا آنکه ساقط شود و بواسطه المعده را نیز بدین طریق توان بر فیصل آن در مشهور مرم و از خون روی یا از صفر
که مخلوط خون بود پدید آید و این بیشتر در مرم افتد علامت او آنست که مسمی نگشت محسوس شود و چون قبل را بکشد میند و مرم را ملاحظه نمایند و مرم را
که خارش کند علاج قصد با سلیق کنند و صحت تسکین صفر اشربت نارنج و سکنجبین و شیر خرفه دکنک جو دهند و غذا آتش عوزه و ساق و
مانند آن فرمایند پس اگر شور ظاهر بود مرم سفید اچ یا مرمی که از گل سرخ و طین قهوی یا رخت الفصد و مرم در سنگ و سفیدیه ارز نیرد
موم سفید و روغن گل ساخته باشند بر جوش شها طلا نمایند تا که ماده خشک شود و لذع ساکن گردد و اگر شور ظاهر نبود همین ادویه مذکوره را

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸

[illegible][illegible]

[illegible]

که از این جهت در این کتاب به تفصیل در این باب بحث شده است و در این باب ۱۲

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰

[illegible][illegible]

موقوفہ محفوظیت

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

22

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۲
 مشاوره
 فریادین
 بیاسیرونه
 گفته و بخیه
 یونیک دوم
 از دولت
 (۱۲) افونی
 کسندر
 شود بعد
 سیاه
 با بوشانند
 از
 ۳۶۹
 سنجیک
 در در انگ
 خشت علی
 آزادیت
 در شیاصلح
 گشت براند
 سازد و
 با بوشانند
 دولت با
 ملک مدنی
 خامزیت
 مانع است
 بدولت با
 توکل
 صنعت

۱۲
شماره
فریادین
بیاضیرو
کشته و خنجر
بریک دوم
از دولت
۲۱۰۱۰۱
کشتار
۱۳۹۲

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

100

[illegible]

129

710

[illegible]



711

پس از حمد حکیم علی الاطلاق بدر قانون کون و نسا و النفس و افان و لغت طبیب حاذق امراض جبل و نفاق شروعه باد که درین بیان
 و او ان حمید میبایست توفیقات ربانی و دعوی عنایت سبحانی نسخه فریل استقام جسمانی و ادوی شفاء آلام ابدانی دستور العمل حکمای نباتی
 بکار آمدن طبایب جهانی معروف و اشتهر بنام طبیب اکبر مشتمل بر دو جلد در اول امراض و اسباب غلات و معالجات از سرتاسر دیده و ذکر دوم
 از جگر تا قدم و عاصه و خاتم موقوفه سراد جذاق عالم طبیب میجامد و الاثنائی محی مراسم اقلانی جوهر تیغ لسان یونانی حکیم محمدی اکبر عسوف
 از ایرانی بار هفتم در مطبوع نامی مجمع کمالی و دور منشی نو کشور واقع کانپور بر سر پستی و بعلو عریض منقشر و زکار نامور نامدار
 ستوده خصال خوشنویس معالی القاب عالیجناب منشی پیراگ نرائن صاحب تجارت گودام اقباله مالک مطبع و بهد حسن و خوبی
 بزاران خوش اسلوبی براه چون سنه عیسوی ۱۲۵۰ قالمطبوع در برکشید

اشعار

بر همه از باب فهم و فراست و اصحاب فطانت و کسایت و انج با دکانیم مانت و اخرج حاجات هر کس خط سحر و تدبیر
 بر این بود که موقوف علیه آن دانشمندیین علم طب باشد تا بر علی بن ابراهیم فرو بشارت و الا نعمت لازم آمده که با احتمال این سعادت کبریه و
 مقتضای این دولت غلظی فراخور حال و استطاعت مهت گمارده و اشاعت و ترویج این گرامی فن که نفع بخشی خاص و عام در تحت آن
 ترویجی از مستحقات و واجبات شمارد از غیاست که هر دوازده مهت بلند و نعمت از چند مالک طبع بزم معروف و معروف و اشاعت و ترویج
 کتب نفع بخش کافه اناام عموماً و کتب طبیه کیاب مفید خاص و عام فیه و هیا بیات و پیوسته بحسب تقییر تبدل زبان و زمان و زبان کتب
 طبیه عربیه هاست و ترجمه از عربی به فارسی و از فارسی به پارسی و در زبان عام فهم شائع میگردد و در هر گاه کتابی جدید التالیف ازین فن شریف
 بهم میرسد فوراً اهتمام طبع آن میگرد و در ظاهر است که از زمان موجود این فن بزرگ یعنی معلم اول از سطا طالس تا ایندم این علم شریف
 کتب یونانی با وجود در داج علم طب انگلیزی و اکثری و بیدک و غیره یونانی و با ترقی روز افزون قدر و منزلت دارد پس این فن
 مرغوب و مطلوب طبایع خاص و عام و عزیز دنیا چگونه نشود که اهلای نظر اطرادش به تخریب آن متکلف کنند و حکمای فلاطون منش
 با متخلف اعتقاد گریزند فی الجمله این مطبع نامی مخزن علوم و فنون بر قسم است پس بفضله تعالی اکثری از کتب این فن شریف طبعی
 و فارسی دارد که درین مطبع موجود بود و بطور مشتی نمونه از فرواری بر اوراق محاط اول و در مختار این کتاب زیب تحسیر گشت
 تا با اسکان نظر نگار گیان اهل شوق در آید و بسبب بلغات شوق خریداری بر روی کار آید فقط

طیبه کبریه
 ۱۳۱۴

تا اینج طبع از مخنور حکیم المثال مخرج کامل جناب ششی به گواند یال عاقل اینجنت مطبعه

طیبه کبریه نسخه زیبا تر است فکر سال هجری شش عاقل کن	همسر او کی کتاب دیگر است گو که زیبا خوب طب اکبر است
--	--

[illegible]

بہ اعتبار جامعیت مسائل طبیکیہ نظیری اور جسکو کہ
حکیم لاثانی محمد اسماعیل بن الحسن محمد احمد احسن ابو حنیفہ
بن زبان فارسی ششہری میں جسکو ششہری کہتے
ہیں گندری تصنیف فرمایا چنانچہ بہ صرف ذکر کثیر اور بیان
فصل لاطلبا حکیم ہادی حسین مراد آبادی سی فرما
رہے عام نعم اردو میں مولیٰ حکیم صاحب مدد نے جو
علاقہ درہنہ کے مشرق میں ہیں نہایت عمدگی سے ششہری اور
لکھنؤ میں بان اردو میں تمام مکالمات پر ترتیب تصنیف
کیا ہے ترجمہ فرمایا اور زچہ میں مقاصد راہروا شایع فرمایا
۱۰۰ لایا جواب کتاب میں کلیات و مواجعات و شریک
بگو نہایت درجہ کی تحقیق اور ترقیوں سے لکھا ہے
۱۰۱ ادنیٰ و قویہ و اگر اشیاء میں کیا گیا ماضی و مستقبل
۱۰۲ رسد کے کتبہ متقدمین کے حوالہ دیے ہیں اور
۱۰۳ حکم و مشقہ میں اور تشریح کو نہایت وضاحت
۱۰۴ ہے اور تشریح کو اس توہم و تفریق کو ساتھ تشریح کیا
۱۰۵ اور آخروں اور ماضی اور تفریق اور اعراض وغیرہ
۱۰۶ سے بنادیا اور جسکو کچھ بھی حواشی سے مناسبت ہے
۱۰۷ مطالبہ کتاب سے مناسبت ہے کہ یہ کتاب بہ مواضع
۱۰۸ کہ کیا بخوبی بہ بہت اثر و تلاش اور کوشش کے
۱۰۹ تفریق و تباہی اور اس مانہ میں جبکہ اردو زبان
۱۱۰ و ترقی ہو مناسب نام ہوا کہ ایسی اور نیا
۱۱۱ کتاب دو میں ترجمہ ہو کہ تشریح و تفسیر و چنانچہ
۱۱۲ ہی بنادیا اور کتاب میں حواشی کو چھپکرتا ہے
۱۱۳ اس حجم و اتمام ترجمہ کے بہت اثر

تشریح الاجسام علاج تمام ہر بیماری کے لیے مفید ہے
مجمع البحرین یہ کتاب طب یونانی اور ڈاکٹری میں تمام
ہر اس عنوان کی کتاب ایک تالیف نہیں ہوتی جو جامع
حکیم محمد حیدر خان نے لکھی ہے اور اس میں ہر بیماری کے لیے
ترجمہ و ذخیرہ خوارزم شاہی - مسلح اور دھڑا
کی ہمیشہ خواہش دلی سب بات کی مقتضی رہی کہ علوم
و فنون کی کتب تصنیفات قدیمہ سے حیات تک
باسلہ یا انتہا پر ترجمہ ہو کر جس کی افادہ عالم و
ہر ایک کے شایع ہوں چنانچہ دیگر علوم و فنون کے
اکثر کتب طب یونانی میں کتاب کبر و قدر بادین قادری
و حقیر الادویہ و خلافتہ النوار بہ اور دستور العلاج
و مخرج القارب و مخرج الشفا و مسکنہ ریشا ہی و غیر
وغیرہ وغیرہ کے بعد ان کی دوسرے بڑی کتابوں میں
اکثر اردو ہو کر طبع ہوئیں اور ان کی اہمیت علم و
اصحاب کی قدر دانی سے جلد سے فروخت ہو کر بہ فائز
اشاعت پھیر ہوئیں چنانچہ انکی سلسلہ سے ترجمہ
قانون شیح الرئیس کا ایک نمایاں اور جامع کتاب
علم طب میں ہے اس کا القیاس بہ فیاض لفتح عام و
نام ہمیشہ یہ خیال مرکوز خاطر رہا ہے کہ فن طب کی
و فی تمامہ و جامع کتاب کا ترجمہ اردو زبان میں
نام لفتح کیا گیا جاوے اور اس سے شائقین کو
مستفاد ہو میری ہر جادوی ہند با اتفاق رائے طباطبائی
یہ کتاب کا مکمل کتاب ذخیرہ خوارزم شاہی

مغربیات اکبری اردو در مرصع شکار از سرور شریعہ حکیم جلال الدین
طیب بنوری جسکا ہر شرف و رفیعہ کیلئے کسیر علم و آفتاب
امادہ شد نبوی جو مولفہ حافظہ اکرم الدین
روزرا حکمت میں آگن علامہ کی گلیاں پر حشر آبدار مرصع
مال ایک یاد رہی معلوم ہوتا ہوا اور انکو رفع کی تدریس مولفہ کسیر
معالمات احسانی دلائل تشفیہ امراض اور ستارہ بولہ
علاج الامراض اردو طب کی مستند کتاب ہے حکیم ادریس
مرکبات احسانی بہار آبادین پروردہ کی تفسیر
بہار طب ہر روز تھی از حکیم احسان علی

اکسیر القلوب از جسم اردو مضمون القلوب
 و قشیر حکیم محمد اکبر و شرح حکیم محمد نور کریم
 علیا که صحتی سالها بدین بانی و سوره یوسف حکیم محمد
 تریاق مسوم نسخ و مضمون نام سانبون که علاج بین بونی
 شلایون تصاویر و مقام یکی پیدایش که بوی حکیم محمد نور کریم
 شرح اردو و قانون شیخ الرکسین - بوعلی سینا که
 جلد اول کتابی است طبیبین مترجمه بر روی نام حسین و جلد
 شفا و الامراض - مضمون هر هر عنوان کتاب از کمال
 علاج و دوا حکیم محمد نور کریم

تو مجھ کو رو کر دعا کر سہا کر سہا کہ میں انتخاب
کتاب جو میں نے غور سے کیا ہے جس میں سنہ کو آریا یا مہرب
ایا ہے مجھ پر پڑتا ہے لالہ لالہ نام صلیح

محمّد بن محمد بن عبد الله بن الحسين
بن علي بن ابي طالب

میراث الطیبہ الزکوۃ ۱۰۰۰ روپے

۱۳ - طب عمومی - ۵ - رساله دلائل النبض - ۵ - رساله
دلائل النبوی - مترجمه حکیم مولوی صادق علی -

کتاب مختص به علاج بهائم

علاج الموشى - عده مناجات بجانهم و ليوكر رساله
 و اگر دري ايچ في بيلين صا عيگرت جه مترجه و لوگو بوجن
 علاج احسانى - ميسوم دوا ما ابها سم و الطيور و الحشرات
 بجانهم و ليوكر ميرزا و انكى فخت موشى كى و مولا عيگرم احسانى
 و ميت الحنيل مع قبار ايشكال قسام سپننگ و انكى موشى
 علاج و شناخت حسن و قبح و عمر مشهوره افندي عبيد ممدى
 الشفا - رنگين و نقه اديب

فرستاده - معالجہ اسپتارین مولفہ سعادت یار خانہ کربلا

کتابت محمد رفیع صاحب

فخر الانوار و سید اردو جبین ہر ایک کے نام سے
طبیعیات و فطریات جامع بدلی۔ قدر شریف۔ انشاء اللہ
کمال بسط و شرح ہو لکھی ہیں مع صالحہ تعداد اردو میں۔
ترجمہ حکیم محمد رفیع کریم۔ دو جلد میں۔ ۱۔ جلد اول و جلد
دویم۔ ترجمہ میزان اردو میں۔ الفاظ الانوار و سید فخر شریف
فخر الانوار و سید محمد رفیع کریم نے کتاب کا نام از ترجمہ شریف
سید محمد رفیع کریم نے لکھا ہے کہ اس میں علم و حکیم علی علیہ السلام کی

نفیسی شرح مجتہد علیہ السلام کی کتاب فی الفہم
 میں مذکور و معروفہ و اسکو مستعد طالب علم کسی پرستش و
 مسلم بشریت کے حقوق میں اسکو بعد قانون شیخ بر علی سینا کے
 پڑھنی کامرتبہ ہو اس کتاب میں کلیات طب و بحث کی گئی ہے
 اول غذا و صراحت یعنی اکہ ہر اس شی - پانی اور اسکو انسان
 اور ربیب غیر وہی بحث کی گئی جو اور ثابت کیا ہو کہ کوئی حیوان
 ان کو ہر عنصر کہ عقل و حواس و ہر چیز اور نہ کیفیت و ہر چیز
 پیدا ہو سکتی ہے ہر چیز اس کے اقسام مختلف اور غیر قابل اور کثرت
 کہ در چہ باعتبار ضرورت اور بر وقت جان میں جسکی اور نہ
 عقلی و حیوانی و تسمیہ میں ہر ثابت کیا گیا ہے کہ کل حیوان
 اور انسان میں جسم انسان اور وہی اعتدالی کر رہا ہو اور جبکہ
 اعتدالی لڑا کہ کونا چارچہ ہر جسم انسان کی ان اعضا کا کیا
 ہے جو سپین اعدل میں اس طرح جو عضو و طاقت اور ہر وقت
 اور یہ سب اور رطوبت میں کیا اعضا و عضو و ہر جسمانی
 عقلی و اسکو ثابت کیا ہے پھر انما لارایہ کا ذکر کیا ہے کہ
 ہر ایک کا بیان ہے ہر رانگی تکمیل باعتبار میں انی لای
 نفسانی ہر ہر کی وجہ ہے ہر ترقی لای کا ذکر ہے جو ہر ہر
 میں - نامیہ - خافیہ - ہر لہ - ہر ہر - ہر
 ان اعضا کا ذکر ہے جو قوت خافیہ کے خادما
 اور اس کے ذریعہ سے وہ غذا انسان میں
 جزو ہستی ہے -

CALL NO. 215 ACC. NO. 3961
 AUTHOR 2-12 اکبر ازاد خان
 TITLE طب البکر در جلدین

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
 ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES .

- 1 The book must be returned on the date stamped above
- 2 A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due